

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جایگاه اهل البیت(ع) در سوره‌ی مبارکه‌ی

هل أتى



سلسله سخنرانی‌های حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی در

محرم ۱۴۳۳ هـ. ق - ۱۳۹۰ هـ. ش

به کوشش: حجت الاسلام زکریا رسولی



شناسنامه کتاب

جایگاه اهل بیت (ع) در سوره هل اُتی

سلسله سخنرانی‌های آیت الله واعظ زاده بهسودی

ناشر: انتشارات گلستان اندیشه
صفحه آرای: محمد ضیاء
نوبت و تاریخ چاپ: اول - میزان ۱۳۹۲
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
قیمت: ۱۰۰ افغانی

مرکز پخش:

پل سوخته ضلع شرقی چوک شهید مزاری مارکیت محمدی طبقه دوم دکان نمبر ۹۴

شماره تماس: ۰۷۷۸۱۸۱۸۶۳

جلسه اول:

لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقيّة الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (١) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
 مِّن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (٢) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا
 كَفُورًا (٣) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَّ أَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا (٤) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِّن
 كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (٥) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (٦) يُوفُونَ
 بِالَّذَرِّ وَّ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (٧) وَّ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَّ
 يَتِيمًا وَّ أَسِيرًا (٨) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّ لَّا شُكُورًا (٩) إِنَّا
 نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (١٠) ...

امیدوارم با قرآن و عترت محشور باشیم صلوات زنده‌ای مرحمت
بفرمائید [صلوات حضار]

چند سال است که داریم هدف از این تأسیسات دینی را تبیین می‌کنیم و چنانچه تابلو و اسم این پایگاه^۱ نشان می‌دهد که هدف ما تبیین جایگاه و مقام اهل‌بیت(ع) است، ما می‌خواهیم کتاب خدا را از مجرای اهل‌بیت بدانیم و بفهمیم، راه نجات بشریت در فهمیدن معانی و مفاهیم این کتاب و عمل کردن به آن نهفته است و جز این راه، راه دیگری برای نجات بشریت جستن، ناصحیح و نادرست است، و کوتاه‌ترین راه دست یافتن به مفاهیم و معالم قرآن طریق اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله است، بحمدالله چندین سال است توفیق یافته ایم آیاتی را از نظر اهل‌بیت ترجمه و تفسیر کنیم و در اختیار عزیزان مستمع بگذاریم تا مایه‌ی گران بها و گران قدری برای همیشه زندگی ما و نسل اندر نسل ما باشد. سال جاری که در محضر شما قرار دارم می‌خواهم سوره مبارکه «هل اُتی» را خدمت شما ترجمه و تفسیر کنم.

[نام‌های سوره]

سوره مبارکه هل اتی به نام سوره انسان هم یاد شده است و در قرآن‌هایی که به خط عثمان طه است یعنی همین قرآن‌های فعلی، قرآن‌های که مورد قبول همه جامعه اسلامی است به نام «سوره انسان» درج شده است چون در اولین آیه این سوره بحث انسان مطرح است، مناسبتش هم همان ذکر کلمه‌ی «انسان» در اول این سوره است و به نام سوره «دهر» نیز یاد شده است، آنهم به مناسبت به کار رفتن واژه دهر

۱- منظور حوزه علمیه دارالمعارف اهل‌البیت(ع) است.

در اول سوره و هم چنان به نام سوره «هل أتى» هم یاد میشود بدلیل جمله هل أتى در اول سوره، علیهذا به نام‌های: «انسان»، «دهر» و «هل أتى» مسمی شده است ولی از بین این سه نام، نام هل اتی معروفترین است. یعنی مشهورترین نام که سر زبانهای اهل قرآن و مفسران و قرآن شناسان است نام «هل اتی» است.

بنابراین بعد از این ما از این سوره به نام هل اتی یاد می‌کنیم و بهتر بود در قرآن‌های فعلی هم سوره هل اتی درج میشد ولی سوره انسان درج شده است و بیان خواهم کرد که چرا عده‌ایی از مفسران از واژه‌ی هل اتی فرار می‌کنند و به واژه‌ی انسان می‌چسبند و ذکر واژه‌ی دهر و انسان را راحت‌تر می‌دانند از ذکر واژه هل اتی، در خود واژه هل اتی چیزی نهفته است که به مذاق اکثر مفسران ناخوش می‌آید اگر چه فی الواقع باید نامش هل اتی باشد.

به هر حال اسامی سوره را خدمت شما عرض کردم تا شما مشوش نشوید که سوره انسان، سوره دهر، سوره هل اتی همه‌شان یک سوره است مع الوصف به نام‌های مختلف یاد میشود.

[آدرس‌های سوره]

طبق ترتیب بندی قرآن‌های سی جزئی که وجود دارد این سوره اواخر جزء بیست و نهم قرار گرفته است، قبلش سوره قیامت است و بعدش سوره مبارکه مرسلات، از نظر عدد سور می‌شود سوره هفتاد و ششم، و حزب صد و شانزدهم، آدرس را به این خاطر عرض می‌کنم که دوستانی که فرصت دارند خوب است در خانه‌های خود که رفتید این سوره مبارکه را قرائت کنید و مطالب هر روز را باید تطبیق کنند به آیات، و فرو روند در این سوره مبارکه سی و یک آیه‌ایی که بیست و دو

آیه‌اش در مدینه نازل شده است، الباقی در مکه اما سوره بنام مدنی درج شده است.

[ترتیب نزول]

قرآن عظیم الشان در طول بیست و سه سال برای پیامبر گرامی اسلام نازل شده است که پیامبر گرامی اسلام، سیزده سال را در مکه بوده و ده سال را در مدینه، که جمعاً می‌شود بیست و سه سال؛ قرآن عظیم الشان بخشش در مکه و بخش دیگرش در مدینه نازل شده است و این دو مکان مقدس شده است به احترام نزول قرآن و به خاطر اینکه مهبط وحی بوده است تقدس یافته و در رأس اماکن مقدسه قرار گرفته است، اگر نزول قرآن و جای قدم پیامبر اکرم(ص) آنجا نبود این تقدس پیدا نمی‌شد.

علیهذا آیات مکی در سیزده سال بعثت نازل شده است و آیات مدنی در ده سال هجرت. پس می‌توانیم تعبیر کنیم «آیات بعثتی» و «آیات هجرتی»، بعضی سوره‌ها قسمتش در مکه و قسمت دیگرش در مدینه نازل شده است و بعضی سوره‌ها خالص مکی و بعضی سوره‌ها خالص مدنی است. سوره‌هایی که اواخر بعثت برای پیامبر اسلام(ص) نازل شده است بعضی‌شان در مکه و بعضی‌شان در مدینه نزول یافته است و نیز منافات ندارد که بعضی آیات یک مقدارش مکی مقدار دیگرش مدنی باشد، این در رابطه با شناسنامه این سوره مبارکه، که ما در رابطه با مدنی بودنش شواهد و قرائن داریم.

[وجه مکی نوشتن]

و عده‌ایی آمدند انکار کرده اند که سوره مدنی نیست، مکی است و هدف از انکارش پوشاندن حقائق در رابطه با اهل بیت عصمت و طهارت (ع) است. رویهمرفته آنچه به طور قطع و یقین می‌توان گفت اینست که بیست و دو آیه از اول سوره مدنی است، آیات مدنی و آیات مکی از نظر بستر تاریخی متفاوت است و طول آیات هم فرق می‌شود، آهنگ آیات هم فرق می‌شود.

کتابی دارد آقای مهندس مهدی بازرگان به نام «سیر تحول تاریخی قرآن» این کتاب قدیما چاپ شده است خیلی کمیاب و بلکه نایاب است، در این کتاب تمامی آیات قرآن عظیم الشان را کلمه شماری کرده است و در پایان این کتاب ثبت کرده که مثلاً در این کلمه چند حرف به کار رفته است چه تعداد واو دارد، چه تعداد با دارد، چه تعداد الف دارد، چه تعداد حاء دارد، هم حروفش درج شده، هم جملاتش و هم آیات و سوره‌هایش، بعد آهنگ شناسی کرده است، گراف تشکیل داده است.

این کتاب بر مبنای ریاضی طرح شده، بر مبنای هندسی دارای گراف‌ها و نمودارها طرح شده است، در نهایت به یک استنباط خیلی جالب دست پیدا کرده و آن استنباطش این است که آیات مکی کوتاه است و آیات مدنی طولانی، باز هم آیات اول سال بعثت خیلی کوتاه است، آیات سال آخر بعثت درازتر است. همین طور آیات سال اول هجرت طولانی و آیات سال آخر هجرت طولانی‌تر است، و قتیکه این ملاک بدست می‌آید و تحت فرمول ثابت می‌شود، تا قرآن را باز کنی می‌فهمی که این سوره مکی است یا مدنی، طول آیات و آهنگ آیات را که آدم ببیند غیر از محتوای آیات و غیر از معانی‌ایی که دارد از خود کمیت

آیات هم فهمیده می‌شود که سوره مکی است یا مدنی، مثلاً: سوره مبارکه بقره آیاتش خیلی طولانی است و طولانی‌ترین آیه قرآن هم در همین سوره آمده است و این سوره مدنی است.

[ضرورت تاریخ اسلام]

بنابراین مطالعه یک دوره تاریخ اسلام برای جامعه‌ی اسلامی ضروری است. اگر تاریخ دیگران را ندانیم حداقل تاریخ اسلام را باید بدانیم، مخصوصاً دو مرحله بعثت و هجرت را، برای اینکه در هر مقطعش، در هر ماهش، بلکه در هر روزش حادثه بوده، واقعه بوده، پدیده بوده، و دنبال هر حادثه و هر واقعه جبرئیل نازل شده، آیه آورده است. تاریخ را که مطالعه کنیم بعد بپردازیم به تفسیر، خیلی شیرین می‌شود.

شان نزول را هم که مطالعه کنیم؛ کسانی که از معلومات تاریخی و بستر تاریخی بهره دارند شان نزول برای شان خیلی جالب و زیبا می‌شود، بنابراین هم بر طلاب ما و هم بر محصلین ما، این دو نهال که مشغول و مصروف تعلیم و آموزش‌اند، یک دوره مطالعه‌ی تاریخ اسلام، یک دوره ترجمه، تفسیر و مفاهیم ارزشمند آیات قرآن عظیم الشان لازم و ضروری است. چون این کتاب ماست، انشاء الله خدا بخواهد یک بخش «قرآن و حدیث» را هم باید در این مدرسه فعال کنیم و اگر ممکن باشد ارتقا بدهیم به «دانشکده قرآن و حدیث» که این هر دو را در کنار هم بگذارند و کتاب‌های وزین و ارزشمندی منتشر بشود.

وقتی عرض کردم که سوره مدنی است، شما متوجه حوادث مدینه می‌شوید، این که بگوئیم سوره مکی است، شما متوجه حوادث مکه می‌شوید، این که بگوئیم مدنی است، دیگر آنجا از اذیت و آزار مشرکین

هیچ حرفی مطرح نیست. جز جنگ‌هایی که از سوی مشرکین ساماندهی می‌شد و دیگر اینکه در مدینه قضیه غزوه و سریه مطرح است، منافقین مطرح است، به حبشه رفتن مطرح نیست، قطع نامه سران قریش مبنی بر محاصره خانواده هاشم مطرح نیست، اذیت و آزار بلال مطرح نیست، شهادت سمیه و شوهرش یاسیر مطرح نیست، حوادث مکه کاملاً مطرح نیست اما حوادث مدینه مطرح است، تا بگوئیم سوره مدنی است حوادث بدر، احد و خندق مطرح است، پدیده‌های دیگر مدنی مطرح است. لذا ذکر مکی و مدنی سوره و آیات، اینگونه راه گشایی را دارد.

[شأن نزول]

این سوره در شأن اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نازل شده است: در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم صلوات الله نازل شده است. در رابطه با اصل شأن نزول، مفسران شیعه و سنی اتفاق دارند، اما در بحث جزئیات، اختلافات تفسیری مشاهده میشود که انشاءالله عرض خواهم کرد.

در آن مقداری که اجماع و اتفاق جوامع تفسیری وجود دارد این است که می‌گویند حسن و حسین هر دو مریض شدند و حضرت پیامبر اسلام با جمعی از اصحاب در خانه علی و فاطمه از حسن و حسین عیادت به عمل آوردند، پیشنهاد شد به علی ابن ابیطالب، که یا علی اگر نذری بکنی برای شفای فرزندان بهتر خواهد بود. علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا پذیرفتند. نذر کردند که اگر خداوند حسن و حسین را شفا بدهد سه روز روزه بگیریم، (ع) شفا پیدا کردند بعد علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا که درود خدا بر این دو باد اقدام به وفای نذرشان کردند، اما چیزی نداشتند تا سحری بخورند و نذرشان را وفا کنند،

بالاخره رفتند خانه شمعون یهودی خیبری، برای قرض یک من جو که همان یک صاع جو باشد، فاطمه آنرا دستاس کرد و پنج قرص نان به تعداد اعضای خانواده اش پخت و این خانواده یعنی علی، فاطمه، حسن، حسین و فضه روزه گرفتند.

وقتی که هنگام افطاری شد، سفره را پهن کردند، یک یک قرص نان جلوی هر کدام گذاشتند که هر کدام روزه اش را افطار کنند، تاهنوز روزه اش را افطار نکرده بودند که دروازه دق الباب شد، صدایش را بلند کرد: مسکینی هستم از مسکینان مسلمان به در خانه اهل بیت به امید آمده ام سیرم کنید، علی (ع) برخواست و سهم نانش را به مسکین داد، فاطمه (س) هم بر خواست و سهم نانش را به مسکین داد، واقعا در این خانواده تربیت خیلی عالی بوده حسن و حسین برخواستند و سهم نانشان را به اطاعت از پدر و مادرشان به مسکین دادند و فضه کنیز و خادمه این خانواده هم برخواست و سهم نان خود را به مسکین داد، مسکین خوشحال شد و رفت. این خانواده با آب خالص افطار کردند.

روز دیگر فاطمه صاع دیگری را دستاس کرد و پنج قرص نان مثل دیروز درست کرد، هنگامی که خواستند افطار کنند، باز هم در کوبیده شد، صدا بلند شد: یتیمی هستم از یتیمان مسلمان، گرسنه ام سیرم کنید، مثل دیروز این پنج نفر پنج قرص نان خویش را دادند به این یتیم. باز هم با آب خالص افطار کردند.

روز سوم همین طور سحری با آب روزه گرفتند، باز هم هنگام افطار در کوبیده شد صدا بلند شد: اسیری هستم گرسنه ام سیرم کنید، باز هم این خانواده سهم نان خویش را به اسیر دادند، سه روز بود که خاندان

عصمت با آب خالص سحری خورده بودند، با آب خالص افطار کرده بودند.

روز چهارم علی ابن ابیطالب دید حسن و حسین از گرسنگی می‌لرزند، متن حدیث را انشاء الله از کتب اهل سنت خدمت شما می‌خوانم، جزئیاتش بماند برای آینده، کلیاتش را عرض میکنم حضرت علی ابن ابیطالب دید که حسن و حسین یرتعشون کالفراخ، مانند جوجه‌های کبوتر از گرسنگی می‌لرزند، حضرت علی (ع) این دو تا را آورد نزد رسول خدا، فرمود: یا رسول الله! قضیه چنین است.

پیامبر اسلام دست حسن و حسین را گرفت، در خانه علی ابن ابیطالب آمد، ببیند مادر این بچه‌ها در چه وضعی قرار دارد، آمد دید که فاطمه در محراب نماز ایستاده مشغول عبادت است [گریه بلند حضار] این جا بود که جبرئیل نازل شد و قرائت کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
 مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا
 كَفُورًا (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ
 كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ
 بِالَّذَرِّ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ
 يَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (۹) إِنَّا
 نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا غَبُوسًا قَمَطِيرًا (۱۰) ...

تا بیست و دو آیه قرائت شد توسط جبرئیل امین، بعد جبرئیل از جانب خداوند برای پیامبر اکرم تهنیت آورد فرمود: «هناک الله فی

اهلبیتک» یعنی ای پیامبر گورایتان باد با یک چنین خانواده‌ای، مبارک تان باد با چنین یک دختری، با چنین یک پسر عمی، با چنین یک حسنی با چنین یک حسینی. اصل این قضیه را همه آورده‌اند، اشکال‌ها و ایرادها بماند در صحبت های بعدی، یک ترجمه هم بکنیم بعد آدرس تفسیرها را هم عرض می‌کنم ترجمه اش اینگونه است:

آیا روزهایی بر انسان‌ها نگذشت که انسان چیزی قابل ذکر نبود و ما انسان را از نطفه مختلط خلق کردیم تا آزمایشش کنیم، راه خیر و شرش را به او هدایت کردیم و نشان دادیم، انسان‌ها یا کافر نعمت اند و یا شاکر نعمت، برای کافرین غل و زنجیر آتشین و عذاب هولناک و دردناک آماده کردیم، اما ابرار و نیکان این اوصاف را دارند این هجده آیه پشت سر هم صفات ابرار و نیکان و اخیار را بیان می‌کند، شاکران نعمت کسانی هستند که از چشمه سارهای عطر آگین می‌نوشند، از چشمه‌هایی که به ذوق خودشان آماده می‌شوند می‌نوشند، شربت‌های گوارائی را نوش جان می‌کنند، صفت دیگرش این است که این‌ها به نذرشان وفا می‌کنند و از قیامت می‌ترسند و طعام شان را اطعام میکنند به مسکین و یتیم و اسیر و بیان حال شان این است که ما به خاطر خدا اطعام میکنیم، نه تشکری از شما می‌خواهیم و نه پاداش و جزائی از شما طلب داریم و از خدایمان در روز قیامت ترس داریم.

بعد هم بیان می‌کند که ابرار در چه حالتی هستند؟ لباسشان چگونه است؟ یعنی بیان می‌کند که ابرار چگونه لباس، خوراک و پوشاک دارند، در اطراف ابرار، ولدان مخلدون هستند مانند لوءلوء پراکنده می‌باشد بعد می‌فرماید که ملک عظیم را ابرار در آنجا دارند، البته به بهای وفای به نذرشان و اطعام شان به مسکین و یتیم و اسیر. این خلاصه ترجمه‌اش بود، تفسیر، نکات، لطائف و ظرائفش بماند برای صحبت‌های آینده.

[تفاسیر و شأن نزول]

اما شأن نزول را تا این مقدار یعنی تا بیست و دو آیه که در شأن اهل‌بیت عصمت و طهارت نازل شده است هم فخر رازی در تفسیرش جلد ۴ چهارم صفحه ۶۷۰ نقل کرده، او از علمای بسیار مبرز جهان اهل سنت است و ملقب شده است به امام المشککین که در وصفش گفته است:

فخر رازی علم را لیکی کند، پیش مرغان ریزد و تیتی کند.

تفسیرش هم به نام تفسیر کبیر یا مفاتیح الغیب است، از معتبرترین تفاسیر دنیای اهل سنت، قرطبی هم در جلد دهم صفحه ۲۲ و ۶۹ این شأن نزول را آورده است، تفسیر کشاف زمخشری هم این شأن نزول را آورده است، در جلد سوم صفحه ۲۴۴، زمخشری هم از علمای مبرز جهان اهل سنت است، تفسیرش از معتبرترین تفاسیر دنیای اهل سنت است و هم جلال الدین سیوطی در الدر المنثور توسط یک راوی از ابن عباس نیز این شأن نزول را آورده است که بلی این سوره در شأن اهل‌بیت نازل شده است اما در کیفیت و جزئیات تفاوت‌های هم هست که در آینده انشاءالله عرض می‌کنیم و نیز شب لنجی عالم دیگر اهل سنت در کتاب تفسیر نور الابصار این مطلب را نقل می‌کند و از این هم گذشته سایر مفسرین در اصل قضیه شأن نزول حرف ندارند می‌گویند: «نزلت هذه السورة في اهلبيت رسول الله في الفاطمه و الحسن و الحسين» و شأن نزول به حدی معروف بوده است که سر زبان‌ها افتاده است.

[شعراء و شأن نزول]

شعرا در این رابطه شعرهایی گفته‌اند، تا یک موضوع آفتابی نشود، سراسری نشود، سر زبانهای شعرا نمی‌افتد. شعرای زیادی در رابطه با نزول سوره هل اتی شعر سروده‌اند که این اشعارشان هم دلالت می‌کند و قرینه می‌شود بر اینکه بلی شأن نزول این آیات درباره علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم صلوات الله است.

از جمله امام شافعی رئیس یکی از ائمه اربعه اهل سنت است. او شعر گفته است، در رابطه با شأن نزول این سوره، امام شافعی از جمله کسانی بود که خیلی علاقه به علی ابن ابیطالب داشت، خیلی اهل بیت عصمت را دوست داشت او متهم به شیعه بودن هم بود، ایشان را در رابطه به عشق به اهل بیت ملامت و سرزنش می‌کردند:

الی م الی م و حتی متی؟! أعاتب فی حبّ هذا الفتی

فهل زوجت فاطمه غیره؟! و فی غیره هل اتی هل اتی؟!

تاکی؟ تاکی؟ تا چه زمان؟! مرا در رابطه به عشق اهل بیت ملامت و سرزنش می‌کنید و تاکی و تا چه زمان مرا در رابطه با حب این جوان یعنی علی ابن ابیطالب ملامت می‌کنید؟! آیا فاطمه به غیر علی تزویج شد؟ آیا در غیر این خاندان هل اتی نازل شد؟

این شعر امام شافعی است که می‌گویند شما مرا در دوستی کسی ملامت می‌کنید که در شأن آنها هل اتی نازل شده است، شافعی آدم کوچک و عالم کمی نیست و از این هم گذشته همین طور شعرای دیگری را هم می‌بینیم که شعر سروده است مثلاً: محمد ابن طلحه شافعی از

علمای قرن هفتم است او هم تأیید کرده است که بلی سوره هل اتی در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین نازل شده است و شعرش به این مضمون آمده است:

هم العروة الوثقی نعتمص بها مناقبهم جائت بوحي منقبت

مناقبهم فی الشورا و سورة هل اتی و فی سورة الاحزاب يعرفه التالی

یعنی اهل بیت مستمسک و دستگیره محکمی است برای کسانی که به این دستگیره چنگ زند و فضیلت این ها به وحی نازل شده است، نسبت و مناقب اینها در سوره شورا و هل اتی ذکر شده است، این سوره را میدانند کسی که این سوره را تلاوت کرده، در سوره شورا منظورش آیه قل لاسئلكم علیه أجراً الی آخر است و در سوره هل اتی منظورش همین آیات است و در سوره ی احزاب منظورش آیه ی تطهیر است.

وقتی که چند قطعه شعر را به عنوان نمونه آورده ام منظورم این است که نزول سوره هل اتی در شأن اهل بیت عصمت سراسری بوده، آفتابی بوده، و پیش هیچ کسی مخفی نبوده، حتی مردم از گوشه و کنار در این قضیه شعر گفته اند، شعرا، شعرهای فارسی و عربی زیادی گفته اند.

ولی کسانی می آیند که ادعای دانشمندی و ادعای علم ترجمه و تفسیر را هم دارند مع الوصف انکار میکنند. انشاء الله بستر بحث آماده شده است دوستانی که علاقه دارند تشریف بیاورند و مستمر تعقیب کنند این بحث ها را، ما در خدمت شان هستیم تا حدی که توان باشد از این سوره حقایق گشایی خواهیم کرد.

[ذکر مصیبت]

همه عاشق کربلاست، عاشق حسین است، عاشق فاطمه و عاشق حسن مجتبی است، میدانم این عشق از کجا خلق شده است، آدم تعجب میکند. کعبه خانه خداست، زوارخانه خدا در هر سال از چهار میلیون تجاوز نمی‌کند، امسال اعلام کردند حاجیان چهار میلیون و چند صد هزار بوده، خوب بگوئیم چهار میلیون، با سایر ایام سال بشود پنج میلیون، شش میلیون، ده میلیون در حالیکه حج مقام ابراهیم دارد، منا دارد، مشعر دارد، مزدلفه دارد، عرفات دارد، صفا و مروه دارد.

اما تنها سال گذشته که بنده به کربلای معلا مشرف شده بودم روزنامه‌ها نوشته بود که پانزده میلیون زوار در اربعین به کربلا آمده است، این کربلا چه دارد که زوارش از زوارخانه خدا هم بیشتر میشود، کسانی که رفته اند دیده‌اند که آنجا اقلیم و آب و هوای خوبی ندارد، و هوتلهای زیبا هم ندارد که آدم از آن جهت سفر کند، آنجا مدیترانه و خلیج فارس هم نیست که آدم بخواهد برای تفریح برود، مثل اینکه مثلا مردم میروند در فرانسه به خاطر اینکه برج ایفل دارد، به خاطر اینکه آثار باستانی دارد، اما در کربلا که اصلا آثاری باستانی نیست، کربلا اصلا در قطار شهر نیست، کربلا، کوچه‌های تنگ و تاریک دارد، سیستم برقی اش خراب است. سیستم آبی‌اش خراب است، جاده ندارد، خانه‌های کلوخی و گلی دارد، اما در این کربلا چیست؟ که همگی در زندگی‌اش آرزو کربلا را دارد.

بعضی‌ها حتی وصیت میکنند به ورثه‌اش که بعد از من یک کربلا هم باید انجام بدهید. هر سال به یاد کربلا و به یاد حسین ابن علی مردم نذر و صدقات تقدیم میکنند. در کربلا ساختمان‌های زیبا و آسمان خراش هم وجود ندارد، اما می‌بینیم در بین این خانه‌های گلی قبه حسین ابن علی

است [گریه حضار] آن طرف‌تر که بروی، قبه دیگر است بنام ابو الفضل، بین این دو قبه نامش است بین الحرمین، اینها همه را عاشق کرده‌اند. این طرف‌تر که بروی دست راست چند تا پله رفته است بالا، نامش است تل زینبیه، آن طرف‌تر که بروی چند تا ساختمان درست کرده‌اند بنام خیمه‌گاه حسین ابن علی [گریه حضار]

وقتی دور بزنی دست راست نوشته است این جا حرمه با تیر به گلوی علی اصغر زده است، باز کمی پیشتر که حرکت کنی آن جا نوشته است این جا دست عباس به زمین افتاده است [گریه حضار] آن طرف‌تر که حرکت کنی یک نهری است پر از آب گل آلود نوشته است این است نهر علقمه، آن نهر علقمه و ضریح شش گوشه، مردم را چنان مجذوب کرده است که سواره و پیاده همه میروند:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است^۱

سال گذشته تلویزیون کربلا نشان داد معلولی که دست نداشت، پا نداشت فقط با زانو حرکت میکرد، یکی را تلویزیون در بصره نشان داد، بصره تا کربلا ششصد کیلومتر فاصله دارد چند روز بعد در نجف، روز

اربعین در بین الحرمین، روزنامه نوشته کرده بود که یک خانم از بصره حرکت کرده گفته است من پول ندارم که امسال برای حسین ابن علی نذر بدهم هر دو بچه‌اش را برداشته، گفته بچه‌هایم! فقط ساک زواران حسین را از بصره تا کربلا حمل کنید، بروید و برگردید. این زن گفته است فقط دو تا بچه دارم و این دو تا بچه ام چون دیگر پول ندارم، باید محموله زواران را حمل کنند. [گریه حضار]

یک خانم دیگر در نجف رسیده بوده، بچه‌اش در همان جا از دنیا رفته بوده، بعد همین خانم گفته است که مردم نجف! بچه‌ام را دفن کنید من میروم کربلا چون اگر این جا باشم از اربعین میمانم.

اینگونه حوادث متن روزنامه‌ها شده بود و تلویزیون‌ها هم مستقیم پخش میکرد. بگوئیم ای حسین چه کرده‌ای که مردم را این چنین دیوانه کرده‌ای؟

فدای صورت خون آلودت حسین!

فدای حنجره بریده‌ات حسین!

فدای علی اکبرت حسین!

دعا ...

جلسه دوم:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، الصلّاة و السّلام على النّير الاعظم، فخر العرب و العجم، سيّدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و على اهلبيته، الطّيبين، الطّاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقيّة الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لثراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَ أَغْلَالًا وَ سَعِيرًا (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ بِالْأَنْذَرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَّا شُكُورًا (۹) إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۰) ...

امیدوارم با قرآن و عترت محشور باشیم صلوات در خور و شایسته‌ای مرحمت بفرمایید [صلوات حضار]

ضمن تشکر از حضور گسترده شما و تشکر از ذاکران حسینی، بحثی که از دیروز آغاز شد برای تبیین جایگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و گفتیم که تبیین جایگاه اهل بیت عصمت و طهارت برای بهتر و بیشتر فهمیدن معارف آسمانی است و ما جز راه اهل بیت و جز شناخت این خاندان، راه دیگری نداریم. راه صواب و خالی از خطا این است که ما قرآن را از طریق اهل بیت فرا بگیریم و به محتوای عالی آن دست پیدا کنیم تا با این روش نقیصه جهان اسلام را برطرف کنیم.

جهان اسلام خواستند از غیر این طریق کسب معارف نمایند. از طریق کسانی که در ته ذهن‌شان جز مفاهیم الواح تورات چیز دیگری نبود راه به مفاهیم قرآن پیدا کنند که واقعا طریق ناصحیحی بود و جوامع بشری هم بریده بودند از هر دو، هم از قرآن و هم از اهل بیت (ع) این طریق نیز طریقی ناصحیح است.

مادامیکه بشریت وصل نشوند به این دو منبع عظیم و ثیق بسوی شاهراه هدایت راه پیدا نخواهند کرد بناءً «معارف الهی» از طریق «معارف اهل بیت» برای استغنائی «معارف بشری» یک اصل و ضرورت است، سه چهار سال است که این جمله استراتژیک را می خواهیم تبیین کنیم و به کرسی بنشنانیم که راه حل نجات بشری عموماً و نجات جامعه اسلامی خصوصاً در این سه جمله است.

[مروری بر گذشته]

سوره مبارکه انسان یا دهر یا هل اتی به هر نامی که یاد بکنید مورد تفسیر و تبیین ما بود، در رابطه با وجه این اسامی دیروز عرض کردم

تکرار نمی‌کنم، در رابطه با تعداد آیات این سوره و شمارش جزئش دیروز توضیحات دادم، اعاده نمی‌کنم، در رابطه با شأن نزول هم بحث کردم که مریضی حسن و حسین علیهما السلام و نذر این خاندان برای شفای این فرزندان و وفا به نذرشان و اطعام این خانواده به مسکین، یتیم و اسیر سبب گردید تا این سوره مبارکه نازل شود.

شأن نزول سوره میرساند که این خاندان چه خاندانی است و این شأن نزول در منابع روایی تفسیری و فقهی شیعه پر است، الی ما شاء الله منابع داریم، علاوه منابع اهل‌بیت و منابع روایی شیعه منابع جامعه اهل سنت هم این شأن نزول را آورده‌است.

دیروز عرض کردم که اصل قضیه را الدر المنثور آورده، تفسیر کبیر آورده، تفسیر کشاف آورده، شواهد التنذیل آورده، نور الابصار هم آورده است. چون خیلی شایع و گسترده بوده است، لذا عظمت اهل‌بیت به جایی رسیده است که حتی در جامعه و شعر شعرا آمده است. که سه نمونه از شعر شعرا رادر راس آورده‌ام، امام شافعی هم در این رابطه شعری سروده بود که مضمون شعرش را بررسی کردم.

[تعمد فخر رازی]

لکن برخی‌ها طوری اشکال میکند، زیر بمباران ایراد می‌گیرد و می‌خواهد حقیقت را در نظر خواننده گم کند و ذهن خواننده را مشوش کند و چیزی که می‌خواهد به آن برسد این است که فضیلت را از اهل‌بیت بگیرد، آدم تعجب میکند که چرا بزرگان این کار را میکنند؟ عالم وقتی که این کار را بکند آدم واقعا گلایه‌مند میشود، کسیکه ادعای علمیت، ادعای دانشمندی دنیای تفسیر را دارد جای شگفتی است که چنین منقبت و فضیلتی را که بسیار واضح و روشن است انکار کند و یا بخواهد به

نحوی از کنارش عبور کند. درحالیکه در قبال دیگران به وهم و گمان بسنده میکنند.

دیروز عرض کردم که این سوره مدنی است و در مدینه نازل شده است و شأن نزولش هم مشخص است ولی مع الوصف می بینیم، فخر رازی، با این بزرگی و کلانی نوشته کرده که این سوره مکی است، در قرآن‌های به خط عثمان طه که بین المللی است، نوشته است، سوره مدنی است. در همه تفاسیر نوشته شده که سوره مدنی است. اما، ایشان نوشته است که سوره مکی است. آدم تعجب میکند این جا شاید سوال کنید که حاج آقا! مکی باشد قرآن است، مدنی باشد قرآن است، در قرآن بودنش که شکی نیست، حالا خیلی خوب مکی باشد بنابر قول ایشان، شما چرا اشکال میکنید. اما نه.

بنده عرض این است که اگر یک عالم، یک دانشمند، نفهمد و چیزی بنویسد ایرادی ندارد، اما، این آقا فهمیده، این آقا میداند. گمان کنم تعمدی در کار است در این جا که می‌خواهد شأن نزول را زیر سوال ببرد، می‌خواهد به نحوی از راه سوال خدشه کند و می‌خواهد منقبت و فضیلت اهلبیت را نادیده بگیرد، این جاست که آدم باید روی قضیه تمرکز کند و به بحث بگیرد.

اگر مکی باشد معنی‌اش این است که در مکه حسن ابن علی نبوده، حسین ابن علی نبوده، در مکه فاطمه و علی ازدواج نکرده است، خانواده‌ایی بنام علی و فاطمه آنجا معرفی شده نیست. وقتی که سوره مکی باشد دیگر نه از حسن و حسین خبری است و نه از فاطمه، اگر این قضیه نبود که ما در مسئله زیاد تاکید نمی‌کردیم، این آقا نگفته است که سوره مکی است به چه دلیل، فقط گفته است مکی است.

[برخی به کمک فخر شتافته]

یک آقای دیگر آمده، استدلال کرده که سوره مکی است، به این دلیل مکی است که در این جا پیامبر را منع کرده است از آثم و کفور؛ از انسانهای گنجهکار و مشرک، دلیل دیگرش این است که پیامبر را به صبر دعوت کرده است که صبر کن و صابر باش، این شخص میگوید که اینها دلیل میشود؟ چون در مکه بخاطر فشار و شکنجه زیاد به صبر نیاز بود. پیامبر گرامی اسلام باید صبر میکرد، در مکه باید شکیبایی از خود به خرج میداد، اما در مدینه این بحثها نبود، فخر دلیلی نیاورده و این نظریه، نظریه آقایان دیگر بود که به تایید ایشان میفرماید که سوره مکی است.

میخواهم عرض کنم که چطور می تواند سوره مکی باشد؟ حاکم از یک شخصی دیگر آمده حکایت کرده، حالا اینکه آن شخص کیست ایشان نام نیمبرد، میگوید این آقا ادعای اتفاق کرده است، میگوید اتفاق مفسرین بر این است که این سوره مکی است این هم تعجب دیگر همه مفسرین گفته است که این سوره مکی است.

اگر آقای حاکم چنین چیزی را نمیدید چنین نقلی را نمی کرد، بهر حال هم چون چیزی وجود داشته است، که دست ما نرسیده ولی دست ایشان رسیده بوده، ایشان میگوید این آقا ادعای اتفاق کرده است که این سوره مکی است.

[اتفاق کجاست؟]

بینیم که این اتفاق کجاست! درحالیکه علمای مبرز جامعه تفسیری نوشته است که سوره مدنی است، من امروز چند تا نمونه را خدمت شما آورده ام:

آقای قرطبی یکی از مفسرین بزرگ جامعه تفسیری نوشته است که سوره مدنی است. کعبی در کتاب تفسیرش جلد یک صفحه ۱۹ و ۴۹ مینویسد که این سوره مدنی است، جلال الدین سیوطی از علمای مبرز جامعه تفسیری هم در کتاب الدر المنثور نوشته میکند این سوره مدنی است، این دو نفر، شخص سوم باز همین سیوطی است در کتاب الاتقان از بیهقی که صاحب سنن است نوشته میکند که بلی سوره به گفته بیهقی در دلائل النبوه که این سوره مدنی است بعد هم زیاد نام می برد فلان شخص، فلان شخص، فلان شخص گفته است که سوره مدنی است. خوب این آقا نوشته کرده است که سوره مدنی است بعد می آید این آقای دیگر ادعا میکند که بلی اجماع بر این است که این سوره مکی است؟!

از این هم گذشته دیروز عرض کردم که سیر تحول تاریخی قرآن از مهندس مهدی بازرگان است که روی فرمول ریاضی حروف قرآن و کلمات قرآن را حساب کرده است، آیاتش را حساب کرده، گراف درست کرده است که حسب گراف آیات مکی کوتاه است و آیات مدنی طولانی، پس این اجماع با این همه مخالفت، اجماع نیست و ادعای باطلی است و اتفاق بر این نیست که سوره مکی باشد اینها میگویند سوره مدنی است در قرآن فعلی در همه شان درج شده است که سوره مدنی است، قرآنهای که امروز بین المللی است و در مسابقات قرآنی بین المللی این قرآنهایی که به خط عثمان طه خوانده میشود نوشته است که بلی سوره مدنی است و ۳۱ آیه دارد.

[واقعه چه نشان می دهد؟]

از این هم که بگذریم لحن آیات و این واقعه نشان میدهد که نزول در مدینه بوده چون شان نزول را همه آورده اند، حسن ابن علی در سال

سوم هجری در مدینه به دنیا آمده است، حسین ابن علی در سال چهارم هجری در مدینه به دنیا آمده است این داستان نذر حسنین در مدینه بوده است. نه در مکه، پس چطور میشود که این سوره مکی باشد در مکه حسنی نبوده، حسینی نبوده، درحالیکه اصل قضیه شأن نزول را خودتان آوردید، منتها به شکل احتمال مطرح می‌کنید.

از این هم که بگذریم در خود سوره قرینه بسیار محکمی وجود دارد که نمیتواند هیچ کسی این قرینه را منکر شود و این قرینه دال بر این است که این سوره مدنی است و در مدینه نازل شده است نه در مکه، مثلاً در این آیه آمده است که:

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

اینها اطعام کردند به مسکین، یتیم، و اسیر؛ خوب، اسیر در کجا بوده؟ در مکه که مسلمانان خودشان ضعیف بودند توان نداشتند کسی را اسیر بگیرند، توان دفاع از خودشان را نداشتند. یاران پیامبر گرامی اسلام شلاق می‌خوردند، اذیت می‌شدند، پیامبر گرامی اسلام از آنها نمی‌توانست دفاع کند. پیامبر گرامی اسلام خودش دید عمار، یاسر و سمیه را شلاق می‌زنند از کنارشان عبور کرده فرمود: «صبراً یا آل یاسر فان موعدکم الجنة» خاندان یاسر صبر کنید، جایگاه شما بهشت است. سمیه در زیر شکنجه جان داد، یاسر هم در زیر شکنجه جان داد و شهید شد.

این دو شهید اول اسلام است که در دوران مکه در جامعه اسلامی از زنها سمیه، از مردان یاسر شهید شدند ولی عمار کوچک بود تاب فشار شکنجه را نیاورد. بزور از پیامبر بیزارش کردند بعد پیامبر برای عمار

فرمود، چون قلبت مطمئن است و ایمان دارید به خداوند لذا تو در حقیقت از ما بیزار نشده‌ای.

پیامبر اسلام توان دفاع از مسلمانان را در مکه نداشتند، در آیه مسئله اسیر مطرح است، روز سوم اسیر آمد در خانه اهل بیت، اسیر در مسئله جنگ و جهاد مطرح است و جهاد در مدینه بوده، اسیر گرفتن در مدینه بوده، در مکه، اسیر مطرح نبوده. باز هم می آیند و میگویند که سوره مکی است؟ آن هم آقای فخر رازی، امام المشککین؟

ایشان علم دارد و می‌فهمد که اگر مکی بنویسم در مکه حسین ابن علی نیست، حسن ابن علی نیست، فضیلتی برای حسن، حسین، علی و برای فاطمه نمی‌شود. وقتی که سوره مکی شد؛ شأن نزول از بیخ زده می‌شود.

[معانی خودساخته برای اسیر]

در رابطه با مسئله اسیر حتی از ظاهر آیه هم دست برداشته است، اسیر را معنی کرده به چند چیز: گفته ال‌اسیر هو الزوجه: اسیر یعنی زن. لانهن اسرا عند الازواج، چون زنها اسیر شوهران شان هستند، یعنی اینکه روز سوم در خانه اهل بیت زن آمد، اسیر یعنی زن چون فکر کرده است که اگر بگویم اسیر یعنی زن، دنیا قبول نمیکند. بعد گفته که چون زنها اسیر شوهران شان هستند.

از اینجا هم که نشده آقایان دیگر آمده به کمکش یک خوشه به خرمنش انداخته گفته که ال‌اسیر هو المملوک، اسیر یعنی بنده، چون بنده اسیر مولایش است، یعنی روز سوم در خانه اهل بیت بنده آمده است. بعضی دیگر آمده‌اند گفته‌اند که ال‌اسیر ای المدیون، اسیر یعنی آدم قرض‌دار و بدهکار یعنی روز سوم در خانه اهل بیت یک بدهکار و

قرضدار آمده، بعد آمده بیان میکند که اسیر معنی اش خود اسیر نیست، معنی اسیر یا زوجه است، یا مملوک است یا مدیون و یا امثال اینها معانی که خودشان ساخته‌اند ولو خلاف ظاهر آیه، وقتی که اسیر زوجه باشد، زوجه در مکه هم بوده، برده هم در مکه بوده، مدیون هم در مکه وجود داشته است.

اینجاست که عرض میکنم: آقای فخر رازی! اسیر معنی حقیقی اش این است که از جنگ گرفته میشود، به او گفته میشود اسیر، خود واژه‌ی اسیر را ببریم پیش قصاب، پیش نانوا، پیش عرف جامعه، بگوئیم که اسیر معنی اش چیست؟ میگوید: اسیر کسی که در جنگ گرفتار میشود. این است معنی عرفی و حقیقی اسیر. بلی مجازا اطلاق میشود بر زوجه، بر مملوک، بر مدیون. اطلاقات مجازی زیاد داریم. مادامیکه معنی حقیقی در دست ماست چه نیاز داریم برویم دنبال معانی مجازی بگردیم؟! و تئیکه از ظاهر آیه بتوانیم معنی حقیقی اش را لحاظ کنیم، چه نیاز داریم بر معنی مجازی؟!

ظاهر آیه این است که: انسانهایی که از جنگ گرفته میشوند اسیر اطلاق میشود و معنی حقیقی اسیر، شخص گرفتار شده از جنگ است نه زن، نه مدیون، نه مملوک. شما دقت کنید از یکجا خواست فرار کند می‌افتد جای دیگر، مجبور است توجیهی به غیر ما لایرضی صاحبه کند و این نص آیه:

و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

در این جا، دارد توجیهات می‌آورد، چرا این همه سر درگمی به بار می‌آورد؟! و خلق می‌کنید؟! درحالیکه کشفاف، شأن نزول را آورده است، فخر رازی هم نتوانست انکار بکند. او هم نفس حدیث را آورده

است. اما، وقتی که پیش دآوری‌ها گل کرد، بی‌انصافی‌ها گل کرد. آدم حافظه‌اش را از دست می‌دهد. یک صفحه قبل رافراموش می‌کند. این آقا فراموش کرده که یک صفحه قبل چه نوشته‌ام، بعد یک احتمال را مطرح می‌کند. زمخشری قبل از فخر رازی بوده، زمخشری از علمای قرن هفتم است، فخر رازی بعدش است. او شأن نزول را آورده بعد ایشان هم، نفس حدیث شأن نزول را آورده و به عنوان یک احتمال مطرح کرده است. اجمال را دیروز عرض کردم، امروز تفصیل و متن حدیث را از منابع متقن اهل سنت خدمت شما می‌آورم، تفسیر کشاف را هم آورده‌ام. این تفسیر مال آقای زمخشری از علمای بزرگ جامعه اهل سنت است، ایشان نوشته می‌کند که: «سورة الانسان مدنیة» سوره انسان مدنی است. همچنان دیگر منابع را هم عرض کردم که همه می‌گویند مدنی است ولی جناب فخر رازی تنها آمده می‌گوید مکی است. چرا؟! چون می‌خواهد فضیلت برای اهل بیت نباشد.

اجازه دهید متن حدیث را درباره شأن نزول از متن تفسیر کبیر بخوانم؛ آقای فخر رازی نوشته میکند:^۱

«و صاحب «الكشاف» من المعتزلة ذكر هذه القصة:

فروی عن ابن عباس رضی اللہ عنهما: «أن الحسن و الحسين عليهما السلام مرضا فعادهما رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فی أناس معه، فقالوا: یا أبا الحسن لو نذرت علی ولدک، فنذر علی و فاطمة و فضة جاریة لهما، إن شفاهما اللہ تعالی أن یصوموا ثلاثة أيام فشفیا و ما معهم شیء فاستقرض علی من شمعون الخیبری

۱- روش آیت الله بهسودی این است که بالای منبر کتاب مصدر را از روی عبارت می‌خواند، تا ترویجی نباشد.

اليهودى ثلاثة أصوع من شعير فطحنت فاطمة صاعا و اختبزت خمسة أقراص على عددهم و وضعوها بين أيديهم ليفطروا، فوقف عليهم سائل فقال: السلام عليكم أهل بيت محمد، مسكين من مساكين المسلمين أطعموني أطعمكم الله من موائد الجنة فأثروه و باتوا و لم يذوقوا إلا الماء و أصبحوا صائمين، فلما أمسوا و وضعوا الطعام بين أيديهم وقف عليهم يتيم فأثروه و جاءهم أسير فى الثالثة، ففعلوا مثل ذلك فلما أصبحوا أخذ على عليه السلام بيد الحسن و الحسين و دخلوا على الرسول عليه الصلاة و السلام، فلما أبصرهم و هم يرتعشون كالفراخ من شدة الجوع قال: ما أشد ما يسوءنى ما أرى بكم و قام فانطلق معهم فرأى فاطمة فى محرابها قد التصق بطنها بظهرها و غارت عيناها فساءه ذلك، فنزل جبريل عليه السلام و قال: خذها يا محمد هناك الله فى أهل بيتك فأقرأها السورة^۱

ابن عباس، حبر الامّة، يعنى دانشمند امت پیامبر گرامی اسلام ابن عباس است، ابن عباس در کوچکی ناقه پیامبر را همیشه می راند، نامش عبد الله است معروف شده است به ابن عباس پسر عباس عموی پیامبر گرامی اسلام و ابن عباس در جهان روایی و حدیثی از روایت معروف است، این حدیث که در رابطه با شأن نزول است از ابن عباس روایت می کند، سیوطی از کسی دیگر روایت میکند اما اکثرش به ابن عباس برمی گردد، ایشان نقل میکند که:

[ترجمه حدیث شأن نزول]

حسن و حسین مریض شدند، این هر دو را پیامبر گرامی اسلام عیادت کردند، پیامبر تنها نبوده بلکه با جمعی از صحابه رفتند به عیادت،

۱- تفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۲۶، چاپ دوم دارالکتب علمیه بیروت، سال ۲۰۰۴ م - ۱۴۲۵ ق - الکشاف، ج ۴،

ص ۵۰۵، چاپ اول دارالکتب العربی، بیروت، سال ۲۰۰۶ م - ۱۴۲۷ ق

پیامبر با این جمع و جماعت که بود فرمودند یا علی! اگر نذری بکنی برای شفای بچه‌ات خیلی خوب خواهد بود، نذر کردند که اگر خدا شفا بدهد حسن و حسین را سه روز روزه بگیرند. حسن و حسین شفا پیدا کردند. اما چیزی از مال دنیا پیش علی و فاطمه نبود. پس قرض کرد علی از شمعون یهودی خیبری سه صاع جو [یک صاعش میشود به اصطلاح ما سه کیلو و نزدیک شش پاو] فاطمه یک صاعش را دستاس و آرد کرد، پنج قرص نان به تعداد فامیل این خانواده پخت.

این پنج قرص نان را جلوی شان گذاشتند تا افطار کنند. سائل بر دروازه‌اش آمد و در را کوبید. پس سائل گفت: سلام بر شما خاندان پیامبر(ص)، مسکینی هستم از مساکین مسلمانها اطعام کنید. خداوند شما را از طعام‌های بهشتی اعطام بفرماید، اینها قبول کردند، علی، فاطمه، حسن، حسین و فضا طعام شانرا به مسکین دادند، پنج نفر پنج قرص نان‌شان را به مسکین دادند. و با آب افطار کردند و خوابیدند. صبح هم که برخاستند روزه داشتند.

چون شام شد، طعام را جلوی روی‌شان گذاشتند. یتیمی در خانه‌اش صدایش را بلند کرد، گرسنه‌ام، طعام بدهید. اینها باز هم روز دوم طعام شانرا به یتیم دادند، روز دوم هم با آب افطار کردند شب را هم گرسنه خوابیدند. سحر هم آب خوردند روز سوم که هنگام افطار فرا رسید، این روز هم مثل روز اول و دوم همین کار را کردند پنج قرص نان‌شان را دادند به اسیر، آرد جو هم تمام شده بود.

روز چهارم چون صبح کردند، علی دست حسن و حسین را گرفت. چون حسن و حسین کوچک بودند. ولی عجیب تربیتی داشتند، چون دیدند مادرشان روزه می‌گیرد، پدرشان روزه می‌گیرد، اینها هم روزه

نیت کردند. فضه هم که یک کنیز است، چون در یک خانواده با کرامت بزرگ شده، او هم روزه نیت کرده بود.

علی (ع) دست حسنین‌اش را گرفت، نزد پیامبر برد و بر پیامبر وارد شدند، چون پیامبر دیدند علی، حسن و حسین را در حالیکه حسن و حسین از شدت گرسنگی مثل جوجه‌های کبوتر می‌لرزیدند. پیامبر فرمودند: چه شده است شما خاندان را که این طور از شدت گرسنگی می‌لرزید. و رنگ شما زرد شده است.

پس پیامبر با علی، حسن و حسین آمدند طرف خانه فاطمه، دید فاطمه در محراب عبادت ایستاده است. شکمش به پشتش چسبیده است و چشمانش هم به گودی رفته. [گریه حضار] در همین حال به محراب نماز ایستاده است. پس جبرئیل نازل شد و گفت بگیر ای محمد این سوره مبارکه را:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُورًا ... این سوره را جبرئیل الی آخرش قرائت کرد. بعد جبرئیل فرمود: گوارایت باد چنین خانواده‌ای، مبارکت باد چنین دختری، چنین دامادی، چنین نوه‌هایی. ای پیامبر به چنین خانواده‌ایی افتخار کن، جبرئیل از طرف خداوند برای پیامبر مبارک باد گفت، تهنیت گفت، این حدیث را خود فخر رازی از زبان زمخشری نقل میکند چون کشف این حدیث را قبل از فخر رازی نقل کرده است.

بعد از اینکه این داستان تمام میشود، همین فخر رازی می‌خواهد کتمان‌ش کند می‌گوید:

« لم يذكر أحد من أكابر المعتزلة أن هذه الآيات نزلت في حق علي بن أبي طالب عليه السلام كأبي بكر الأصبم و أبي علي الجبائي و أبي القاسم الكعبي، و

أبی مسلم الأصفهانی، و القاضی عبد الجبار بن أحمد فی تفسیرهم أن هذه الآیات نزلت فی حق علی بن أبی طالب علیه السلام، و الواحدی من أصحابنا ذکر فی کتاب «ال بسیط» أنها نزلت فی حق علی علیه السلام»

یعنی: احدی از بزرگان اهل سنت ذکر نکرده است این قصه را در تفسیرشان، که این آیه در شان علی ابن طالب نازل شده است. در حالیکه، الدر المنثور گفته، قرطبی گفته، تفاسیر دیگر گفته است. ولی او میگوید؛ که خیر یک نفر گفته است که این سوره در شأن علی ابن ابی طالب نازل شده است.

از این جا هم وقتی که بگذریم ایرادها و اشکالهای زیادی را مطرح کرده‌اند، این بود حدیثی که در شأن اهل بیت عصمت نازل شده است. خود فخر رازی هم آورده است و نتوانسته کتمان بکند. ولی مع الوصف می خواهد ایراد و اشکال بارانش کنند که ان شاء الله بحث خواهم کرد. همین جا از فخر رازی می پرسیم، فخر رازی! تو دانشمندترین دانشمندان اهل سنتی، این حدیث را آوردی و نقل کردی که جبرئیل گفت: «یا محمد هتاک الله فی اهل بیتک» مبارکت باد چنین خانواده‌ای !!

[ذکر مصیبت]

آیا شایسته است چنین دختری را بزنند؟! طوریکه بچه اش سقط شود؟! [گریه حضار] فرمود: یا فضّه خذینی، فضه بگیر و الله قُتل ما فی احشای، قسم به خدا آنچه در شکم بود کشته شد. آیا شایسته است چنین دختری را اذیت کنند؟ طوریکه ۷۵ روز هم شب ناله کند و هم روز، به حدی که مردم به علی شکایت کردند، به فاطمه بگو یا شب گریه کند که ما روز آرام بگیریم و یا روز گریه کند که ما شب آرام بگیریم.

وصیت کرد: یا علی غسّلتنی فی اللیل و دفّنی فی اللیل [گریه حضار] یا علی! شب غسل بده و شب به خاکم بسپار و شب کفنم کن راضی نیستم کسی در تشییع جنازه من حاضر شود و باید پرسید: کجاست قبر فاطمه؟! که او مصداق این سوره است، کجاست قبر شأن نزول سوره‌ی هل اتی؟! کجاست دستی که آن نان را پخت و به فقیر و یتیم و اسیر داد؟! [گریه حضار] چرا اجازه نمیدهید حجاج بروند قبر فاطمه را زیارت کنند؟! پیامبر گرامی اسلام، رهبر جامعه‌ی اسلامی بود، اما در خانه‌ی دخترش یک من جو نیست.

وای من وای من وای من میخ در و سینه زهرای من^۱

امام حسن مجتبی فرمود وقتی با مادرم از منزل به مسجد رفتیم، با یک دستش، دست مرا گرفته بود و با دست دیگرش دست برادرم حسین را، اما وقتی که از مسجد برگشتیم، من و برادرم حسین، دست مادرم را گرفته بودیم. [گریه حضار] از امام صادق(ع) پرسیده شد: یابن رسول الله داستان بین مسجد و خانه چیست؟ امام صادق فرمود: بین خانه و مسجد، گوشواره مادرم شکست ... [گریه حضار]

دعاء ...

۱- «وای» در فارسی بدیل «ویلی» در عربی است.

جلسه سوم:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان
الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين،
خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و
العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و
على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقيّة الله فى
الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله
الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (١) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (٢) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا
كَفُورًا (٣) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَّ أَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا (٤) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (٥) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (٦) يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَّ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (٧) وَّ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَّ
يَتِيمًا وَّ أَسِيرًا (٨) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّ لَّا شُكُورًا (٩) إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (١٠) ...

امیدوارم با قرآن عظیم الشان و عترت محشور باشیم صلوات در خور و شایسته‌ای مرحمت بفرمائید [صلوات حضار]

سوره مبارکه هل اتی را در این چند روز می‌خواهیم خدمت عزیزان ترجمه و تفسیر کنیم، تا هنوز نتوانستیم از شأن نزول فراتر برویم دیروز عرض شد که شأن نزول این سوره مبارکه تماما و به طور قطع تا آیه بیست و دوم داستان نذر علی ابن ابی طالب و فاطمه زهرا و اهلبیت علیهم السلام را تبیین می‌کند و شأن نزولش یک واقعه تاریخی و یک واقعه عینی است که در خارج وجود داشته، اتفاق افتاده است. داستان ذهنی نبوده فرض نیست، یک عینیت و واقعیت است که در خارج و در مدینه منوره خانه علی ابن ابیطالب(ع) اتفاق افتاده و شأن نزول این سوره را تشکیل میدهد.

آیات «شأن نزول» دارد. روایات و احادیث ائمه هدا علیهم صلوات الله در راس رسول گرامی اسلام «شأن صدور». شعری که از یک شاعر بروز میکند و انشاد میگردد «شأن انشاد» دارد، شعر شاعر دقیقا یک حالت خاص شاعر است، این حالت برای شاعر همیشه نیست که هر لحظه بخواند شعری انشاد کند. این حالت گاهگاهی برای یک شاعر اتفاق می‌افتد، لذا آن حالت خاصی که برای یک شاعر اتفاق می‌افتد، مصیبتی باشد یا خوشی و یا حادثه اجتماعی، به هر مناسبتی، هرگاه این حالت یعنی حالت سرایش، حالت شعر گفتن برای شاعر ایجاد شد، شعری را سرود، شعر شاعر هرچه باشد، غزل باشد، قصیده باشد، مثنوی باشد، رباعیات باشد، هرچه باشد هر طور که باشد، شعر نیمایی امروزی باشد، پست مدرن باشد، غیر پست مدرن باشد. شعر شعرا عموما «شأن انشاد» می‌خواهد. احادیث «شأن صدور» می‌خواهد و آیات «شأن نزول».

[مروری بر گذشته]

عرض کردم که؛ این سوره مبارکه دهر، انسان یا هل اتی در شأن اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است و شأن نزولش داستان نذر و اطعام این خاندان بوده است. بعد عرض کردم که برخی از مفسرین که با تاسف باید عرض کرد هر جا پای اهل بیت مطرح می‌شود و برمی‌خورند به منقبتی و مدحی، سعی میکند که نپذیرد. شبهه ایجاد کنند، اشکال تراشی نمایند، ایرادها را ایجاد کنند، می‌خواهد با این ایرادها آن منقبت و فضیلت را از خاندان عصمت بگیرد. اما در جاهای دیگر برای دیگران با مسامحه، با چشم پوشی می‌پذیرد. این جای تعجب است از بزرگانی که دیروز عرض کردم و منجمله فخر رازی از مفسران بزرگ عالم اسلام صاحب تفسیر کبیر سی جلدی ملقب به مفاتیح الغیب و خودش معروف به امام المشککین، آمده است برخلاف مشرب همگان گفته است که سوره مکی است در حالیکه سوره مدنی است.

عرض کردم که منظوری این جا نهفته است، مکی باشد؛ آنجا حسنی، حسینی نیست. خانواده‌ایی بنام علی، فاطمه، حسنین و فضه وجود ندارد شأن نزول جداً زیر سوال می‌رود. بلکه از اساس محو می‌شود. حدیثی که زمخشری در کتاب کشاف نقل میکند راجع به شأن نزول این سوره از ابن عباس حبرالامّه نقل شده بود. لذا فخر رازی هم مجبور می‌شود این حدیث را از کشاف نقل کند. دیروز متن حدیث را خدمت شما خواندم مبنی بر شأن نزول این آیات و عرض کردم که فخر رازی برای اینکه این سوره مکی است ادله اقامه نکرده است، اما برخی کسان دیگری که آمده اند ادله اقامه کرده‌اند مبنی بر اینکه این سوره مکی است. دیروز نرسیدم به این مطلب.

[دلایل‌های کمکی و پاسخ]

امروز عرض میکنم یکی از ادله‌اش این است که در این سوره آمده، که پیامبر گرامی اسلام از آثم و کفور متابعت نکند. آثم و کفور در مکه بوده، مشرکین آنجا بوده، کفار و گنهکاران آنجا بوده است نه در مدینه، دلیل دیگرش این است که؛ پیامبر را امر به صبر و پایداری و استقامت کرده است، صبر بسترش مکه بوده، ظلم و فشارها در مکه بوده است.

می‌خواهم امروز جواب عرض کنم. این آقا از این سوره که ۳۱ آیه دارد و در این ۳۱ آیه ۲۲ آیه‌اش در شأن اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است. الباقی میماند ۹ آیه که در آخر این سوره آمده، اتفاقاً این ۹ آیه سیاقش کاملاً متفاوت است با سیاق ۲۲ آیه. این سوره مبارکه از نظر مفسران و کسانی که سر و کار با قرآن و تفسیر دارند دو روند یا سیاق دارد. بیست و دو آیه یک روند دارند و نه آیه روند دیگری دارند، اگر بخواهیم رنگ آمیزی کنیم واقعاً این سوره آیاتش دو رنگ میتواند داشته باشد، بیست و دو آیه به یک رنگ و نه آیه به رنگی دیگر. نظر به این نه آیه می‌گویید، سوره مکی است. ما هم قبول داریم که بلی، این نه آیه مکی است نه همه سوره، آن وقت شما می‌آیید از نه آیه استدلال می‌کنید بر بیست و دو آیه.

این استدلالی که شما می‌کنید متابعت از آثم و کفور نشود، امر به صبر شده است، این هر دو با این بیست و دو آیه نمی‌سازد، در این بیست و دو آیه این استدلالی که شما می‌کنید اصلاً گنجانده نشده است، در این بیست و دو آیه سخن از این حرف‌ها نیست، چطور می‌شود که شما از بیست و دو آیه دست برداشتید، رفتید سراغ نه آیه؟ و از نه آیه هم روی دو آیه انگشت گذاشتید؟ و دو آیه را دلیل گرفتید برای اینکه کل سوره مکی است؟ یعنی غلبه جزء بر کل، درحالی که این طور نیست، غلبه

اکثریت بر اقلیت خیلی جاها بوده، بیست و دو آیه اکثر است بر نه آیه آن هم از نه آیه، دو آیه اش را غلبه بر بقیه داده‌اند. این اصلاً قاعده ندارد.

از این هم که بگذریم، در مدینه هم کفار بوده است مانند طوائف سه گانه یهود، حملات کفار در مدینه هم وجود داشته است، گنهکاران آنجا بوده، یهودیان آنجا بوده، صبر و استقامت در جنگ بیشتر مطرح است. این طور نبوده که در مدینه اصلاً صبری مطرح نباشد، استقامتی مطرح نباشد، پایداری و شکیبایی مطرح نباشد. این طور نیست که فقط شکیبائی، صبر و استقامت مال مکه باشد و در مدینه اصلاً این بحث‌ها مطرح نباشد. در جنگ بیشترین صبر و استقامت لازم است. و جنگ‌ها تماماً در مدینه بوده، از طرفی دیگر آثم و کفور هم بیشتر در مدینه بوده است. این جواب را هم همینجا ختم میکنیم.

همین آقا سعی میکند، تلاش به خرج میدهد که سوره را مکی قلمداد کند قرآن‌های بین المللی به خط عثمان طه که ما داریم نوشته است که این سوره مدنی است. تفاسیر اهل سنت هم اکثرش میگویند که سوره مدنی است، فقط یک نفر آمده به تنهایی می‌گوید مکی است. تمام هدفش این است که شأن نزول را از اساس تخریب کند.

دیروز عرض کردم که آنجا ذکر کرده که فلانی فلانی^۱ از معتزله نگفته است که این سوره مدنی است و در شأن اهل بیت نازل شده است. در حالیکه زمخشری در کشاف که خود از معتزله است نقل شأن نزول را نموده و صاحب کتاب البسیط که از معتزله است شأن نزول را در

۱- منظور از فلانی و فلانی آقایانی چون: ابی بکر الاصم، ابی علی جبایی، ابی القاسم الکعبی، ابی مسلم اصفهانی، قاضی عبدالجبار بن احمد، میباشند.

رابطه با اهل بیت میدانند و دیگری که من فحص نکردم. حالا این شأن نزول را نپذیریم باید شأن نزول‌های دیگری را برای این سوره پیدا کنیم و ببافیم. بالاخره این سوره کی نازل شده است؟ در کجا نازل شده است؟ شأن نزولش چیست؟ نمیتواند آیات شأن نزول نداشته باشد. آمدند تقلا و دست و پا کردند دو تا شأن نزول پیدا کرده‌اند، محتوای این دو تا را خدمت شما بیان می‌کنم بعد برویم سراغ جواب.

[بافتن شأن نزول]

گفته‌اند که مردی سیاه چهره آمد خدمت رسول خدا و پرسید: یا رسول الله! در روز قیامت آنچه را که شما می‌بینید ما سیاه‌ها هم می‌بینیم؟ پیامبر فرمود: بلی، گفت: شما این همه فضیلت دارید، نبوت از شماست، سفیدی چهره از شماست، آیا ما هم در قیامت روی مان سفید میشود؟ پیامبر فرمود: بلی، سفیدی صورت سیاهان در قیامت از هزار ساله راه دیده میشود، گفت یا رسول الله! ما هم می‌توانیم در بهشت وارد شویم و در بهشت باشیم؟

پیامبر اسلام فرمود: بلی، در اسلام سیاه و سفید مطرح نیست شما هم میتوانید در بهشت باشید. این جا بود که این سوره نازل شد: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُورًا ... می‌گوید: شأن نزول این سوره آمدن این شخص سیاه چهره نزد پیامبر و چند تا سوال کردن و جواب شنیدن است، این یک شان نزول بنابر قول ایشان.

شأن نزول دیگر آورده‌اند، گفته‌اند: یک آدم از حبشه آمد پیش پیامبر گرامی اسلام، حبشه همین حبشه فعلی و سیاه پوست هستند. آمد حضور پیامبر گرامی اسلام سوالاتی کرد و پرسش‌هایی انجام داد یا رسول الله! آیا ما هم می‌توانیم اهل احسان باشیم؟ اهل خیر باشیم؟

اسلام بیاوریم؟ ایمان بیاوریم؟ پیامبر اکرم فرمود: بلی، هیچ مانعی نیست در اسلام سیاه و سفید مطرح نیست، بعد در آن حدیث آمده که ابن خطاب تشریح زد به این آدم، بس کن سوال را! پیامبر را اذیت نمیکنی، هی سوال هی سوال.

رسول گرامی اسلام به تندی برخورد کرد با ابن خطاب، بگذار مردم سوال کنند، پرسش کنند. بعد از شوق صحبت و لقاء پیامبر گرامی اسلام این غلام حبشی ایمان آورد و اسلام اختیار کرد و از شوق همانجا جان داد. پیامبر اکرم فرمود: ایمان و اسلام این قدر اثر دارد که جان یک آدم را هم میتواند بگیرد. در آن حدیث آمده که پیامبر اکرم خودش این غلام را دفن کرد و به خاکش سپرد در آن جا این سوره نازل شد.

پالیدند، این دو تا شأن نزول را پیدا کردند که بلی، این سوره در رابطه با این دو داستان نازل شده است. که من بدون کم و کاست با رعایت امانت خدمت شما عرض کردم. اما، جواب این است که: این دو تا داستان نمیتواند شان نزول این سوره باشد.

اولاً: چنین کسی که آمده باشد و سوالی کرده باشد، واقعیت ندارد، فقط این آقا، دو تا حدیث را تقلا کرده و آورده غیر از این آقائی که این دو تا حدیث را یکجا نقل کرده‌اند دیگر هیچ کسی این دو تا حدیث را نقل نکرده‌اند. پس این دو تا داستان واقعیت ندارد و تاریخ شاهد ماست، اگر واقعیت می‌داشت قطعاً در یکی از تواریخ می‌آمد در حالیکه کسی از مورخین متعرض این داستان نشده، فقط این آقا نقل می‌کند، دیگر صحابه و تابعین هیچ کسی نقل نمی‌کند.

علی فرض که واقعیت هم داشته باشد آنچه در این سوره هل اتی مطرح شده است هیچ کدامش با این داستان‌ها نمی‌خورد، در این سوره،

از اطعام طعام سخن به میان آمده، از نذر سخن به میان آمده، از فرش بهشتی، از تخت بهشتی، از متکاهای بهشتی، از ولدان مخلدون، از چشمه که عطر کافور و زنجبیل دارد. بحث از نعم بهشتی مطرح شده است، این محتوا چه اتفاق و همخوانی دارد با این مرد سیاه چهره حبشی؟

غرض این است که چرا اینقدر بی‌انصافی؟ که می‌خواهد شأن نزول را از خاندان عصمت و طهارت برگرداند ببرند جای دیگر که این سوره در شأن یک غلام حبشی نازل شده است، بعد این آیات هم چه آیات با عظمتی، همه آیات با عظمت است ولی این آیات عظمت خاص دارد. این طور نبوده که در حادثه‌ی یک شخص حبشی بیست و دو آیه با این لحن و سیاق نازل شود.

خوشبختانه هم شیعه در رابطه با شأن نزول حدیث نقل کرده و هم سنی، داستانی که دیروز عرض کردم یک نمونه بود از اهل سنت، که ناقل زمخشری صاحب تفسیر کشاف بود، حدیثش میرسد به ابن عباس حبرالامه، یک نمونه کافیهست، و لازم نیست همه نمونه‌ها را بخوانم.

[تواتر حدیث شأن نزول]

میخواهم یک نمونه از اهل بیت بیارم، بعد ببینید که چقدر تفاوت وجود دارد، از طریق اهل بیت عصمت و طهارت درباره شأن نزول آیات و سوره‌ها، احادیث زیادی را داریم الی ما شاء الله هرچه بخواهیم داریم. شأن نزول این سوره به خصوص به تواتر رسیده است و اتفاق شیعه و سنی بر این است که این سوره هل اتی در شان اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است. حالا دو نفر مخالفت می‌کند ضرری به این تواتر نمی‌زند.

تواتر هم چند قسم است: تواتر لفظی، تواتر اجمالی، تواتر معنوی. هر نوع از تواتر را نام ببریم این جا هست و فقط یک نمونه از احادیث اهل‌بیت را خدمت شما عرض میکنم که خیلی تفاوت‌هایی وجود دارد. این حدیث از طریق اهل‌بیت در کتب حدیثی آمده، در اصول کافی است، در وافی علامه فیض کاشانی است، در کتب حدیثی دیگر معتبر اهل شیعه وجود دارد، در تفاسیر هم اشاره شده است، ولی مفصل نیامده است، متن حدیث را نیاورده است، تفسیر نمونه نیاورده است، سایر تفاسیر هم که من دیدم متن حدیث را نیاورده، فقط یکی از مفسرین مفصل آورده که آنهم سید هاشم معروف به علامه بحرانی، تفسیری دارد بنام تفسیر «البرهان» کتاب قطوریست، ایشان از علمای سابق بوده است، معاصر با صاحب جواهر، ایشان ماشاء الله در رابطه با سوره هل اتی هرچه حدیث بوده مفصل آورده، اشعار هم هرچه بوده مفصل آورده است. این کتاب سید هاشم بحرانی یعنی تفسیر البرهان را خدمت شما آورده ام و از رو میخوانم.

[قصه سید هاشم]

آقای سید هاشم بحرانی از علمائی است که در نجف دوره صاحب جواهر، صاحب فقه مبسوط که مرحوم امام (ره) اسرار می‌کرد که در حوزه علمیه باید فقه جواهری تدریس شود. فقهی که این فقیه نامدار شیعه نوشته است بنام جواهر الکلام سی و چهار جلد است.

ایشان در رابطه با عدالت امام یک بحثی در همان جا مطرح می‌کند که آیا در عدالت امام «ملکه» عدالت شرط است یا خیر همین «حسن ظاهر» کفایت کند، همین که کسی حسن ظاهر داشت، متجاهر به فسق نبود میتواند امام جماعت باشد، مرحوم امام و سایر فقهای عظیم الشان اتفاق دارند که بلی، «حسن ظاهر کاشف تعبدی» حسن ظاهر تعبداً کشف

می‌کند از ملکه عدالت که این آقا عادل است، دیگر لازم نیست که احراز کنی ملکه عدالت او را، خلاصه احراز ملکه عدالت در پیش نماز شرط نیست، فقط حسن ظاهر کفایت میکند، همینکه مردم تصدیق کند که این آقا آدم خوبی است گنهکار نیست، فاسق نیست، فاجر نیست، متجاهر به فسق نیست، کافست، بعد آنجا صاحب جواهر ادله می‌آورد می‌گوید: اگر ملکه عدالت شرط باشد باید تمامی بساط جماعات علمای نجف را جمع کنیم چونکه اگر ملکه عدالت شرط باشد هیچ کسی از این علمای نجف عادل نیستند، الا سید هاشم بحرانی صاحب همین کتاب، تفسیر کبیر البرهان.

وی یکی از علما و فقهای عظیم الشان جهان شیعه و یکی از محدثین است که نخواستیم از این قضیه بگذرم، تفسیرشان را آوردم که در رابطه با شأن نزول این سوره مبارکه هل اتی حدیثی را آورده است از طریق ابن بابویه قمی البته بخاطر دارید که طریق زمخشری و فخر رازی ابن عباس بود که دیروز خواندم.

دیروز خاطر شما بود که زمخشری رجال حدیث را نیاورده بود، ولی ایشان همه راوی‌ها را نام می‌برد تا برسد به ابن بابویه، ابن بابویه‌ی پدر است و یا پسر، یکی در تهران، شمال شاه عبدالعظیم دفن است و دیگری در سر چهارمردان قم و هر دو گنبد دارد و معروف است به صدوقین، بناءً ابن بابویه همان صدوق است، نزد ما درست است، پسر باشد یا پسر.

[متن حدیث شأن نزول]

« ابن بابویه، قال: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق، قال: حدثنا أبو أحمد بن عبد العزيز بن يحيى الجلودى البصرى، قال: حدثنا محمد بن زكريا، قال: حدثنا

شعیب بن واقد، قال: حدثنا القاسم بن بهرام، عن لیث، عن مجاهد، عن ابن عباس. و حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق، قال: حدثنا أبو أحمد عبد العزیز بن یحیی الجلودی، قال: حدثنا الحسن بن مهران، قال: حدثنا سلمة بن خالد، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه (علیهما السلام)، فی قوله عزوجل: **يُوفُونَ بِالنَّذْرِ** قال: «مرض الحسن و الحسين (علیهما السلام) و هما صبیان صغیران، فعادهما رسول الله (صلی الله علیه و آله) و معه رجلان، فقال أحدهما: [یا أبا الحسن] لو نذرت فی ابنیك نذرا لله، إن عافهما؟ فقال: أصوم ثلاثة أيام شکرا لله عزوجل، و كذلك قالت فاطمة (علیها السلام)، و قال الصبیان: و نحن أيضا نصوم ثلاثة أيام، و كذلك قالت جاریتهم فضة، فألبسهما الله العافیة، فأصبحوا صائمین و لیس عندهم طعام.

فانطلق علی (علیه السلام) إلى جار له من اليهود، یقال له شمعون، یعالج الصوف، فقال: هل لك أن تعطینى جزء من صوف تغزلها ابنة محمد بثلاثة أصوع من شعیر؟ قال: نعم، فأعطاه، فجاء بالصوف و الشعیر، و أخبر فاطمة (علیها السلام) فقبلت و أطاعت، ثم عمدت فغزلت ثلث الصوف، ثم أخذت صاعا من الشعیر فطحنته و عجنته، و خبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد منهم قرص.

و صلی علی (علیه السلام) مع النبى (صلی الله علیه و آله) المغرب، ثم أتى منزله، فوضع الخوان و جلسوا خمستهم، فأول لقمة كسرهما علی (علیه السلام) إذا مسکین واقف [بالباب]، فقال: السلام علیکم یا أهل بیت محمد، أنا مسکین من مساکین المسلمین، أطعمونى مما تأکلون أطعمکم الله على موائد الجنة، فوضع اللقمة من یده، فأقبلت فاطمة (علیها السلام) و عمدت إلى ما كان علی الخوان فدفعته إلى المسکین، و باتوا جیاعا، فأصبحوا صیاما لم یذوقوا إلا الماء القراح

ثم عمدت إلى الثلث الثانى من الصوف فغزلته، ثم أخذت صاعا من الشعير فطحته و عجنته، و خبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد قرص، و صلى على (عليه السلام) المغرب مع النبى (صلى الله عليه و آله)، ثم أتى إلى منزله، فلما وضع الخوان بين يديه و جلسوا خمستهم، فأول لقمة كسرها على (عليه السلام) إذا يتيم من يتامى المسلمين قد وقف بالباب، فقال: السلام عليكم يا أهل بيت محمد، أنا يتيم من يتامى المسلمين، أطعمونى مما تأكلون أطعمكم الله على موائد الجنة، فوضع على (عليه السلام) اللقمة من يده،

ثم عمدت فأعطته جميع ما على الخوان، و باتوا جياعا لم يذوقوا إلا الماء القراح، فأصبحوا صياما، و عمدت فاطمة (عليها السلام) فغزلت الثلث الباقي من الصوف، و طحنت الصاع الباقي و عجنته، و خبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد منهم قرص، و صلى على (عليه السلام) [المغرب] مع النبى (صلى الله عليه و آله)، ثم أتى منزله، فقرب إليه الخوان، فجلسوا خمستهم، فأول لقمة كسرها على (عليه السلام) إذا أسير من أسراء المشركين قد وقف بالباب، فقال: السلام عليكم يا أهل بيت محمد، تأسروننا و تشدوننا و لا تطعموننا فوضع على (عليه السلام) اللقمة من يده، و عمدوا إلى ما كان على الخوان فأعطوه، و باتوا جياعا، و أصبحوا مفطرين و ليس عندهم شىء»

قال شعيب فى حديثه: و أقبل على (عليه السلام) بالحسن و الحسين (عليهما السلام) نحو رسول الله (صلى الله عليه و آله)، و هما يرتعشان كالفراخ من شدة الجوع، فلما بصر رسول الله (صلى الله عليه و آله) بهما قال: «يا أبا الحسن، شد ما يسؤنى ما أرى بكم، انطلق إلى ابنتى فاطمة» فانطلقوا [إليها] و هى فى محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع و غارت عيناها، فلما رآها رسول الله (صلى

الله علیه و آله) ضمّها إليه، و قال: وا غوثاه، أنتم منذ ثلاث فيما أرى! فهبط جبرئیل (علیه السلام)، فقال: یا محمد، خذها هنا لك فی أهل بیتك. فقال: و ما آخذ یا جبرئیل؟ قال: هل أتى على الأُنسانِ حینٌ من الدَّهرِ حتى بلغَ إنَّ هذا كانَ لَكُمْ جِزاءً و كانَ سَعِیْكُمْ مَشْكُوراً.

امام صادق از پدرش نقل میکند در رابطه با این آیه: یُوفُونَ بِالَّذَرِّ بَعْدَ نَگفته است که امام باقر از کسی نقل میکند، مشخص است امام باقر از پدرش امام سجاد نقل کرده است، امام چهارم یا نقل کرده از حسین ابن علی پدرش و یا از عمویش حسن ابن علی حتماً از این دو خارج نیست، به هر کدام برسد میرویم داخل خانه، وارد خانه میشویم اما ابن عباس که داخل خانه پیامبر نبود ولی همرايش بوده، بهرحال داستان و قضیه اینگونه است:

[ترجمه حدیث شأن نزول]

حسن و حسین مریض شدند و هر دو طفل بودند، حسن و حسین را رسول گرامی اسلام عیادت کرد. و با پیامبر دو نفر دیگر هم بودند، در حدیثی که دیروز از کشف نقل گردید آنجا دو نفر ذکر نشده بود گفته بود یک جمعی با پیامبر بود در اینجا میگوید دو نفر با پیامبر بود، این یک تفاوت. یکی از این دو نفر گفت، حالا کی بوده، نام نگرفته است. اگر نذری بکنی برای شفای هر دو پسرت برای خدا خوب خواهد بود، به علی ابن ابیطالب پیشنهاد کرد. اگر خداوند به اینها شفا عنایت کرد یعنی نذر شما مشروط باشد که خداوند اگر حسن و حسین را شفا داد. علی ابن ابیطالب این پیشنهاد را پذیرفت و فرمود: من هم سه روز روزه میگیرم که خداوند به حسن و حسین شفا عنایت کند. فاطمه همین سخن را گفت. چه خانواده محترمی بوده، چه تربیتی داشته،

خواهران و مادران! فضا را در خانه اینطوری ایجاد کنید که هرکار خیری که پدر و مادر انجام بدهد بدون اینکه فرزندان را امرش کنند انجام بدهند. حسن و حسین گفتند ما هم روزه میگیریم، همچنین فضا گفت: که من هم سه روز، روزه میگیرم، خداوند لباس عافیت به حسن و حسین پوشاند.

اینها صبح کردند در حالیکه روزه گرفتند، طعام پیششان نبود چیزی نداشتند. پس علی(ع) روان شد بسوی همسایه یهودی اش که نام این یهودی شمعون بود، آقا به شغلش هم اشاره می کند، میگوید این یهودی کارش پشم داری بوده، پشم می آورده، نخ می ریسیده، گویا دکان پشم داشته است.

حضرت برای این یهودی گفت: آیا میتوانی از این پشم یک قیچی بدهی [یک جزّ، یعنی یک کل، به اصطلاح، یک جزّ ممکن است پشم شتر باشد یا از گوسفند، مال عربها شتر و یا گوسفند بوده] که او را دختر پیامبر بریسد، اجرتش هم سه ساع جو باشد.

خیلی جالب است! پیامبر سه هزار ارتش زیر دستش، حاکم در جهان اسلام، دخترش برود از یهودی پشم بگیرد و پشم ریزی کند. یهودی گفت: بلی، یک دسته پشم را به علی داد، علی هم پشم را به خانه آورد و هم جو را، این هم خیلی جالب است؛ در حدیث دیروز بود که سه من جو از یهودی قرض گرفته بود آنجا کلمه قرض بود. اینجا کلمه قرض نیست. این جا مسئله اجاره مطرح شده است. گفته است پشم بده دختر پیامبر بریسد و اجرتش سه کیلو جو باشد که به اصطلاح محلی می شود هجده پاو جو.

علی به دختر پیامبر گفت: دختر پیامبر! من این کار را کردم، فاطمه قبول کرد و اطاعت نمود. پس همان لحظه فاطمه برخواست شروع کرد به سنگ رسیدن، یک سوم این پشم را رسید، این پشم را سه قسمت کرد، یک قسمتش را رسید و نخ درست کرد. سپس یک صاع از جو را هم گرفت.

ببیند!! دقت تا کجاست!! دختر پیامبر چقدر به مسائل شرعی دقت دارد. علی (ع) سه صاع جو را آورده، همین جو را سه قسمت کرده، یک قسمت را شروع به رسیدن کرد و بالمقابل یک قسمت جو را هم پخت، یعنی اول پشم را رسید تا مالک این اجرت شود. بعضی‌ها را آدم روزه میدهد، وقتی بگوئیم که روزه گرفتی؟ می‌گویند: نه، ماه بعد، سال بعد، آقا جان! تا کار را انجام ندهی مستحق اجرت نیستی، این کارگریست، این پول برای شما حلال نیست. فاطمه یک صاع از جو را گرفت دستاس کرد و پنج قرص نان پخت. برای هر نفر یک قرص نان.

این روایتی است که امام محمد باقر نقل میکند حتما یا از حسن ابن علی شنیده و یا از حسین ابن علی، هر دو پسران فاطمه بوده و قضیه نهایت دقیق است. روز را روزه گرفتند، علی (ع) نماز مغرب را همراهی پیامبر خواند. پس به خانه‌اش آمد سفره را پهن کردند و نشستند.

اینجا معلوم است که اول آقا نماز مغرب را میخوانده بعد روزه‌اش را افطار میکرده، این هم روش مولا، علی اولین لقمه که از این نان شکست، در این هنگام بود که مسکین پشت در آمد، گفت: سلام بر شما! ای خاندان پیامبر، مسیکنی هستم از مساکین مسلمان‌ها مرا اطعام کنید از آن چیزهایی که خودتان می‌خورید، خداوند شما را از طعام‌های بهشتی اطعام کند. علی (ع) لقمه را از دستش گذاشت.

از اینجا معلوم است که راوی یا حسن است یا حسین چون در سر سفره بوده است، فاطمه هم برخواست، غذای‌شان را دادند به مسکین، همه اعضای خانواده غذایشان را به مسکین دادند. همه‌شان گرسنه خوابیدند. صبح که کردند هم در حال روزه بودند. درحالیکه جز آب چیزی نخورده بودند. در سحری آب خالص بوده، شربت هم نداشته، و با آب خالص روزه گرفتند.

صبح که شد زهرا(س) رفت ثلث دوم پشم را شروع کرد به رسیدن، این ثلث دوم را هم نخ درست کرد، بعد صاع دوم جو را دستاس کرد. پنج قرص نان دوباره پخت، علی(ع) با پیامبر نماز مغرب را خواند. پس به خانه‌اش برگشت. چونکه سفره را پهن کردند و پنج نفری کنار سفره نشستند. علی(ع) اولین لقمه را که شکست، در این هنگام بود که یتیمی از یتیمان مسلمان بر دروازه ایستاد، گفت: سلام بر شما ای خاندان پیامبر! یتیمی هستم از یتیمان مسلمان، اطعام کنید از آنچه خودتان می‌خورید، خداوند شما را از روزی بهشتی اطعام کند. علی(ع) لقمه را از دستش گذاشت، همان یک لقمه را هم تناول نکرد، بعد دنبالش فاطمه، حسن، حسین و فضه این کار را کردند. همه این خانواده غذای‌شان را به یتیم دادند، این پنج نفرگرسنه خوابیدند، جز آب خالص چیزی نخوردند، باز صبح که برخواستند روزه نیت کردند، فاطمه بر خواست ثلث باقی مانده را شروع کرد به رسیدن و نخ درست کرد، ثلث باقی مانده از جو را دستاس و خمیر کرد، همین طور پنج قرص نان درست کرد، علی(ع) با پیامبر نماز مغرب را خواند. پس به خانه‌اش برگشت. هر پنج نفرشان سر سفره نشستند، علی(ع) اولین لقمه را که شکست، اسیری در خانه‌شان آمدند، گفت: سلام بر شما ای خاندان محمد! اسیری هستم از

اسرای مشرکین، اطعام کنید گرسنه‌ام، همه این پنج نفر این نان‌ها را به اسیر دادند و گرسنه خوابیدند.

صبح روز چهارم که درخواستند دیگر صائمین نبودند، افطار کرده بودند. روز چهارم، چیزی هم نداشتند چون صاع جو مصرف شده بود. [در داستان سلمان نوشته میکند که: سلمان بوریای می‌بافت و اجرت خود را می‌گرفت زمانیکه والی بود در مدائن، روزی که سلمان از دنیا رفت. مردم دیدند نصف نان‌ش مانده است و نصف بوریایش هم نابافته است، این هم شاگرد علی ابن ابی طالب(ع) [علی(ع) دست حسن و حسین را گرفته، آمد خدمت رسول الله در حالیکه حسن و حسین از شدت گرسنگی مانند جوجه‌های کبوتر می‌لرزند.

چون پیامبر این دو عزیز خود را اینگونه دید گفت: یا علی چه شده است شما را، که این حالت را می‌بینیم؟ برویم نزد دخترم فاطمه، هر چهارتایشان آمدند پیش فاطمه، در حالیکه فاطمه(س) در محراب عبادتش ایستاده بود. شکم فاطمه به پشتش چسبیده بود. از شدت گرسنگی [پدرش رئیس حکومت اسلامی صد شتر بخشش داده است به ابو سفیان، در خانه دخترش یک روزه غذا نیست، قربان این دختر و قربان این خانواده] [گریه حضار] و چشمانش به گودی رفته بود. چون پیامبر فاطمه را به این حالت دید، فاطمه را به بغلش گرفت، پس معلوم است که راوی یا حسن است و یا حسین، که با تمام جزئیات نقل کرده است.

حدیث دیروز این جزئیات را نداشت. پیامبر فاطمه را در آغوشش کشید و فرمود: ای خدای من! ای فریادرس! شما سه روز گرسنه بودید من خبر نبودم جبرئیل نازل شد، فرمود: یا محمد! بگیر این سوره را برای خانواده‌ات، چه چیز بگیرم ای جبرئیل؟ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنْ

الدَّهْرَ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا تَا اِينَكه رسيده به آيه بيست و دوم: اِنِّ هَذَا كَانَ لَكُمْ
جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا

[نحوه رفتار و دعای پیامبر(ص)]

اين بود حديثی که از طريق اهلبيت با اين دقت راجع به شأن نزول نقل شده است. بعد در پايان يک چيزی هم علاوه دارد، اينست که: « ثم قَبِلَ فَاطِمَةَ وَ بَكِي » پیامبر فاطمه را بوسيد و گريه کرد « وَ قَبِلَ جِبْهَةَ عَلِي وَ بَكِي » پيشانی علی را بوسيد و گريه کرد، « فَضَمَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ اِلَى صَدْرِهِ » حسن و حسين را به سينه اش چسباند و گريه کرد. [گريه شديد حضار]

بعد فرمود « وَ قَالَ اللهُ خَلِيفَتِي عَلَيكُمْ فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ » يعنی خداوند خليفه ام را در شما قرار دهد در حيات و پس از حياتم، « وَ اسْتَوْدَعَكُمْ اللهُ وَ هُوَ خَيْرٌ مَسْتَوْدَعٍ » و شما را نگهدارد که او بهترين امانت دار است، بعد رسول خدا دعا فرمود:

«حفظ الله من حفظكم» خداحفظ کند کسی را که شما را حفظ میکند.

«وَ وصل الله من وصلكم» خداوند وصل کند به کسیکه با شما پیوند خود را حفظ می کند.

«وَ خذل الله من خذلکم» خوار نماید کسی را که شما را خوار می کنند،

«وَ اخاف الله من اخافکم» بترساند، کسیکه شما را بترساند.

«وَ اعان الله من اعانکم» خدا کمک کند، کسی را که شما را کمک میکند.

«استودعکم الله و هو خیر مستودع» شما را به خدا سپردم، خداوند بهترین نگهدارنده است.

بعد پیامبر فرمود: «انا لکم سلف» من رونده هستم.

«و انتم عن قلیل لاحقون» شما بزودی به من ملحق می شوید.

این حرف‌ها به یاد زهرا بود.

«والمصیر الی الله» فرجام رفتن بسوی خداست.

«و الوقوف بین یدی الله» استگاه همه نزد خداوند است.

«و الحساب علی الله» حساب هم نزد خداوند است.

«لیجزی الذین اساءوا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنى»^۱

یعنی قیامت در پیش است تا بدکرداران کیفر بدرفتاریشان را و نیکان پاداش احسان خود را در قبال اهل بیت ببینند.

این دعای پیامبر التیام بخش دردهای و شفا دهنده‌ی سینه‌های سوزان شماست. [گریه حضار]

عرض میکنم! فخر رازی! آیا فاطمه، شوهر و فرزندانش طبق نص صریح آیه از ابرار نیستند؟!

اگر بگوئید؛ نه، جفاست

و اگر بگوئید آری، می‌پرسم آیا لازم بود ادیتش کند و سیلی بزنند؟!

[گریه حضار]

دعا ...

جلسه چهارم:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان
الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين،
خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و
العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد (ص) [صلوات حزار] و
على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقيّة الله فى
الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله
الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا
كَفُورًا (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَّ أَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَّ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَّ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَّ
يَتِيمًا وَّ أَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّ لَّا شُكُورًا (۹) إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۰) ...

امیدوارم با قرآن و عترت محشور باشیم، صلواتی در خور شایسته،
مرحمت بفرمائید [صلوات حضار]

راجع به شأن نزول سوره مبارکه هل اتی بحث‌های کردیم، راجع به سایر ایرادات و اشکالاتی که مطرح کرده‌اند بحث خواهم کرد، اما امروز می‌خواهم یک مقداری به ترجمه و توضیح واژه‌های این سوره بپردازم تا اگر چنانچه اشکالاتی که بعداً می‌خواهد وارد کنند و لو غیر وارد است، برای دوستان قابل هضم باشد، یعنی مادامی که دوستانم به محتوای سوره و معانی آیات و مفاهیم این سوره مبارکه آشنایی حاصل نکند شاید نه سوال را بگیرد، و نه جواب را، گرچه روز اول مختصر ترجمه کرده بودم ولی امروز که ششم محرم الحرام است شاید نصف جمعیت ما روزهای اول تشریف نداشتند برای این عزیزان شاید نامفهوم باشد محتوای این سوره مبارکه.

این سوره مبارکه، سی و یک آیه دارد. بیست و دو آیه‌اش در شأن اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نازل شده است. الباقی نه آیه عمومیت دارد، میشود گفت مکی است ولی بیست و دو آیه قطعاً مدنی است و در مدینیت آن تردید و شکی وجود ندارد ولو بعضی کسانی که در این چند روز عرض کردم تلاش دارند که سوره را مکی قلمداد کنند تا برای اهل بیت منقبت نباشد ولی خیر، فضیلت و منقبت اهل بیت قابل کتمان نیست.

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نگاهد

اگرچه در حق اهل بیت عصمت و طهارت دنیا ستم کرده‌اند، دشمنان اهل بیت جلو منقبت و فضیلت اهل بیت را گرفتند و دوستان اهل بیت از ترس نتوانستند مدح و منقبت اهل بیت را بر زبان جاری کنند یا بنویسند

مع الوصف دنیا پر است از مدح و منقبت و فضیلت اهل بیت عصمت و طهارت.

حال این آیات را ترجمه میکنم، بعد انشاء الله برخی کلماتش را، آنهاییکه اغلاق دارند را توضیح میدهم تا بعد برویم سراغ شبهاتی که وارد می‌کنند و ایراداتی که می‌خواهند با تقلا و تلاش فراهم کنند، ببافند، بسازند. تا شاید بتواند از فضیلت اهل بیت بکاهد.

آیه می‌فرماید:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُورًا

آیا روزگاری بر انسان نگذشت که انسان چیز قابل ذکر نبود؟ یعنی می‌گوید که با مبدأ تان آشنا شوید، شما از ازل نبودید تا ابد هم نیستید، شما بین ازلیت و ابدیت در یک مقطع بسیار کوتاه دنیا آمدید و از دنیا می‌روید.

دهر: یعنی روزگار، حین: یعنی هنگامه‌ی بسیار کوچک و ناچیز، شما اگر ابتدای جهان را تصور کنید به زودی می‌یابید که نه انتهایش قابل تصور است و نه ابتدایش، فقط در پیشگاه خداوند معلوم است که ابتدایش کی بوده و انتهایش کی خواهد بود.

شما از این روزگار طولانی و ممتد که نه انتهایش معلوم است نزد بشر و نه ابتدایش، خود در جزء بسیار کوچک زندگی می‌کنید، لذا «هل» برای تثبیت کل مطلب آمده است. چون یکی از معانی «هل» قطع است اینجا هم به معنی قطع آمده است یعنی حقیقت این چنین است.

آیا چنین روزگاری بر انسان نگذشت که انسان چیزی قابل ذکر نبود؟ بلی گذشته است، مثلاً کسانی که حالا سی ساله هستند چهل سال

پیش چیزی قابل ذکر نبوده است، چیزی که حتی رویش نام بگذاری نبوده است یعنی ما به اندازه‌ایی معدوم و ناچیز بودیم که حتی نمی‌شد روی ما یک اسم گذاشت.

بلی همین طور بوده است، مثلاً: سی ساله‌ها، چهل سال پیش نبوده‌اند. یک صد و پنجاه سال بعد هم یقیناً نیستند، در یک مقطع بسیار کوتاه از سی سال به این طرف شاید تا شصت سال هفتاد سال بعد زنده باشیم اگر این مدت از عمر انسان را بسنجیم در مقابل طولانی بودن عمر از ازل تا به ابد خیلی مدت ناچیزی می‌شود. باید به خود آئیم، اینجا ریشه‌های غرور کاملاً خشکید. انسان‌هایی دستش از ازل بریده، از ابد هم بریده، و در یک مقطع بسیار کوتاه به صفحه وجود آمده است.

بعضی گلهایی داریم که عمرش یک شب است، مسئله ما حتی از آن یک شب هم کم میشود، وقتی مقایسه کنیم با دوران طویل جهان هستی، مثل همان گلی می‌شود که یک شکوفه کند، فردایش پر پر شود.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ

تفصیلات آیه بماند، فقط ترجمه را توضیح میدهم، میگوید: ما خلق کردیم آدم را از نطفه، از نطفه امشاج که امشاج از مشیج گرفته شده است. به کسر شین و یا اینکه از مشج گرفته شده است به فتح شین بدون یا، از هر کدام اتخاذ شده باشد به معنی مختلط است، ما انسان را از نطفه مختلط زن و مرد آفریدیم، یعنی انسان یک موجود «مرکب» است، بسیط نیست. سپرم و اوول در کنار هم آمده است. این معنی ظاهرش است، ممکن است معانی دیگری هم داشته باشد، بهتر است بگوئیم انسان از عناصر مختلف که حتی از صد عنصر هم میگذرد تشکیل شده است. «نبتلیه»، تا آزمایش کنیم.

امتحان زمانی درست است که انسان عقلی داشته باشد، بینایی داشته باشد، اختیاری داشته باشد، اراده‌ای داشته باشد تا بتواند در عرصه‌ی مسئولیت قدم بگذارد و لذا بلافاصله می‌فرماید:

فَجَعَلْنَا سَمِيعًا بَصِيرًا

پس قرار دادیم، این انسان را شنوا و بینا، چون شنوا و بینایش ساختیم لذا شد آدم مسئول، شد آدم مکلف، آمد در دایره تکلیف، مکلف که شد آزمایشش معنی دارد و بعد می‌فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ

او را هدایت کردیم به هدایت تشریحی، و تکوینی که بلی خداوند ما را از نطفه ایجاد کرده است، بعد شدیم علقه، شدیم مضغه، رسیدیم به مرحله استخوان بندی، بعد به دنیا آمدیم، این اراده، اراده تکوینی است. اما انسان را تشریحاً هم هدایت کردیم، عقلی از درونش، انبیا و مکتب از بیرون این انسان را هدایت کرد. انسان، هم چراغ باطنی را که همان عقل و خرد باشد و هم چراغ بیرونی را دارا شد، که همان انبیاء و مکتب باشد، خداوند می‌گوید ما انسان را هدایت کردیم بدو جهت:

إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

پس در این جا معلوم می‌شود که انسان‌ها از دو حالت بیرون نیستند یا شاکر نعمت‌اند و یا کافر نعمت، یا اینکه این همه نعم را که به او دادیم مثل: بینائی، شنوائی و ... اینها را شکر میکند یا اینکه کافر همه این نعمات میشود، نکاتش بماند، ظرافتش هم بماند.

گفت اما شاکراً و اما کافراً، شاکر در مقابل کافر باید می‌بود و کافر در مقابل شاکر، اما «کفور» را به صیغه مبالغه آورده و شاکر را نه، اما

شاکراً و اما کفوراً، ظرافتش این است که انسانها کمتر شکرگذارند و بیشتر کافر، کفور یعنی بسیار کفران میکند، یعنی انسانها شکرانش کم است و کفرانش زیاد، بعد میفرماید که انسان با بینائی اش، با بصیرتش تشخیص می دهد اصل درختش را، که نام میگذاری به درخت آدمی، این درخت آدمی دو شاخه می شود: شاخه ی شکور و شاخه ی کفور، شاخه کفور به خاطر اینکه از اصلش تخطی می کند، از فطرتش فاصله می گیرد، از مسیر خارج می گردد، از جاده پرت می شود، فوراً می خشکد و شاخه کفور، فوراً قطع می شود، لذا خداوند حساب کافران نعمت را با یک آیه تمام میکند:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا

ما برای کافران نعمت، زنجیر آماده کردیم، سلاسل از سلسله گرفته شده است به معنی زنجیر عذاب، اغلال، کُنده و زولانه است، سابقاً محبوسین را کُنده و زولانه اش می کردند و به گردنش می افکندند، مسیر هم جهنم است که خداوند همه را نجات بدهد.

خداوند می فرماید که ما برای کفار زنجیرهای آتشین، غل های آتشین، آماده کردیم. با یک آیه سرانجام و پایان کار کافران رامشخص می کند. این شاخه که در تنه درخت انسان بنام شاخه کفور می روید، خداوند فوراً خشکش میکند، کسیکه از ریشه اش عار و عیب داشته باشد، از فطرت جدا باشد، فاصله بگیرد، می خشکد، شاخه خشک مستحق سوزاندن و تبر است.

اما شاخه ی شاکر: کسانی که شاکر نعمت اند از سمیعیّت خود استفاده می کند، از بصیرت خود استفاده می کند، اینکه معنی شکر چیست

بماند، شاخه شاکر را ادامه میدهد، از اینجا تا بیست و دو آیه تمامش اوصاف ابرار و اوصاف شاخه‌ی شکور است. بعد میفرماید:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا

ابرار جمع بر است، بر به معنی محسن و نیکوکار. برّ لغتاً به معنی گستردگی و وسعت اطلاق می‌شود. علیهذا خشکی‌های بزرگ را هم برّ می‌گویند. چنانچه که دریا‌های بزرگ را بحر می‌گویند.

مناسبت معنی گستردگی با این انسان نیکوکار چیست؟ مناسبتش شاید این باشد که، انسانهای نیکوکار و خیر و آدم‌های شاکر کاری که می‌کند، کارش شعاع وجودی پیدا میکند، منتشر می‌شود، گسترش پیدا می‌کند، چون خداوند کار نیک را توسعه می‌دهد. «یحق الله الربا» خداوند ربا را محوش می‌کند. «و یُریبى الصّدقات» صدقات را می‌خواهد پرورش دهد، تربیتش می‌کند.

ما نطفه کوچک بودیم، آمدم هشتاد، نود ساله شدیم، در اول مرحله، ما موجودی سه، چهار کیلویی بودیم حالا شدیم انسان شصت، هفتاد کیلویی، تخم پیاز را وقتی بکاریم می‌شود یک پیاز، تخم کدو می‌شود یک کدوی بسیار بزرگ، وقتی خدا خواست تربیت کند از یک تخم ریز پیاز به وجود می‌آورد یک پیاز نزدیک به یک کیلو و یا نیم کیلو، چون خداوند خواسته است اعمال نیکوکاران را توسعه بدهد. لذا ابرار گفته میشود اتفاق دارد با ریشه گستردگی و وسعت، یعنی از برّ گرفته شده است. برّ یعنی نیکوکاری، برّ اطلاق می‌شود به نفس عمل، و برّ اطلاق می‌شود بر خود عامل، برّ یعنی نیکوکار و برّ یعنی نیکوئی، خود ابرار جمع است.

بعد قرآن میفرماید: کسانی که شاکر نعمت هستند ابرارند، نیکوکاران هستند، شاکران نعمت هستند. ابرار می‌آشامند از ظرف‌هایی که مزاجش

کافور است، کأس یعنی ظرف که ما کاسه میگوئیم، اصلش کأس است و واژه عربیست، کافور را هم که همه شما دیده‌اید، یک ماده سفید است با طبیعت خنک و عطردار، میگوید: ابرار از ظرف‌هائی می‌نوشند که این ظرف‌ها طعم خوشی دارند این ظرف‌ها که خالی نیست، یعنی از آن ظرف‌هائی که بهشتیان می‌نوشند، این نوشیدنی‌ها طعم کافور و عطر دارند، بوی خوش دارند و خیلی شفاف هم است. خنک است.

آدم در تابستان وقتی آب سرد را می‌نوشد لذت می‌برد، آب هر قدر سفید باشد، هر قدر شفاف و زلال باشد، هر قدر خنک باشد، هر قدر طعمش خوب باشد برای نوشنده لذت و شیرینی دارد، منظور اینجا خود مظلوف است، خود مشروب است، مَشْرَب را که کسی نمی‌خورد، منظور چیزی است که داخل ظرف است، شیء داخل ظرف را می‌نوشد یعنی ابرار می‌نوشند از آن ظرفی که شیء داخل آن ظرف و یا به تعبیر دیگر مظلوف طعم کافور دارد. کسانی که سلیقه خوب دارد چای را که دم می‌کند یکی دو دانه ایل هم داخلش می‌اندازد خوش بو می‌شود. خانم‌هایی که سلیقه دارند و آشپزی خوب بلد هستند، داخل غذا از ادویه جاتی استفاده می‌کنند که رنگش خوب باشد، طعمش خوب باشد.

ابرار یک وصفش این است که اینها در قیامت متنعم‌اند، اهل بهشت‌اند، اینها از چیزهایی می‌نوشند که خیلی عطرآگین است بعد می‌فرماید:

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ

از چشمه‌هایی می‌نوشند که از آن چشمه‌ها بندگان خدا می‌نوشد. این چشمه در بهشت است. مخصوص عباد الله است که از آن چشمه‌ها می‌نوشند.

يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا

یَفَجِّرُون می خورد به ابرار، یعنی این چشمه‌ها را خود ابرار می جوشانند، همین که اراده کردند، چشمه می جوشد اینطور نیست که آنجا چشمه باشد و اینها بنوشد بلکه هر وقت خواستند در هر مکانی که خواستند، همین که بهشتیان اراده کردند منفجر می شود، ایجاد می شود. «یَفَجِّرُونَهَا» یعنی این عین و چشمه را خود ابرار می جوشانند، فاعل یَفَجِّرُون خود ابرارند، «تَفْجیرا» یعنی یکنوع جوشانیدن خاص که خداوند به ابرار عنایت کرده است. در روایات آمده که ابرار هر جا خط بکشند و هر طور خط بکشند همان جا چشمه جاری میشود و طبق همان خط جریان می یابد.

بعد میفرماید:

يُوفُونَ بِالَّذِئْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا

صفت دیگر این ابرار این است که به نذرشان وفا می کنند و می ترسند از روزی که آن روز مستطیر و فراگیر است، مستطیر از استطار است به معنی فراگیری، یعنی شرّ روز قیامت فراگیر است.

صفت دیگر ابرار این است:

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

اطعام می کنند طعام را «علی حبه» در عین حالیکه بسیار طعام را دوست دارند، ضمیر «حبه» را اهل سنت زده اند به الله، یعنی ابرار در حالیکه خدا را دوست دارند، اطعام می کند. نه، اینگونه نیست.

ما می گوئیم این «حبه» ضمیرش می خورد به طعام، چون اینها در حالیکه خیلی نیاز داشتند به غذا باز هم اطعام کردند. در حالیکه اینها سه

روز روزه گرفته بودند، دوست داشتند غذا را، آدمی که سه روز غذا نخورده باشد، به غذا نهایت احتیاج و علاقه دارد، با اینحال هم ابرار به این سه طائفه طعام می‌دهند بعد میفرماید:

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرِجَالِهِمُ اللَّهُ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

زبان حالشان این است که: ما فقط به خاطر خدا اطعام کردیم و میکنیم، از شما نه تشکری خواهانیم و نه پاداشی، علی(ع) و فاطمه(س) وقتی به اینها طعام دادند، نگفتند که ما از شما تشکری نمی‌خواهیم، ولی خداوند از آنچه در قلب این بزرگواران خطور می‌کرده یا حتی خطور هم نمی‌کره، خبر داده است.

یعنی حکایت می‌کند نیت این اطعام کنندگان را، چون «انما الاعمال بالنیات» ملاک عمل نیت است، خود کار که خیلی مهم نیست آنچه مهم است در انجام کارها نیت است. یعنی نیت این ابرار و این اطعام کنندگان این است که ما این اطعام را فقط برای خدا می‌کنیم. لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا، از شما مسکین، یتیم و اسیر نه تشکر می‌خواهیم و نه پاداش.

این زبان «قال» نیست که علی ابن ابیطالب(ع) و فاطمه(س) گفته باشند که خدا نقل قول کند، زبان «حال»شان هم نیست بلکه آنچه در قلب این بزرگواران بوده است، نیت پاکشان بوده است و گرنه یک لقمه یا یک قرص نان خشک آن هم نان جو از نظر قیمت شاید از ده افغانی بیشتر نباشد، کمیتش خیلی ناچیز است، اما، در اینجا کیفیت اطعام خیلی عالی بوده است و در این جا هم کیفیت عمل مطرح است نه کمیت عمل. بعضی‌ها مثلاً کاری که می‌کند هدفش خدا نیست، هدفش این است که یک روز از او استفاده کند، یک روزی ممنونش سازد. از این قبیل مسائل را ما زیاد در جامعه می‌بینیم.

بعد می فرماید:

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا

ما از پروردگارانمان خوف داریم و از پروردگار خویش می ترسیم، آنجا خوف از قیامت بود، اینجا خوف از پروردگار بخاطر روز قیامت، ما خوف داریم از آن روزی که آن روز خیلی عبوس است. عبوس یعنی چهره در هم کشیده، آدمی که خشن می شود، عبوس می نشیند، یعنی قیامت یک چهره درهم کشیده و خشن است. مردم تا ببینند می ترسند، «قمطیر» یعنی سخت، شدید و چهره عبوس، یعنی عذاب قیامت سخت و شدید است اینها که اطعام می کنند چون از خدا می ترسند، به خاطری که مالک قیامت خداوند می باشد و قیامت هم سخت و عبوس است.

فَوَقَّعَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّعَهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا

خداوند اینها را از شر این روز (روز جزا) نگره می دارد، این ابرار را خداوند از شر عبوسی آن روز نجات میدهد و ملاقات میکند با اینها با چهره بشاش و سرور و شادمانی.

یعنی ابرار و نیکان وقتی وارد بهشت می شوند با لقاء پروردگارش ملاقات می کنند. قلبشان شاد است و چهره شان بشاش، با این وضعیت داخل بهشت می شوند، که این سرور حاکی از وضعیت روحی شان هست. «نضره» حاکی از وضعیت جسمی شان اند که شاداب و خرسندند، چون دل شان به لطف پروردگارش مطمئن شده است. همین که منزل خود را داخل بهشت می بینند شاد و خرم می شوند:

وَجَزَّئَهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا

جزای این ابرار در مقابل صبری که کردند بهشت است و حریر، یعنی این بها را ما مفت به کسی نمیدهیم، قیمت می‌خواهد، چون این ابرار صبر نشان دادند، سه روز روزه گرفتند به خاطر خداوند، نماز خواندند. صبر هم اقسام گوناگونی دارد صبر در مقابل «مصیبت»، صبر در مقابل «طاعت»، صبر در مقابل «معصیت». در اینجا صبر در مقابل «طاعت» است.

فاطمه زمانی نماز میخواند که «غارت عیناها» چشمانش به گودی رفته بود، سه روز روزه گرفته بود، با آب افطار کرده بود، مع الوصف «فوجدها فی محرابها» او را در محرابش تماشا کردند. جَزَّهْمُ بِمَا صَبْرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا در برابر این صبرشان خداوند این پاداش را برایشان عنایت کرده است.

مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا

ارائک جمع اریکه است، بهشتیان و ابرار در بهشت بر تخت‌ها می‌نشینند. اریکه تخت داماد و عروس را می‌گوید، اینها بر تختها می‌نشینند. تخت‌های بسیار زیبا لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا، این ابرار در بهشت نه روی شمس را می‌بینند و نه روی زمهریر، گرما از شمس تولید می‌شود، ولی نور آنجا از شمس نیست تا فرسایش بار آورد و اذیت کند، انجا به نور رب روشن است، سرما را زمهریر می‌گوئیم، یعنی در بهشت اینها را نه گرما اذیت میکند و نه سرما. اینها به تخت نشسته و تکیه داده است، آدم زمانی، خیلی راحت است که به تخت نشسته است.

و دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا

دانیة از دنو است به معنی نزدیک، یعنی سایه بهشت نزدیک ابرار و بهشتیان هست و بالای سر اینها سایه درخت‌های بهشتی است، این بهشتان زیر سایه درختان بهشتی قرار دارند.

وَ ذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّلاً، یعنی میوه‌های چیده شده.

میوه‌های باغ‌های بهشتی، در اختیار اینها هستند. یک نوع سایه خاصی به این معنی که آنجا زحمت نیست که شاخه را خودت بگیری و میوه بچینی، از درخت به عنوان سایه استفاده کنی، اینگونه نیست. بهشتیان و ابرار محضی که اراده کنند آماده میشود، همین که قصد کند مثلاً سیب بیاید، به دستش می‌آید. نیاز نیست شاخه‌ی درخت را تکان بدهند، بدون زحمت و بدون مشقت هرچه را بخواهد و اراده کند برایش مهیا می‌گردد.

بعد می‌فرماید:

وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ

طواف می‌کنند بر گرد اینها، یعنی این بهشتیان و ابرار تنها نیستند، کسانی همراه اینها هستند که بر گردششان طواف می‌کنند و خدمت می‌کنند. یعنی اینها نوکرانی دارند در بهشت یعنی این نوکران ظرف‌هایی برای ابرار می‌آورند که آن ظرف‌ها از نقره درست شده است، ظرف‌های میوه، شیرینی، ظرف‌های خوردنی، که این ظرف‌ها از نقره ساخته شده‌اند

وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا

«اکواب» از کوب گرفته شده است و کوب یعنی: ظرف‌هایی که دسته ندارد، این ظرف‌ها بلورین است.

«قواریر» یعنی شیشه که از این طرفش آن طرفش دیده میشود. هرچیزیکه داخل آن ظرف باشد از بیرون معلوم میشود. یعنی نقره‌ای که مثل شیشه است. بعد می‌فرماید:

قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا

«قَدَّرُوا» جمع است یعنی که خود ابرار اینها را ساخته‌اند چون حتی همان ظرف‌ها به اراده بهشتیان درست می‌شود، ظرف کوچک بخواد، بزرگ بخواد، به هر شکلی بخواد، محضی که اراده کنند «قَدَّرُوهَا» یعنی همان قسم ظرف درست می‌شود. چون فاعل قَدَّرُوهَا خود ابرارند.

«تقدیراً» یک نوع درست شدن، که دست هر صنعتگری نمی‌تواند آنطور ظرف بسازد، فقط خودت اراده بکن ظرفش آماده می‌شود. غذایش آماده می‌شود، این ظرفها در دست خدام هستند، که دور و بر انسان نیکو می‌گردد و گردش می‌کند و این خدام هر لحظه به بهشتیان و ابرار می‌گویند که شما چه لازم دارید، خدمت کارانی هستند که دور اهل بهشت در گردش‌اند و طواف می‌کنند و آماده خدمت‌اند:

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا

«یسقون» از سقایت است، یعنی این خدمتکاران به اینها می‌چشانند، به اینها آب میدهند، خوردنی میدهد، نوشیدنی می‌دهند، در واقع ساقی‌ایی هستند از ظرفی که: كَانَتْ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا، یعنی غذایی که به این ابرار می‌دهند، طعمش زنجبیل دارد، زنجبیل یک ماده عطراگین است که در بین عرب‌ها رسم بوده است که در بین غذاهایشان می‌ریختند ما هم می‌گوییم زنجبیل، این بهشتیان غذای کذائی را در ظرف کذایی از دست خادمان کذایی نوش جان کرده می‌خورند:

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا

چشمه‌ایی در بهشت است که این چشمه را «سلسبیل» نام می‌کنند. سلسبیل اگر از سل سبیل گرفته شده باشد به این معنی است که سوال کن راه را، نام آن چشمه در بهشت سلسبیل است، همینکه طلب کنی چشمه حاضر می‌شود، هر نقطه بخواهی فوراً ایجاد شده و فوراً می‌کند.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا

اطراف این ابرار، ولدانی است، یعنی بچه‌های کم سن و سال، مثل بچه‌های هفت، هشت ساله که بازی کودکانه می‌کند و این بچه‌ها همیشه هفت، هشت ساله هستند، این بچه‌ها چه کار می‌کنند؟ این بچه‌ها اطراف این ابرار راه می‌روند و بازی طفلانه می‌کنند. زمانیکه به این بچه‌ها نگاه کنی، خیال می‌کنی لؤلؤ‌های پراکنده شده است از بس اینها زیبا هستند. وقتی نگاه کنیم اطفال زیبا را که با هم می‌خندند، سخن می‌گویند، شوخی می‌کنند، راه می‌روند دور و بر بهشتیان گویا لؤلؤ‌ها پراکنده شده است.

وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا

زمانیکه به این ابرار نگاه کنی، باز دوباره نگاه کنی، چون یک نگاه یک معنی دارد، نگاه دوم معنی دیگری دارد. و دقت کنی یک نعمت مبینی، خوردنی، پوشیدنی، تخت، ولدان مخلدون، دنیای نعمت و پادشاهی مبینی، واقعا یک پادشاهی است، اراده کنی همه چیز حاضر می‌شود، هر نوع غذا خواسته باشی، ظرف کوچک و بزرگ، هرچه خواسته باشی، هرچه بخواهی آماده می‌شود. پادشاهی بزرگ، نه پادشاهی کوچک، پادشاهی که هزار هزار سال راه بروی شرق و غربش پیدا نباشد.

عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ

برفراز اینها لباسی از «سندس» در بردارند، سندس سبز رنگ، رنگ سبز از همه رنگها مرغوب است، بهار سبز است، چمن سبز است، آدم در این هنگام شاداب می‌شود.

«خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ» سندس، به لباس بسیار نازک. و استبرق به لباس زخیم اطلاق می‌شود. سندس‌اش از حریر است و استبرقش از ابریشم، این ابرار لباس‌های سبز رنگ نازک در تن دارند، لباس نازکشان سندس است و لباس زخیم‌شان استبرق.

استبرق ممکن است از ریشه فارسی باشد و نیز ممکن است از ریشه عربی، بعضی‌ها گفته‌اند استبرق از ستبر گرفته شده است. ستبر یعنی انسان‌های قوی هیکل، یعنی این لباس، لباس زخیم است، اگر از ریشه عربی باشد به معنی برق است یعنی لباسی است روشن و نورانی، نه لباس تاریک، بهر معنی باشد، انسان هم لباس زخیم لازم دارد و هم لباس نازک.

وَ حُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ

زینت بهشتیان دستواره‌هایی از نقره است. اساور از اسوره گرفته شده است به معنی دست‌بند. عرب‌ها می‌گویند سوار و اسوره، ما می‌گوئیم دست‌بند. بهشتی‌ها دست‌بند دارند، گرچه دست‌بندها مال زن‌هاست ولی در دنیای مصر رسم بوده که مردان دست‌بند می‌پوشیدند.

زمانیکه حضرت موسی آمد علیه فرعون و او را دعوت به توحید کرد یکی از اشکال‌هایی که فرعون بالای حضرت موسی کرد این بود که شما می‌گویید من پیامبر هستم در حالیکه شما دست‌بند طلا ندارید،

بهر حال دست‌بند تنها مال زن‌ها نبوده، پادشاهان قدیم نیز دست‌بند داشتند.

وَ سَقَّوْهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا

خداوند به اینها شراب طهور می‌دهد. ساقیانی که آنجا بود و ذکر شد ساقیان بهشتی بود، اما ساقی که این جاست خود خداوند است. خداوند به این ابرار شراب طهور می‌دهد.

در احادیث اهلبیت آمده است که شراب طهور چشمه‌اش در دم درب بهشت است، همین که آدمیان بهشتی وارد بهشت می‌شوند اولین بار خداوند به او شراب طهور می‌دهد، طهور، چیزیکه هم خودش پاک است و هم پاک‌کننده است.

در اصطلاح فقهی طهور اطلاق میشود به آب باران که هم خودش پاک است و هم پاک‌کننده است و از هر آبی هم پاک‌تر است. و هم اطلاق میشود بر خاک که هم خودش پاک است و هم پاک‌کننده است.

این شراب طهور از آن شراب‌هایی نیست که عقل آدم را زائل کند بلکه شرابی است که صفای روحی می‌دهد، صفای جسم می‌دهد هم روح آدم را پاک می‌کند و هم جسم آدم را، طبق حدیثی که امام الصادق(ع) می‌فرماید: خداوند همین که انسان بهشتی وارد بهشت شد از شراب طهور برایش می‌دهد.

همینکه وارد بهشت شدند روحش چنان پاک و صاف می‌شود که ذره حسد در وجودش پیدا نمی‌شود، ذره کذب نیست، ذره‌ایی کینه در دل بهشتیان نیست. از رذائل اخلاقی با این شراب طهور کاملاً پاک میشود در یک فضای کاملاً صمیمی وارد میشوند. هم باطن انسان پاک می‌شود و هم ظاهرش، در بهشت کسی پیر نیست، معلول نیست، ناتوان نیست،

مريض نیست. انسان‌ها در بهشت همه‌شان جوان‌اند، همه انسانها هم
جسماً و هم روحاً سالم‌اند:

إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا

این نعمت‌ها فقط پاداش شماست، و سعی شما پیش خداوند مشکور
است.

[روش تطبیقی آیات]

این بیست و دو آیه در خانه فاطمه نازل شد و در شأن اهل بیت، نه آیه
بعدی، کاملاً با این آیات سیاقش فرق می‌کند.

در این آیات چه بحث شده است، خوردنی‌های بهشتی، نوشیدنی‌های
بهشتی، لباس بهشتی، تخت بهشتی، مسکن بهشتی، بچه‌هایی که دور و
بر بهشتیان‌اند. مثل لوء لوء پراکنده، همه اینها در مقابل صبر ابرار است،
همه اینها با خانه فاطمه تناسب دارد.

در خانه فاطمه بحث طعام بوده، نان جو فاطمه آن جا مطرح بوده،
بحث طعام بهشتی نیز با این خانه تطابق دارد. حسن و حسین بچه‌های
این خانه بوده است. یعنی؛ ای بی بی! تو در حالی با حسن و حسین
روزه داشتید که حسن و حسین قبل از آن مریض شده بود، لب‌های
این عزیزان خشکیده بود. در قیامت حسن و حسین مثل لوء لوء
پراکنده در اطراف تو و علی خواهد بود.

اگرچه در این جا لباس کهنه است اما آنجا استبرق داری، سندس
داری، اگرچه این جا فرشت پوست گوسفند است که روز شترش را
بالای آن علف می‌داد و شب خودشان بالای آن می‌خوابید، اما آنجا
فرشت استبرق است و بر تخت می‌نشینی. در این بیست و دو آیه هرچه

مطرح شده است تناسب دارد با وضعیت فاطمه و داخل خانه‌اش، این چیزهایی است که در آیات آمده است.

قرآن بطن دارد، بطون دارد، محتوا دارد، در هر سوره که می‌روید اوصاف بهشتیان را می‌بینید و در تمام جاها یعنی در هر جا که اوصاف بهشتیان مطرح شده است، اگر غذای بهشتی و لباس بهشتی است. همه‌اش ضرورت انسان است، یکی از نعمت‌هایی که از همه هم مهم‌ترست، گرچه غذا خوب است، فرش خوب است، لباس خوب است در فوق همه اینها بالاترین لذت این است که انسان یک زنی هم در کنارش داشته باشد. اما، اینجا کسانی که قرآن شناسند می‌گویند خدا چنان احترام کرده فاطمه را، که سخن از حور مطرح نکرده است، مبادا به فاطمه بربخورد.

ای خدای منان! تو حرمت فاطمه را اینقدر حفظ کردی که از فرش، ظرف، غذا، تخت، لباس، میوه، خوردنی، نوشیدنی، ولدان مخلدون، شراب طهور، سخن گفتم، اما، از حور سخن به میان نیاوردی! مبادا به فاطمه بربخورد و او خجالت بکشد.

ای خدای منان! تو به خجالت فاطمه راضی نشدی و سخن از حور مطرح نکردی! اما این مردم ادب را رعایت نکردند، آمدند در خانه علی و فاطمه، تا اذیت کنند. [گریه حضار]

آیا این‌ها ابرار نیستند؟! فاطمه، علی، حسن و حسین به حکم این آیه ابرارند، خداوند به اینها پاداش داده است، سعی اینها را مشكور دانسته است، به اینها گفته است که ما به شما پاداش در بهشت می‌دهیم.

وقتی که خدا آنها را در بهشت پاداش می‌دهد، آیا پاداش فاطمه در این دنیا اینست که محسن‌اش را سقط کنید؟! او را سیلی بزنید؟ آیا پاداش

فاطمه همین است که او را چنان اذیت کنند که شب و روز گریه و ناله کند؟! هنگامی که صدای فاطمه بلند شد، علی(ع) داخل خانه آمد، دید فاطمه داخل دهلیز فرش خاک شده است:

چشم من افتاد بر او چشم او افتاد بر من
او نفس می‌زد به سختی من خجالت میکشیدم

[گریه حضار]

بی بی صدا کرد یا فضّه! خزینی، فضه بگیر مرا، چرا فضّه؟ بخاطری که مشکل بی بی را فضّه بهتر حس میکرد، دستش را به دیوار گذاشت، به زحمت بلند شد، صدا کرد یا مهدی ادرکنی!! [گریه حضار]

میزد مرا مغیره و یک کس چرا نگفت

زن را کسی مقابل شوهر نمی‌زند

دعا ...

جلسه پنجم:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان
الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين،
خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و
العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و
على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقيّة الله فى
الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله
الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (١) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (٢) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا
كَفُورًا (٣) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَّ أَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا (٤) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (٥) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (٦) يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَّ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (٧) وَّ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَّ
يَتِيمًا وَّ أَسِيرًا (٨) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّ لَّا شُكُورًا (٩) إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (١٠) ...

امیدوارم با قرآن عظیم الشان و عترت محشور باشیم صلوات زنده
مرحمت بفرمائید [صلوات حضار]

[مروری بر گذشته]

سوره مبارکه هل اتی را در این روزها بحث کردیم و از شأن نزول گذشتیم، دیروز بیست و دو آیه که در شأن اهلبیت عصمت علیهم صلوات الله نازل شده‌اند را ترجمه کردیم و مختصر توضیح دادیم، نکات، ظرائف، لطائف و اشاراتش باقی ماند، انشاء الله توفیق رفیق‌مان شود تا بتوانیم آنچه لازم است از بیان لطائف و ظرائف در قبال کلمات و واژه‌های این سوره نورانی را در روزهای آینده به بحث بگیریم و همچنین ایرادهای را که وارد می‌کنند و لو وارد نباشند را هم یکی پس از دیگری مطرح کنیم و جواب بدهیم.

دیروز عرض کردیم که شما به محتوای این بیست و دو آیه متوجه شوید که در این بیست و دو آیه از اول بحث، انسان را در دو شاخه کفور و شکور مطرح کرده، بعد شاخه کفور را با یک آیه ختم می‌کند که فرجامش زنجیر است غل آتشین و عذاب سعیر، اما شاخه شاکر را ادامه می‌دهد.

می‌فرماید؛ ابرار و نیکان کسانی هستند که از چشمه‌های بهشتی می‌نوشند و این چشمه را به اختیار و اراده خودشان می‌جوشانند، هرگاه بخواهند و هر جا بخواهند.

بعد می‌فرماید؛ ابرار و نیکان کسانی هستند که وفای به نذرشان می‌کند، اطعام طعام می‌کنند به مسکین و یتیم و اسیر و از روز قیامت می‌ترسند.

بعد فرمود: که ما به آنها لباس سندس و استبرق می‌پوشانیم، از زیور آلات به اینها اساور از فضّه می‌دهیم، اینها بر تخت نشسته‌اند، اطرافش خدمت‌گذارانی هستند که با ظرف‌های بلورین و نقره که تعبیر به قواریر داشت اینها را خدمت می‌کنند، اطراف این بهشتیان ولدان مخلدون هستند، که مانند لوء لوء پراکنده معلوم میشوند.

بعد فرمود: تمام این‌ها به بها داده می‌شود، «بما صبروا جنّة و حريراً» در برابر صبری که اینها نشان دادند در مقام طاعت و عبادت، به این نیکان، ابرار، اخیار و بهشتیان لباس ابریشمی داده می‌شود، هم از جنس نازکش که سندس باشد و هم از جنس زخیمش که استبرق باشد.

بعد فرمود که: **إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً**، این نعم بهشتی که اگر نگاه کنی باز هم نگاه کنی نعمت فراگیر و ملک کبیر می‌بینی برای شما داده شده است و سعی شما نزد خدا مشکور است. این خلاصه بیست و دو آیه بود که ترجمه‌اش را عرض کردم و این هم فشرده و گزیده ترجمه بیست و دو آیه بود.

[نکات، ظرائف و لطائف]

در بحث نکات، ظرائف، لطائف و دقائق باید وارد شد چون کلام، کلام و حیانی است، آیات الهی است. آیات ظاهری دارد و عباراتی که مال عوام است، باطنی دارد و اشاراتی که مال خواص است، بطن باطن دارد که مال اخصّ خواص است، بهرحال آیات کلمه کلمه‌اش را باید توجه کرد، حرف حرفش معنی دارد، چینش کلمات، تقدّم و تأخّر کلمات معنی دارد.

در یک آیه که مطرح شده است **و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا** می‌گویند: ابرار و نیکان کسانی هستند که اطعام می‌کنند به

مسکین، یتیم و اسیر، می بینیم اول واژه «مسکین» مطرح شده است بعدش واژه «یتیم» ذکر شده، پس از آن واژه «اسیر»، هر چیزی که این جا آمده است معنی دارد، نذر فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی مرتضی(ع) که سه روز روزه بوده، در شام اول «مسکین» آمده، در شام دوم «یتیم» آمده، در شام سوم «اسیر» آمده است، مسکین کیست؟ یتیم کیست؟ اسیر کیست؟

مسکین به مسلمانی گفته می شود که از فقیر بد حال تر است. المسکین اسوء حالاً من الفقیر، فقیر از نظر فقهای عظیم الشان جهان شیعه که در کتب فتوای شان در بحث زکات آمده، هم فقیر را معنی می دهد و هم مسکین را، چون یکی از موارد مصرف زکات فقیر است و موارد دیگرش هم مسکین.

علیهذا هر دو را معنی میفرماید که: فقیر به کسی گفته می شود که خوراک سالش را نداشته باشد، لذا جواز دارد که به او زکات داد. اما، مسکین به کسی گفته می شود که خوراک شب و روزش را ندارد.

بنابراین دل آدم به مسکین بیشتر از فقیر می سوزد، فقیر هفت هشت ماه، زیادتیر و کم تر راحت است، امام مسکین به فکر غذای شبش است، لذا یک قاعده هم داریم که می گویند: «المسکین و الفقیر اذا اجتماعا افترقا و اذا افترقا اجتماعا» معنی اش این است که فقیر و مسکین اگر هر دو کنار هم ذکر شدند هر دوی یک معنی می دهد. و لی اگر جدا جدا ذکر شد فقیر به معنی خودش می آید، مسکین به معنی خودش.

مثلاً: اگر فقیر تنها ذکر شد میشود از او مسکین را هم اراده کنیم و اگر مسکین تنها ذکر شد میشود از او فقیر را هم اراده کنیم، این قاعده است، قاعدهی بسیار کلی.

شب اول در خانه علی و فاطمه علیهما السلام مسکین آمده است. مسکین خیلی قابل ترحم است، شب اول در خانه اهل بیت کسی آمده که غذای همین شبش را ندارد. مسکین آمده است نه فقیر.

شب دوم یتیم آمده است، یتیم به چه معنی است؟ علماء نوشته است که: یتیم «من لا اب له» یعنی کسیکه پدر ندارد، یتیم از نظر عاطفی در جامعه خیلی قابل ترحم است. کسیکه یک رکن از دو رکن زندگی اش به هم خورده، اگر مادر سقف خانه است، پدر دیوار خانه است، اگر پدر سقف خانه است، مادر دیوار خانه است. کسیکه پدر را از دست می‌دهد، نان آورش را از دست می‌دهد، خانه اش بی سقف می‌شود، خانه ای که سقف نداشت مورد وزش باد و ریزش باران است، از گرما و سرما در امان نیست، بچه ای که یتیم می‌شود یک رکن از دو رکن تربیش را از دست می‌دهد. شب دوم یتیم آمده است در خانه اهل بیت، یتیم هم قابل ترحم است.

[اسیر کیست؟]

شب سوم در خانه اهل بیت اسیر آمده است، روایاتی را که عرض کردم هم از منبع اهل بیت که دیروز خواندم از کتاب علامه بحرانی رضوان الله تعالی علیه و هم از منبع برادران اهل سنت از کتاب کشاف از طریق ابن عباس خواندم، واقعا حدیث مطابقت دارد با آیه، در حدیث هم ذکر شده بود که شب اول در خانه اهل بیت مسکین آمد، شب دوم یتیم آمد، شب سوم اسیر.

حالا اینکه «اسیر» کیست؟ باید بحث کنیم. اسیر مسلمان که نیست، یا کافر است یا مشرک، از این دو حال خارج نیست. کافر هم اگر است یا

یهودی است یا نصرانی یا مجوسی، چون در آن زمان کفار همین سه طائفه را تشکیل می‌دادند.

اسیر کسی است که ناتوان و پیر نیست، کودک و نوجوان هم نیست، چون کسیکه در جنگ شرکت می‌کند معمولاً آدم‌های قوی و نیرومندی هستند، اگر خیلی هم سالخورده باشد پنجاه یا شصت ساله شاید باشد، کسیکه سن‌اش از این دو حد زیادتر باشد اصلاً در جنگ شرکت نمی‌کند. اسیر یک فرد جنگی و نظامی است که در میدان جنگ شرکت کرده مثلاً: از مکه یا از طائف یا از سایر جاها بلند شده است، به دعوت ابو سفیان لبیک گفته، به لشکر ابو سفیان ملحق شده، به جنگ پیامبر خدا در مدینه آمده است، فاصله‌های طولانی را طی کرده است، آمده است تا پایگاه پیامبر را بکوبد، مسلمان‌ها را از آن جا بیرون کند، هدفش این بوده که اسلام را نابود کند. پیامبر اسلام و اصحابش را نابود کند. مدینه‌النبی را تسخیر نماید.

این شخص از نظر اعتقادی یا مشرک است یا کافر. این شخص در مدینه جنگیده و زورش نرسیده شکست خورده است. اسیر، کسیکه در چنگال مسلمان‌ها می‌افتد، فرار هم نمی‌تواند، مسلمان‌ها هم اسیر گرفته بوده یک شخصی کافر را، یک شخص خدانشناس را، یک شخص ملحدی که به قصد جان پیامبر به مدینه هجوم کرده، این است همان اسیر.

پیامبر گرامی اسلام در مدینه که آمده بود روزگار اول اسلام بود، آن قدر امکانات نداشت که یک محبسی بسازد. مثل پلچرخ‌ی که مثلاً سیاسیون را در جای انفرادی و مخصوصی زندانی کند، بقیه را در جای عمومی زندان کند. اینطور که نبوده، اول اسلام بود، تازه یک مسجد

ساخته بود برای عبادت وقتی که مسلمانان اسرا را می‌گرفتند، می‌گفت: اسرا اختیار دارند، قیمت‌شان را پرداخت نمی‌توانند ده مسلمان را با سواد کنند آزاد می‌شوند این کار را هم که نمی‌تواند و بی‌سواد هستند توبه کنند، توبه هم اگر کند آزاد میشود، این آقا توبه هم نکرده است. اسرا را که می‌آوردند تقسیم می‌کردند، دو اسیر به خانه یکی، پنج اسیر به خانه دیگری، مسلمان‌ها از اسرا خوب مواظبت می‌کردند، فقط شمشیرش را می‌گرفتند که دست به قتل و جنایت نزنند. اسیر هم در کنار خانواده همان مجاهد زندگی می‌کردند از هرچه خودشان می‌خوردند به اسیر خود هم میدادند.

پیامبر گرامی اسلام در رابطه با اسیر سفارش می‌کرد که از غذایی که می‌خورید به اسیر نیز بدهید با اسیر بد رفتاری نکنید، اسیر را دشنام ندهید، جنگ کرده گرفتید، دیگر حق ناسزا، توهین و تحقیرش را ندارید. از لباسی که می‌پوشید به اسیر هم بدهید در جایی که خود شما استراحت می‌کنید اسیر را هم در همان جا استراحتش بدهید،

خانواده‌های مسلمان در روزگار اول مدینه خیلی فقیر بودند، بعداً غنی شدند از برکت جنگ‌هایی که کردند غنائمی که گرفتند غنی شدند، در مرحله اول خیلی فقیر بود، حتی جا نداشته، روی همان صدفی مسجد می‌خوابیدند. خانواده‌های که نان نداشتند شب دست اسیر خود را میگرفت میبرد درب خانه همسایه‌اش، که ما امشب غذا نداریم یک اسیر هم داریم ما را از ناحیه غذا کمک کنید.

در ابتداء از طرف همان آقای مجاهد که این اسیر در خانه اش بوده با هم درب منازل می‌رفتند تا فرار نکنند و دوباره به جنگ نیاید ولی بعدها خود اسیر تنها درب خانه‌ها می‌رفت.

شب سوم طبق نص صریح قرآن عظیم الشان در خانه اهل بیت اسیر آمد. یک کافر خداناترس که به قصد جان پیامبر شمشیر کشیده، جنگ کرده ولی مغلوب شده، از کجا معلوم که اگر فرصت پیدا کند، باز هم به قصد جان رسول خدا و مسلمانان نیاید، پیامبری که پدر این فاطمه است. همین حالا اگر زورش برسد می‌کشد. اگر فرصت پیدا کند همین حالا هم فرار میکند، کافر است، آخر به قصد جنگ آمده است لیکن بدست مجاهدین اسیر شده است. شخص جنگی است.

ولی فاطمه و علی علیهما السلام کسانی هستند که می‌گویند از خانه علی و فاطمه هیچ کس، حتی دشمن پیامبر و علی هم، دست خالی بیرون نشود، فضیلت اینجا ایجاد می‌شود، منقبت و عظمت اینجا کشف می‌شود، وقتی به مسکین کمک کرده بود مسلمان بود، به یتیم کمک کرده بود مسلمان بود، اسیر که مسلمان نبود بلکه یک کافر حربی بود، و از طرف دیگر روز اول که آدم روزه می‌گیرد سرحال‌تر است. روز دوم بی‌حال‌تر و روز سوم به تدریج ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود. شب هم که با آب افطار کرده، سحری آب خالص خوردند، طبعاً ضعیف‌تر میشوند. سه روز پشت سرهم روزه گرفته، روز سوم گرسنگی به اوج خود رسیده است. این مطالب را عقل آدم فهیم درک می‌نماید.

[عظمت کجا آشکار میشود]

از طرف دیگر اگر شب اول اسیر می‌آمد، بعد یتیم، شب سوم مسکین می‌آمد، می‌گوئیم؛ که علی و فاطمه اگر به او غذا داد چون قابل ترحم بود. اما، قضیه برعکس است، خداوند امتحان می‌کند این خانواده را، آیه را به کسی مفت نمی‌دهد، جبرئیل ساده نازل نمی‌شود، یک سوره در شأن یک خانواده مفت و مجانی نمی‌آید. از نظر قیمت، یک نان ده افغانی

قیمت دارد ولی عظمتی که در آنجاست، روحانیتی که در آنجاست، صفایی که در آنجاست، اخلاصی که در آنجاست بسیار قیمت دارد.

روز سوم اسیر آمده صدا کرد که اسیری هستم، آمدم درب خانه اهل بیت، سیرم کنید. طعام بدهید، فاطمه و علی بلند میشوند، حسن، حسین و فضا بلند میشوند سهم نان شان را به اسیر می دهند.

ما اگر باشیم میگوئیم خدا حافظت! ما خودمان نان نداریم، روزه دار هستیم تو آمدی و نان می طلبی تو که یک امشب گرسنه باشی چه اشکال دارد، ما و شما دوره جهاد را گذرانیدیم، شما سه روز را مثلاً روزه می گرفتید بعد روز سوم یک روسی را اگر می آورد پیش شما و می گفت که این روسی امشب غذا ندارد، برای شان غذا بدهید، ما و شما چه می گفتیم!! آیا غذا می دادیم یا خیر؟! ولی اخلاق علی و زهرا این گونه نیست.

این خانه، خانه ایست که از این خانه باید مشرک، یهودی، نصرانی، هر کس به طلب بیاید باید محروم بیرون نشود. روز سوم غذا را به اسیر می دهد، عظمت این جا آشکار می شود. آدم می فهمد اینجا که قرآن ذکر می کند:

وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا

این جا فلسفه «علی حبه» ظاهر میشود که واقعا این خاندان حق دارد که چنین سوره ای در حقتش نازل شود، یعنی اگر برعکس می بود، این فضیلت مال اهل بیت نمی شد. اگر شب اول اسیر می آمد، مولا کمی سیر بود، فاطمه زهرا کمی سیر بود، یک کمی انرژی بدنی حداقل داشت، شب دوم یتیم، شب سوم مسکین. ولی نه، قضیه برعکس است بعد آیه هم دارد که: «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ» در حالیکه سخت علاقه به این

طعام داشته، آدم سه روز غذا نخورد، علاقه‌اش به غذا خیلی شدید می‌شود.

اینجا بدانید و بفهمید مقام روحی و صفای باطن این خاندان را، که این خاندان به چه نیت زندگی می‌کرده و چه هدف داشته که از این خانه هیچ کسی باید دست خالی نرود. با توجه به این مسئله.

مادران و پدران! خواهران و برادران! به این خاندان متوسل شوید، حاجات خویش را مد نظرتان بگیرید که از این خانه کافر و مشرک دست خالی نرفته، اصلاً در عرف این خاندان ناامید کردن نیست و بگوئید ای فاطمه! تو از خانه خودت دشمن پدرت را محروم نکردی ما را محروم میکنی؟! [گریه حضار]

تو از خانه‌ات مشرک را دست خالی بیرون نکردی آیا ما به اندازه یک یهودی نیستیم که آمدیم اینجا، ده روز فاطمه فاطمه گفتیم، ده روز علی علی گفتیم، ده روز حسین حسین گفتیم، حالا دست خالی بیرون برویم؟! مریض‌مان شفا پیدا نکند، مشکل ما حل نشود، قرضداری ما ادا نشود، هزاران مشکلات فردی و اجتماعی داریم، آیا کسانی که مشکلات دیده، به جرم شما تحقیر شده، به جرم شما توهین شده، در این عاشورا از خانه‌ات دست خالی خارج شود؟ من که گمان نمی‌کنم.

[شاهدی بر عظمت]

ناامید خارج کردن از عرف و اخلاق عملی این خاندان بدور است، شاهدی بر این قضیه عرض کنم، هم خواهرانم گوش کنند و هم برادرانم، اگر فاطمه مادر است، زینب دختر است، در دامن همان مادر بزرگ شده، در کربلا بر زینب کم ظلم نشده است، برادران زینب را شهید کردند، خیمه‌های زینب را تاراج کردند، بچه‌های زینب را شهید

کردند، یعنی زینب هم خواهر شهید است، نه تنها خواهر شهید بلکه خواهر شهیدان، مادر شهدا، دو بچه زینب در کربلا شهید شده است، خودش اسیر شده، در کوفه کم توهین نشده است، در شام کم توهین نشده است.

وقتی که از شام برگشتند چند نفر مامور نظامی یزید اهل بیت را به مدینه رساند اینها مامور بودند که اهل بیت را به مدینه برساند، خودشان برگردند، موقع برگشتن این مأموران، زینب رفت کنار خواهرش، ام گلثوم، دقت کنید! معنی را درک کنید! فرمود: خواهرم! ماموران یزید به سوی شام برمیگردند، این ماموران تا مدینه ما را رسانده، حداقل تا اینجا زحمت کشیده ما را در نماز پیاده کرده، بعد ما را سوار کرده آورده است، تا مدینه، حالا که برمیگردند دست خالی باید برنگردند.

ام گلثوم فرمود: ما که پول نداریم به این ها بدهیم، زینب فرمود: باید چیزی به اینها بدهیم تا حداقل از خانه زینب دست خالی برنگردند [گریه حضار] ام گلثوم فرمود: چیزی باقی نمانده، فقط یکدانه چوری برایم باقی مانده است. فرمود: خواهرم ام گلثوم! همان را بده، این چوری را زینب از خواهرش گرفت، برد پیش ماموران یزید فرمود: خداوند به شما جزای خیر عنایت کند به ما کمک کردید ما را تا مدینه رساندید حالا که برمیگردید ما پول نداریم، اثاث ما تاراج شده، خیمه ما تاراج شده، متاعی باقی نمانده، همین یکدانه چوری از ما باقی مانده، همین را بگیرید در راه مصرف کنید. [گریه حضار]

پدران! مادران! برادران! خواهران! زینب راضی نیست مامور یزید از خانه اش دست خالی بیرون گردد، آیا زینب راضی خواهد شد خواهرانی که ده روز، دوازده روز می آیند خدا، خدا می گویند و امام حسین را

شفیع قرار می دهند، از تکیه خانه حسین دست خالی بیرون خواهد کرد؟
من که باور نمیکنم.

این بود جواب کسانی که از این بنده عاصی، التماس دعا کردند، به این ملتمسین دعا وعده میدهم که چنانچه مصلحت خدا باشد حاجت شما از این خانه برآورده خواهد شد. دیگر همه شما مطمئن باشید، شما به در خانه ای آمدید که خانه ی اهل بیت است. از این خانه اسیر مشرک دست خالی بیرون نشده است. آن هم در شرائطی بوده که زهرا اشد نیاز به غذا داشته است.

[تلاش های دیگر]

بهر حال به بقیه نکات نمی رسم همینکه توانستم نکته ی ترتیب مسکین، یتیم و اسیر را شرح دادم کافیست. اما، نکته ایی را که نمیشود، نگفته گذاشت، اینست که:

آقای فخر رازی صاحب تفسیر کبیر و همچنان صاحب روح المعانی و برخی دیگر هم آمده اند، «یطعمون» را به «یحسنون» معنی کرده است، که: «یطعمون ای یحسنون» یعنی؛ ابرار کسانی هستند که احسان می کنند به یتیم، مسکین و اسیر. بعد هم آمده اسیر و یتیم و مسکین را به محتاجین معنی کرده اند، گفته اند: «ای المحتاجین»

آقایان!! این یک واقعه خارجی بوده، اطعام علی و فاطمه فرضی نبوده، بلکه یک داستان عینی و ملموسی بوده، نذر، اطعام علی و فاطمه واقعی بوده است نه خیالی و افسانه، در آیه هم مسئله مسکین مطرح است نه محتاج، مسئله یتیم و اسیر مطرح است نه محتاج.

قرآن می گوید: که مسکین، یتیم و اسیر آمده درب خانه اهل بیت، شما می گوئید محتاجین آمده اند؟ هدفشان این است که این داستان واقعی را

مخدوش کنند، بپوشاند، شأن نزول را مخدوش کنند، احسان که «عام» است، ولی این جا اطعام «خاص» بوده، آرد جو و طبخ فاطمه و روزه اهل بیت مطرح است. و اینها واقعه خاص است.

دیگری آمده، اسیر را زوجه معنی کرده، و گفته چون زن اسیر مرد است، و اسیر بر زن هم اطلاع میشود، شرحش بماند، بسیار بی انصافی است که یطعمون را یحسنون و اسیر را زوجه معنی کنیم، بگذار بی انصافان، بی انصافی کند، بگذار وجدان‌های پاکش را زیر پا کنند، از فطرت خود بدور شود، بگذار حقائق اهل بیت را منکر شوند، ولی، این خاندان مانند آفتاب خواهند درخشید، بگذار بگویند علی منقبتی ندارد، حسن و حسین فضیلتی ندارد، فاطمه فضیلتی ندارد.

بگذار بگوید ولی یک روز زود یا دیر خواهی دید که حسین ابن علی (ع) در راس زمان و حاکم بر تاریخ خواهد بود، قبلا هم درباره حسین ابن علی خیلی کارها کردند، زوار حسینی را اذیت کردند، کشتند و جریمه کردند، اما نتوانستند از عظمت حسین بکاهند، حتی نتوانستند کم رنگش کنند. درب اهل بیت را بستند، نشد، مرادها را تحریم کردند، نشد، نام و ذکرش را هم ممنوع کردند، نشد، حالا با این تفسیرها، با این شبهه فکنی‌ها، با این ابهام تراشی‌ها، با این ایرادهای واهی و بی اساس نمیتوانند منقبت اهل بیت را نادیده بگیرند.

خیال می‌کنید که دیگران عقل ندارند، دیگران فکر ندارند، دیگران عالم نیستند. خیال کردی همینکه اطعام را احسان معنی کردی، اسیر را زوجه، یا مدیون معنی کردی همه اینگونه معنی می‌کند؟! آیا میشود گفت درب خانه اهل بیت زن و قرضدار آمده؟! آنوقت روایات شأن نزول و داستان واقعی را چگونه توجیه می‌نمایید!؟

[برنامه روز هفت محرم]

در کابل رسم است که روز هفتم محرم را به قمر بنی هاشم ابو الفضل العباس، علمدار کربلا، اختصاص می‌دهند، ما در بهسود که بودیم روز نهم، یعنی روز تاسوعا را به عباس علی اختصاص می‌دادیم، اجازه دهید ما هم یادی از ابو الفضل العباس کنیم که جوان‌های ما امروز دلشان به عشق عباس پرپر می‌زنند، به عشق او آمده‌اند شرکت کرده‌اند و می‌خواهند به یاد پرچم خفته عباس، پرچم بلند کنند. معنی این حرف چیست؟ معنی‌اش این است که ای عباس! اگر پرچم تو را که پرچم اسلام بود، به زمین انداختند. ما بجای یک پرچم شما در هر گوشه عالم پرچمی بنام اسلام بلند می‌کنیم.

یزیدیان و امویان تاریخ بدانید، که اگر در کربلا یک پرچم را از دست عباس به زمین انداختید، اینک نگاه کنید افغانستان، پاکستان، هندوستان، ایران، آذربایجان، و سایر کشورها در روز هفتم یا نهم هزاران پرچم بنام اسلام بلند می‌کنند، ببینید! شما پیروز هستید یا عباس پیروز است؟!

معنی این حرف این است که اگر شما حسین ابن علی را شهید کردید ما یاد او و یاد همه شهدای کربلا را گرامی می‌داریم، این پیروزیست، خیال کردید ما پرچم حسین را سرنگون کردیم؟ نه، پرچم حسین سرنگون نخواهد شد، خدا پرچم او را سرنگون نمی‌کند، خداوند عزت داده است حسین را، عباس را، معنی علم کثی و پرچم برداری اینست. لذا این معنی را بیاد داشته باشید.

خوب است بچه‌های چهار، پنج ساله یک پرچمک بنام عباس بلند کنند، جوانان پرچم دیگری بلند کنند، پیران پرچم دیگری بلند کنند، هر کس

بنام خود علم و پرچم که نماد اسلام و پرچم‌داران اسلام است داشته باشد، هرچه علم زیاد باشد خوب است.

علم عباس در حسینیه‌های شیعه این معنی سیاسی را می‌دهد که بلی شما دست عباس را قطع کردید، حالا از این علم پاسداری می‌کنیم، اگر شما آن روز به عباس علی جسارت کردید و عمود آهنین به فرقش زدید، امروز هزارا هزاران جوان مسلمان آمادگی دارد که عباس عباس بگوید و بنام او سقاخانه بسازد، بنام عباس مردم را شربت بدهد، اینها سیاست عاشوراست، سیاست عاشورا را از دست ندهیم، پرچم عباس را در طول تاریخ بلند نگه‌دارید چون پرچم اسلام و پرچم شریعت و پرچم قرآن است.

[حرکات سمبولیک در اسلام]

حرکات سمبولیک را باید حفظ کرد، لذا این کار شیعه کار منطقی است، کار معقول است، کار اصولی است. مطابق فرمول‌های جهانی است. هر کشور یک پرچم دارد، احترام به پرچم یک کشور احترام به کل یک کشور است، اگر کسی پرچم یک کشور را آتش میزند معنی‌اش این است که من آن کشور را نمی‌خواهم و دوست ندارم، اگر کسی پرچم یک کشور را بلند می‌کند معنی‌اش اینست که ما طرفداران این کشوریم، پرچم دو متر تکه نیست، سمبول یک کشور است. سمبول عقائد و سیاست یک کشور است. سمبول موقعیت آن کشور است، سمبول اسلام و شریعت و قرآن است، لذا شما به خود حق می‌دهید که پرچم داشته باشید، اما به جهان شیعه این حق را نمی‌دهید که پرچم بنام عباس که پرچمدار نواسه پیامبر بود، پرچم داشته باشیم؟!

پرچم عباس، پرچم حسین است، پرچم حسین، پرچم اسلام، پرچم اسلام همان پرچم بدر و احد و خیبر و خندق است، ما اینطور می‌گوئیم که این پرچم اگر در احد به دست حمزه بود و او شهید شد. و در جنگ موته بدوش عبدالله رواحه بود، در گوشه دیگرش علامت خون مصعب ابن عمیر و جعفر طیار است. در گوشه گوشه‌اش، خون پاک پرچم داران اسلام، نقش شده است، سال ۶۱ هـ. ق این پرچم به کربلا آمده، بدست عباس علی افتاد و حسین فرمود: تو پرچمدار حسین باش و پرچم حسین را حفظ کن، پرچم این معنی سیاسی را دارد.

احزاب سیاسی، انجمن‌ها و نهادها از خود پرچم دارند. اگر یک انجمنی، مؤسسه‌ای سالگرد بگیرد، در سالگرد خود پرچم خود را بلند می‌کند. این گونه است که همه پرچم داشته باشد اما در جهان شیعه شرک حساب شود؟! یعنی چه؟! اگر شرک است، همه پرچم‌ها شرک است، اگر شرک نیست چرا تنها در جهان شیعه شرک به حساب می‌آورید؟!

ما تا زنده‌ایم از حسین و اسلام حسین، از عباس و اسلام عباس حمایت می‌کنیم، ما تا جان در بدن داریم از کربلا و عاشورا و بیرق عباس، که بیرق دین و ارزشهاست، دست بردار نیستیم.

[ذکر مصیبت]

تشنگی طفلک حسین، ابو الفضل را کباب کرد، مشک بدوش انداخت، اما چون پرچمدار است از هر سو که می‌آید و به هر طرف که می‌رود باید پرچم در کنارش باشد، پرچم که بلند باشد دل اهل بیت و اصحاب خوش است، خدا نخواستہ علم کج شود دل اصحاب و اهل بیت می‌شکند.

تا پرچم عباس بلند بود جبهه حسین خرم و شاداب بود، آن لحظه که پرچم عباس خیرگی پیدا کرد دل اهل بیت به تکان آمد، کمر حسین شکست، پرچم، سمبول عظمت جبهه حسین بود، صاحب این پرچم وارد شریعه فرات شد، مشکش را پر از آب کرد یک کفی از آب برداشت خواست آب را بنوشد یادش از تشنگی برادرش حسین آمد با خود گفت: حسین و اهل بیتش تنشه باشد تو آب بنوشی؟ این کار را، وجدان عباس نمی‌پذیرد.

از فرات برگشت تمام همّ عباس دو چیز است یکی اینکه می‌خواست آب را به خیمه‌گاه برساند و دیگر اینکه علم را همچنان برافراشته داشته باشد، آنطرف هم بچه‌ها در خیمه منتظرند، عمو رفته آب بیاورد، دختر حسین که آب خواسته بود صدا کرد، عمه زینب! مرا روی دوش بلند کن! ببینیم عباس عمو، کجا رسیده
آه آه آه ...

لحظاتی گذشت یک مرتبه دختر بی‌تابی کرد، صدا زد عمه جان زینب! به گمانم عمویم دست در بدن ندارد [گریه حضار] عمویم را شهید کردند، حسین سوار ذوالجناح شده آمد طرف نهر علقمه، نزدیک جسد برادرش عباس، راوی می‌گوید: دیدم حسین نزدیک عباس رسیده بود یک مرتبه از اسبش پیاده شد، یک دست بریده را برداشت، چند قدم پیش‌تر رفت دست بریده دیگر را بلند کرد، هی می‌بیند و می‌بوید.

دیدم حسین رکاب خالی کرد، کنار بدن برادرش ابو الفضل العباس نشست، ابو الفضل العباس تیر به چشمش خورده بوده خون اطراف چشمش را گرفته بود چشمش نمی‌دید، فرمود: برادر! کاش چشم می‌داشتم تا نگاه آخرین به جمالت می‌انداختم و کاش دست می‌داشتم تا

حلقه گردنت می‌کردم، آقا ابی عبدالله می‌خواست بدن برادر را به
 خیمه‌گاه بیاورد ولی بدن قطعه قطعه بود، بناء نشانی برادر یعنی علم
 اسلام را به خیمه آورد

[ورود علم به مجلس]

دعا

جلسه ششم:

لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان
الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين،
خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و
العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و
على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى
الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله
الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (١) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (٢) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا
كَفُورًا (٣) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَّ أَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا (٤) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (٥) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (٦) يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَّ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (٧) وَّ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَّ
يَتِيمًا وَّ أَسِيرًا (٨) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَّ لَّا شُكُورًا (٩) إِنَّا
نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (١٠) ...

امیدوارم با حسین و عاشورا محشور باشیم صلوات زنده‌ای
مرحمت بفرمائید [صلوات حضار]

سوره مبارکه هل اتی را بحث کردیم، برخی اشکالات را مطرح کردیم و جواب دادیم، در رابطه با شأن نزول مفصل بحث کردیم، امروز هم می‌خواهم به یک سوال و پرسشی که نباید مطرح می‌شد، چون از بس واهی و بی‌اساس است که لیاقت مطرح شدن را نداشت اما، چون مطرح کرده‌اند باید پاسخ داده شود. سپس یکی دو نکته از نکات این سوره مبارکه را خدمت عزیزان به عرض میرسانم.

چنانچه دیروز هم نکته‌ایی از نکات را در قبال مسکین و یتیم و اسیر به عرض رساندم. امروز هم می‌خواهم انشاءالله به نکته ظریفی دوستان را متوجه سازم.

[ایراد بسیار واهی]

سوره مبارکه هل اتی که در این روزها صحبت کردیم، در رابطه با اهلبیت عصمت و طهارت نازل شده است و شأن ورودش مشخص است، ولی کسانی در عالم پیدا می‌شوند در عین حالیکه ادعای دانشمندی را دارد مطلب بسیار واهی مطرح نموده، گویا سوگند یاد کرده که خدشه وارد کنند ولو در مقابل آفتاب تا شاید بتواند پرده ایجاد کند، اذهان را مشوش کند، فضا را مسموم نماید، آب را گل آلود کند، تا از این فضای مسموم و آب گل آلود به نفع خودشان ماهی بگیرند. ولی قضیه روشن تر از آن است که بتوان با این ایرادات واهی شأن نزول را زیر سوال برد.

مثلاً: یکی از ایراداتی که کردند، در رابطه با سوره مبارکه هل اتی این است که نذر علی و فاطمه، اطعام مسکین، یتیم و اسیر، مریضی حسنین

و شفای هر دو، روزه گرفتن و رفتن پیش پیامبر گرامی اسلام و آمدن حضرت به خانه دختر و دامادش واقعیت ندارد. می‌گوید: این شأن نزول از واقعیت بدور است. چرا واقعیت ندارد؟

می‌گوید: اصلاً ممکن نیست سه روز روزه بگیرد طوریکه با آب افطار کند با آب سحری بخورد و روز چهارم این سوره نازل شود، همچنین چیزی امکان ندارد و چون امکان ندارد این شأن نزول جعلی و ساختگی است. این ایرادی است که به زعم خودشان به شأن نزول این سوره مبارکه وارد کرده.^۱ می‌خواهم از این ایراد ولو اهل بیت و قابلیت مطرح را نداشت اما چون در کتاب پر آوازه‌ای مطرح شده است، برای اینکه شأن نزول را زیر سوال ببرد باید جواب تهیه شود.

ما عرض می‌کنیم که: چنین چیزی نه تنها امکان دارد که واقع شده است. انسان موجود اراده‌مندی است، وقتی اراده کند، کوه را از جا می‌کند. سه روز روزه گرفتن که کار بس آسان است. اگر بخواهید از این گونه کارها جستجو کنید که در کجا واقع شده است نمونه‌های زیادی داریم از جمله یک دکتر بسیار حاذق و ما هر روسی که در ماسکو درس خوانده، کتابی نوشته است بنام «روزه بهترین روش درمانی» این کتاب به زبان‌های مختلف ترجمه شده به زبان عربی، فرانسوی، و فارسی هم ترجمه شده، ما هم این کتاب را داریم و در چاپ فارسی این کتاب حضرت آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی هم مقدمه زده، چون چاپ متعدد شده، نام‌های‌شان هم گاهگاهی تغییر می‌کند، در این کتاب این دکتر سفارش می‌کند که بیماریهای ناعلاج یا بیماریهای صعب‌العلاج را میشود با روزه درمان کرد.

۱- منظور از ایراد کننده، صاحب تفسیر المنار از علمای مطرح مصر است.

بعد در آنجا روزه‌های بیشتر از چهل روز را مستند یاد میکند که فلان مریض در فلان تاریخ با این روزه چهل روزه، مرضش درمان شد. روزه چهل روزه‌ایی که فقط در این مدت آب مجاز است بیاشامد، اما غذا نخورد. بیشتر از چهل مورد را این دکتر، که به روزه هم اعتقاد ندارد بیان میکند.

حال ما از اثر درمانی‌اش می‌گذریم، که روزه چه اثر درمانی دارد، اما، اینکه یک نفر میتواند چهل روز فقط آب بخورد و از غذا پرهیز کند و زنده بماند و تازه بیماری‌اش هم علاج شود، آن موقع این آقایان خدشه وارد می‌کنند که چطور ممکن است سه روز علی، فاطمه، حسن و حسین روزه بگیرد، با آب افطار کند و زنده بماند.

آیت الله مکارم نوشته میکند که: بهترین روش، روش اسلامی است که روزه سی روز را در یک سال تجویز کرده نه روزه‌ی چهل روزه‌ای که دکتر روسی سفارش کرده، که سحری و افطار هم دارد این بهترین روزه است.

بعضی عزیزان هم از این کتاب پیروی کردند و روزه گرفتند و بیماری‌شان را درمان کردند. بعضی از همکاران تفسیر نمونه هم تا دوازده روز این روزه را دوام دادند و زنده ماندند و آثار بیماری‌شان بر طرف شدند. خیلی‌ها را دیدیم هشت، نه روز، ۲۲ روز، ۳۰ روز را روزه گرفتند. بعضی‌شان همین حالا حضور دارند.

اعتصاب غذا یکی از چیزهای مسلم در تاریخ معاصر شده است، گاهی از اخبار می‌شنویم که فلانی اعتصاب غذا کرده، مسالمت‌آمیزترین روش سیاسی جهان، اعتصاب غذاست. وقتی انسان می‌خواهد افکار عامه را بسیج کند، با این روش، حامی و طرفدار پیدا می‌کند. اگر

در سایر جاها شنیده‌اید، در افغانستان هم دیدیم و شنیدیم، یک مورد اعتصاب غذا توسط استاد محقق صورت گرفت در قضیه کوچی‌ها و بهسود، این اعتصاب غذا هشت روز دوام پیدا کرد و در این هشت روز ایشان توانست تاب بیاورد و اگر قضیه حل نمی‌شد، ایشان اعتصاب نامحدود کرده بود و ممکن بود تا یکماه یا بیشتر تاب می‌آورد.

در سال جاری خانم بارکزی یکی از وکلای مردم شریف افغانستان در رابطه به اینکه ایشان را به ناحق از پارلمان رانند، توسط محکمه خصوصی جناب رئیس جمهور و ایشان به حق از موضع خود دفاع کرد و چون یک زن بود دست زد به اعتصاب غذا و تا سیزده روز دوام پیدا کرد، احوالش را هم شنیدید و ما هم به نوبه خود از این اعتصاب غذا حمایت کردیم.

البته ما زمانی حمایت کردیم که شورای سراسری علمای افغانستان که به دستور رئیس جمهور تشکیل شده‌اند و این شورا، شورای فرمایشی و معاش بگیر حکومت است، اینها جمع شدند بنام شورای سراسری علمای افغانستان برای کوبیدن یک زن، که آن هم از طرف مردم رأی گرفته و قانونی انتخاب شده، گفتند و فتوی دادند که کار این زن کفر است، چون گفتند کفر است، بنده هم حمایت کردم که نه کفر نیست بلکه سالم‌ترین روش سیاسی است.

از بحث‌های فرعی می‌گذریم، چطور ممکن نیست که سه روز آدم، با آب روزه بگیرد. این هم شد مطلب، این هم شد ایراد، این هم شد اشکال. که این شأن نزول درست نیست به خاطری که اصلاً امکان ندارد که آدم سه روز روزه بگیرد، گمان کنم بیشتر از این در قبال پاسخ این ایراد و این اشکال نگردیم. اشکالات بعدی هم بماند، چون اشکالات بعدی یکسری تفصیلات دارد که در ظرفیت جلسه امروز ما گنجایش ندارد،

انشاء الله حیات باقی بود خدمت شما عزیزان و سروران روزهای آینده مطرح خواهیم کرد. و جواب خواهیم گفت، اما، یکی دو نکته در رابطه با این سوره مبارکه می‌خواهم یاد کنم.

قرآن عظیم الشان عباراتی دارد که مال ماها است یعنی ما که عوام هستیم، اشارات و رموزی دارد که مال خواص است. تأویلات و بطون دارد که مال اخص خواص است، قرآن، قرآن است. آیات وحیانی، آیات وحیانی است. کلام خالق است. تمامی فصحای عرب در برابر فصاحت قرآن مانده‌اند. و همه اعتراف دارند که فصیح و بلیغ‌تر از قرآن نداریم و قبول دارند اعجاز قرآن را. لذا باید روی هر کلمه‌اش، و روی هر جمله‌اش دقت کنیم و نیز ترتیب کلمات معنی دارد و چینش جملات معنی دارد. حرفی از حروف قرآن بیهوده مطرح نشده است. دیروز مسئله مسکین، یتیم و اسیر را مطرح کردم و نکته‌اش را هم گفتم.

[نکته‌یی در کفور، شاکر و شکر]

امروز در رابطه با آیه‌ایی که مطرح شده است: **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**

می‌خواهم عرض کنم که شاکر در مقابل کافر است. اما اینجا شاکر آمده و کفور، کفور صیغه مبالغه است، یعنی بسیار کفران‌گر ولی شاکر صیغه مبالغه نیست وجه این تفاوت چه خواهد بود؟ وجهش شاید این باشد که انسان‌ها اغلباً کافر نعمت است و بطور غیر غالب شاکرند. تعداد شاکرین کم است و تعداد کافرین نعمت زیاد.

نکته دیگر اینست که شاکر نعمت به کی گفته میشود، زمانی که حاشیه می‌خواندیم در بحث اول حاشیه مسئله شکر مطرح شد و شکر را تعریف کردند که: «صرف العبد جمیع ما انعم الله فیما خلق لاجله» شکر

یعنی چه؟ صرف العبد، یعنی بنده مصرف کند جمیع ما انعم الله را، خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها، بوئیدنی‌ها، و هر آن چیزی که تصور می‌تواند، مصرف کند. فیما خُلُق لاجله، در راهی که خلق شده برای او، مثلاً: آب خلق شده برای نوشیدن، نان خلق شده برای خوردن، لباس درست شده برای پوشیدن. به تعبیر دیگر محسوسات برای حس کردن آفریده شده، معقولات برای تعقل و اندیشیدن، هوا برای استنشاق. مرکب، اسب و استرها برای سوار شدن خلق شده است و امثال این‌ها.

اگر کسی آب را بخورد یعنی مصرف کند آب را در جهت خوردن، این می‌شود معنای شکر، غذا نوش جان کند، پوشیدنی را بپوشد و بوئیدنی را ببوید. اگر کسی مثلاً غذا را انبار کند و مصرف نکند، اسب و قاطر و مرکب را سوار نشود، فرش را استفاده نکند، آب را نیاشامد و نان را نخورد، همه‌ی اینها می‌شود، کافر نعمت، این معنی هم درست است،

معنایی که در این آیه، ما از سیاقش می‌فهمیم، از چینش کلمات می‌فهمیم، یک چیز ظریف‌تر دیگری است که تعریف شکر را تکمیل می‌کند. تعریف حاشیه ملاً عبدالله و منطقیین ناقص است، می‌خواهیم کامل کنیم.

حضرت آیت الله مرحوم علامه طباطبائی به این نکته رسیده است و از این آیه به دو قرینه استفاده میشود و آن این که ایشان می‌فرماید: که شکر به این معنی است که نعمت‌ها را وقتی مصرف می‌کنید، آشکار کنید که این نعمت از طرف کیست، اظهار کنیم منعم را، که این نعمت را کی عطا کرده است، معطی‌اش کی بوده، واقعا چیزی خیلی دقیق است، این معنی را به خاطر داشته باشید، شکر کردن معنی‌اش این است که «ما اظهار کنیم منعم نعمت را» مثلاً: مأكولات، مشروبات و ملبوسات را

استفاده می‌کنیم، باید آشکار کنیم که خداوند این جهان نعمت را به ما عطا کرده، و ما را مرزوق این نعمت قرار داده است و اگر آشکار کنیم که منعم خدا است، ولی نعمت خدا است، این می‌شود معنی شکر، واقعا اگر این طور نباشد که از ما کرده بیشتر اروپائی‌ها و غربیها شاکر است، آنها نعمت زیادتر از ماها برخوردارند و ما به مراتب کمتر از آنها برخورداریم.

و حال آنکه این گونه نیست، بلکه هر کس که آشکار کرد که این نعمت از سوی کیست او شاکر گفته می‌شود، دو قرینه این جا هست، یک قرینه‌اش این است که دو سه آیه بعدتر می‌خوانیم که:

و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَنَّا نُرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَأَشْكُورًا

ما این غذا را که می‌دهیم فقط به خاطر این می‌دهیم که خداوند از ما راضی باشد. و از این مسکین و یتیم و اسیر نه پاداش می‌خواهیم و نه تشکر، باید همه آشکار کنند که خداوند عالم ما را مرزوق کرده است و ما بر سر خوان نعمت او نشسته‌ایم. لباس را، آب را، غذا را، همه را خدا داده است و همه نعمت را، هر چه نعمت را که تصور کنی خداوند عنایت کرده است. منعم ما خداست.

این معنی دیگر برای شکر، چیزی بسیار ظریف است و باید این جمله را در ذهن داشته باشیم که «اظهار ولی نعمت یا منعم نعمت» برای مصرف کننده معنی شکر است. شاکر، به این آدم می‌توان گفت که اظهار می‌کنند نام منعم را، اگر کسی همه نعمت‌ها را استفاده کند ولی نداند که این نعمت از طرف کیست، این شخص کافر نعمت است.

از طرف دیگر نکته مقابل شکران، کفران است. کفر به معنی پوشیده کردن و پوشاندن یا پوشیده شدن، از این جا هم معلوم میشود که کفران نقطه مقابل شکران است. یعنی کسیکه منعم را بپوشاند، نعمت را صرف می‌کند، اما نمی‌گوید این نعمت از طرف کیست. کسی که مواد غذایی را مصرف نمی‌کند، آن را «محتکر» می‌گوید نه «کافر».

و قرینه دیگر هم داریم، قرینه دیگرش این است که در این جا، صرف کردن نعمت خیلی موضوعیت ندارد، اینجا مثلاً دادن یک قرص نان درست است که نعمت است ولی در این نعمت «لوجه الله» معتبر است. که غذا را، بخاطر چه بدهد و بخاطر چه انفاق کند. قصد و نیت عطا کردن مهم و معتبر است. ملاک اعمال تنها نیست. بلکه کیفیت و قصد عامل و جهت خدایی بودنش ملاک است، چنانچه نفس عمل ملاک باشد عمل غیرمسلمان با عمل مسلمان نباید فرق شود، در حالیکه خداوند اعمال را از متقین قبول می‌نماید و کاریکه «لوجه الله» باشد. این نکته‌ایی بود که نخواستیم از این نکته بگذرم.

[نکته دیگر لوجه الله است]

نکته دیگر این است: **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**

و آن، درباره سبیل است، سبیل را هم معانی مختلف کرده‌اند. سبیل یعنی: راهی که این راه منجر بشود به کمال انسانی و این راهی که منجر بشود به کمال انسانی، جز اسلام راه دیگری نیست. فقط اسلام است یعنی **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ**، ما اسلام را بر شما عرضه کردیم. **إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**، شما قبول می‌کنید اسلام را، یعنی پذیرای اسلام هستید و یا پذیرای اسلام نیستید.

بحمدالله مفسرینی که شمّ اهل‌بیتی دارند واقعاً بصیرند، واقعاً دنبال نکته‌ها و لطائف‌اند. بعضی از مفسرین با پیش داوری‌ها و با غفلتی که دارند از خیلی لطائف و ظرائف غافل مانده‌اند. قرآن نوریست که در دل‌ها می‌تابد. «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام»، هرکه را خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده می‌کند. یعنی این نور الهی در زمیه تقوا و تزکیه وارد می‌شود. نه، در همه زمینه‌ها.

کسانی که قرآن را ترجمه و تفسیر کند به هدف اینکه اهل‌بیت را از قرآن کنار بزنند، شأن نزول را، وضوح را، تابش و نورانیت را انکار کند. خدا کمکش نخواهد کرد. چنانچه فرموده: «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا، ان الله لمع المحسنین» هرکه در مسیر ما مجاهده کند هدایت و راهنمائی‌اش می‌کنیم. و اگر کسی در غیر مسیر ما ترجمه کند ما او را هدایت نمی‌کنیم.

بعضی‌ها آمدند برای اینکه، آیه‌های قرآنی را در غیر مسیر اهل‌بیت ترجمه و تفسیر کنند قرآن را اصلاً از مجرای اصلیش جدا کنند، یطعمون را یحسنون معنی می‌کند، اسیر را زوجه و مدیون معنی می‌کند. مجبور می‌شود که کلمه، کلمه و حرف حرف آیات را طوری دیگر معنی کند. تا مطابق شود با پیش‌داوری‌های خودش و اصلاً بنا ندارد حقایقی از خود آیه روشن شود.

بیائید آنچه در خود قرآن است همان را غور کنیم، ببینید! یطعمون را وقتی یحسنون معنی کنیم یحسنون می‌شود عام، هر کار نیک را شامل می‌شود، آن وقت ممکن است خیلی‌ها هم احسان کرده باشند، خیلی‌ها هم ممکن است احسان بکنند، وقتی ما بحث اطعام مسکین، یتیم و اسیر را در آیه می‌بینیم اطعام مال اهل‌بیت بوده نه مال هیچ کسی دیگر، مسکین، یتیم و اسیر درب خانه اهل‌بیت آمده، نه درب خانه کسانی دیگر،

اطعام وقتی اطعام معنی شود، فضیلت مال اطعام کننده است که خمسه طیبه باشد، امّا، اگر اطعام را احسان ترجمه کنیم، احسان را همه کرده اند و بر همه تطبیق می شود.

مفسران قرآن! بیائید یک مقداری در رابطه با حقائق قرآن انگشت روی واقعیت ها بگذاریم، اهل بیت را ترک نکنیم، اهل بیت را منکر نشویم، هزار و چند صد سال است عملاً شعار داده شد که ما را قرآن کافیهست، به اهل بیت کار نداریم. درد ما دوا نشد، بیائید همانطور که پیامبر فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی» هر دو را در کنار هم بگذاریم.

قرآن را از زبان امام صادق (ع) تفسیر کنیم. از زبان امام باقر، حسن ابن علی، حسین ابن علی و اهل بیت، بسیار عجیب است که از زبان فاطمه زهرا که دختر پیامبر، و در خانه اش بود یک حدیث روایت نمی شود. آیا فاطمه به اندازه دیگران محدث نبوده؟ از پیامبر سخن نشنیده؟ همانطور از حسن ابن علی، حسین ابن علی، از باقر، صادق، رضا، جواد، از همه اینها حدیثی روایت نمی شود.

همه احادیث از زبان دیگران، مثل عبدالله سلام، کعب الاحبار و کسانی که پیامبر را اصلاً ندیده بودند، نقل می شود. و از کسانی که بعد از پیامبر مسلمان شدند از علمای یهود، از آنها روایت می شود. کتابها پر است، شانزده هزار حدیث در صحیح از زبان دیگران روایت می شود، آیا شایسته نیست یک صد حدیث از امام صادق (ع) نقل شود؟ مگر امام صادق به اندازه کعب الاحبار عالم نبوده؟ فاطمه به اندازه دیگران عالم نبوده؟ بیائید دیگر بی انصافی را بس کنیم.

ما کار به عوام نداریم. همه اقشار و همه اقوام عوام دارند. عوام هر کاری که می‌کند گلايه نیست، اما، خواص چرا؟ شما مفسر قرآنید، آخر قلم‌تان آیات را نوشته می‌کند. کلمات وحی را ترجمه، و تفسیر می‌کند. از شما چرا؟ ما از یک عامی که گلايه نمی‌کنیم، از یک بقال و قصاب و نانوا که گلايه نداریم. امّا، از شماهایی که ادعای دقت در تفسیر را دارید گلايه مندیم، شما با این نام و نشان می‌گوئید که این شأن نزول امکان ندارد چطور امکان ندارد؟ چون سه روز، روزه گرفتن ممکن نیست. این هم شد سخن.

شما همین الفاظ را معنی کنید ما را کافیسست، همین کلمات و جملات را معنی کنید کافیسست، نیاز نداریم از تأویلات خبر بدهید. تفسیر اهل بیت چیز دیگریست، آنها وقتی قرآن را باز می‌کند. ترجمه و تفسیر میکند عجیب است. مثلاً در همین سوره آیه بیست و دوم: **وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا**

وقتی نگاه می‌کنی به این بهشتیان باز دوباره نگاه می‌کنی، می‌بینی نعیم و ملک کبیر را.

از امام الصاق (ع) سوال شد که معنی «ملک کبیر» چیست؟ امام در جواب فرمود: در قبال ابرار که تعبیر به ملک کبیر شده است، این طور است که اگر فرشته‌ایی برود و بخواهد از ابرار خبر بگیرد، دربانان‌شان اجازه نمی‌دهد و می‌گوید که بگوئید شما از طرف کی آمدید، برویم آقا را خبر دهیم که آیا اجازه می‌دهد یا خیر، بعد این دروازه بان می‌رود و می‌گوید: فرستاده آمده است از سوی خدای مَنان، از سوی خالق بهشت، بعد اجازه می‌دهد که بفرمائید، یعنی فرستاده خدا را بدون اذن و اجازه صاحب خانه اجازه ورود نمی‌دهد،

می‌فرماید: که «ملک کبیر» معنی‌اش این است که لافناء و لافلاس لها: نه فنایی دارد و نه افلاسی، این است معنی ملک کبیر. وقتی تفسیر را از مجرای «اهلیت» مطالعه کنیم آدم یک چیز دیگری از قرآن می‌فهمد. انشاء الله این دو سه نکته کفایت می‌کند در رابطه با «سبیل»، در رابطه با «شاکر» و در رابطه با «ملک کبیر»، بقیه باشد برای ایام بعد صلوات ختم بفرمائید. [صلوات حضار]

[ذکر مصیبت]

السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التی حلت بفنائک، علیک منی السلام ابدما بقیت و بقی اللیل و النهار

سلام بر آن آقای که سه روز بدنش بر روی خاک گرم کربلا ماند کسی نبود آقا را دفن خاکش کند. جبرئیل حضور پیامبر از مصیبت فرزندش خبر می‌دهد: قربان آن بدن که باد و خاک سه روز بر او می‌وزد، اما کسی نیست بدن را بردارد و دفن خاکش کند. و این حسین کسی است که در سوره هل اتی مطرح است، هل اتی در حق او نازل شده است، این حسین کسی است که به سیره رسول الله عمل می‌کند، افتخاری از آن خود کرده است که در عالم نظیر ندارد. همان افتخاری که پیامبر اکرم از آن خود کرد.

ببینید پیامبر گرامی اسلام در تمام جهات جنگی خودش در صف اول جبهه بوده و در راه اسلام اول بستگان خود را پیش خطر قرار می‌داد. حمزه از پیامبر بود، جعفر طیار از پیامبر بود، در همه جنگها علی را به کام گرگان می‌انداخت، چون او از اهل بیتش بود. حسین ابن علی هم این افتخار جد خود را، از آن خود کرد. به چه معنی؟

این نکته را به جوان‌ها عرض می‌کنم، به جوان‌هایی که در فضای مسموم امروزی تنفس میکند، آمدند در عزاخانه حسین که سخن از عاشورا و کربلا بشنوند، آنجا عظمتی بوده است و آن عظمت این است؛ حرکتی که انجام داده بود چنان مخلصانه بود، چنان عاشقانه بود، چنان آگاهانه و خود حسین برگ برندگی را از آن خود کرد و هیچ کس در آن مسیر دست بالاتر از او پیدا نتوانست.

سوال می‌کنم، اولین شهید در کربلا کی بود؟ این را یاد بگیرید، اگر شنیده‌اید فهو المراد، فهو المطلوب، اگر نشنیده‌اید بشنوید، اولین شهید کربلا علی اکبر حسین بود. راهی که حسین انتخاب می‌کند راهی است که اول نفر در آن راه، باید جوان خودش باشد نه جوان مردم. و این است که سیاه و سفید عاشق حسین ابن علی شده است، زن و مرد عاشق حسین ابن علی شده است، چون او در این راه تردید نداشت. اگر در این مسیر تردید می‌داشت از علی اکبرش نمی‌گذشت. و این افتخار حسین است و اقتداء عملی به سیره جدش رسول خدا. دیگر دستی بالاتر از دست حسین در کربلا نیست.

یادی از علی اکبر حسین کنم، هر جوانی که بسوی میدان می‌رفت حسین ابن علی به او اجازه «قولی» می‌داد، مثلاً میگفت بروم عزیزم خدانگهدارت اما، علی اکبر که میدان رفت به او اجازه «فعلی» داد، یعنی همین که اکبر روانه میدان شد. آقا بغلش را باز کرد، علی اکبر را به بغل چسبانید، دارد علی اکبرش را می‌بوسد، فرمود: برو میدان ولی کمی آهسته‌تر برو که من از دنبالت نگاه کنم چون می‌بیند قد و قامت، قد و قامت پیامبر، راه رفتن، راه رفتن پیامبر، ابروها، ابروهای پیامبر، چشمان، چشمان پیامبر، لهجه، لهجه پیامبر، سنجیه و اخلاق، سنجیه و اخلاق پیامبر.

سه جمله امام حسین در قبال علی اکبر گفته که در قبال هیچ کسی نگفته است. جمله اول «حوقله» بود، یعنی زمانیکه علی اکبر می‌رفت، فرمود: لاحول و لاقوه الا بالله العلی العظیم. [گریه حضار]

جمله دیگر آقا این بود، زمانی که علی اکبر به شهادت رسید رو کرده طرف عمر سعد فرمود: عمر سعد! «قطع الله رحمک، کما قطعت رحمی»، خداوند نسلت را قطع کند همان قسم که علی اکبرم را شهید کردی. [گریه حضار]

جمله سوم این بود که این جمله را در کنار هیچ شهیدی نگفته است. آقا به زمان خطاب کرده، فرمود: «علی الدنیا بعدک العفاً» بعد از اکبر خاک به سر دنیا، دیگر حیسن دنیا را نمی‌خواهد.

این سه جمله مخصوص در قبال پسرش علی اکبر. راوی می‌گوید: وقتی آقایم حسین نزدیک جسد علی اکبر رساند از اسب، خودش را به زمین انداخت با دو کنده زانو خزید، خود را به جسد علی اکبر، سر علی اکبر را به زانو گذاشت، دلش آرام نگرفت، سر علی اکبر را بالاتر آورد به سینه چسبانید دلش آرام نگرفت. فوضع خده علی خده، صورت را به صورت علی گذاشت.

او می‌رود دامن کشان، من زهر تنهایی چشان
دیگر مپرس از دل نشان، کز دل نشانم می‌رود
در رفتن جان از بدن گوئید هر نوعی سخن
من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
دعا

جلسه هفتم:

لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (١) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
 مِّن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (٢) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا
 كَفُورًا (٣) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَ أَغْلَالًا وَ سَعِيرًا (٤) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِّن
 كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (٥) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (٦) يُوفُونَ
 بِالَّذَرِّ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (٧) وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ
 يَتِيمًا وَ أَسِيرًا (٨) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِّنْكُمْ جَزَاءً وَ لَّا شُكُورًا (٩) إِنَّا
 نَخَافُ مِّن رَّبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (١٠) ...

امیدوارم با قرآن عظیم الشان و عترت طاهره محشور باشیم
صلواتی در خور شایسته مرحمت فرمائید [صلوات حضار]

در ایام عاشورا بحثی که داشتیم پیرامون بیست و دو آیه از آیات
اول سوره مبارکه هل اتی بود، آیاتی که در شأن اهل بیت عصمت و
طهارت علیهم صلوات الله فرود آمده است، شان نزول را بحث کردیم.
نکته‌های آیات، ظرائف و لطائف عرض شد و نکاتی هم باقی مانده،
امروز گمان کنم فرصت کمی داریم، بنده هم مطالب مختصری عرض
می‌کنم و سپس می‌رویم به استقبال اذان و نماز.

در این سوره موضوع وفای به نذر مطرح شده است که می‌فرماید:
«یوفون بالنذر»، و این نذر، نذری علی ابن ابیطالب، فاطمه زهرا و حسنین
علیهم السلام بود که بحث کردیم. بحث خوف از قیامت مطرح است، که
بحث کردیم، بحث اطعام مطرح است که می‌فرماید: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ
حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، در رابطه سه کلمه یتیم، مسکین و اسیر، یک
روز کامل بحث کردیم و به لطائف آن پی بردیم.

امروز می‌خواهم عرض کنم که پنج قرص نان جوین چطور می‌شود
که مقام ربّ الارباب را به تکان بیاورد و جبرئیل نازل شود و سوره با
این عظمت شود و آنچه از نعم بهشتی است وعده دهد و در پایان هم
بگوید:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا

این نعم بهشتی که همه را نام برده‌اند، پاداش کار شماست و سعی
شما در پیشگاه خالق متعال مشکور است، سعی‌ایی که پیش خداوند
مشکور واقع شده است کاری کوچک نیست.

[مشکوریت بخاطر چیست؟]

این مشکوریت بخاطر خود غذا باشد؟ ابداء، اگر بخاطر خود غذا باشد مردم بذل و بخشش بیشتر از او را در تاریخ کرده و می‌کند، یک آیه‌ام نگرفته است. فکر می‌کنم وجه مشکوریت و اختصاص این نعم به ابرار، و وفا کنندگان به نذر، و اطعام کنندگان طعام، در «کیفیت» و «غایت» کار نهفته باشد. سعی بدون جهت مشکور واقع نمی‌شود، باید در این معنی «کیفیت» به حد اعلی لحاظ شود و «غایت» بی‌نهایت خالص و عالی و متعالی مشاهده شود.

لذا آیه‌ایی می‌فرماید: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ

این «علی حبه»، «کیفیت» را می‌رساند، یعنی اطعام پنج قرص نان کمیت است. کیفیتش «علی حبه» است. و غایتش «لوجه الله»، این اطعام زمانی صورت گرفته است که اشد اشتیاق و نیاز به غذا بوده، آقا، همسر و فرزندان سه روز با آب افطار کردند با آب سحری نوش جان کردند، سه روز روزه گرفتند بعد از سه روز بدنش جداً به آب نیاز داشته، به غذا نیاز داشته، در عین حال اطعام کرده به مسکین، یتیم و اسیر.

به مسکین و یتیم که بهرحال، اما، به اسیر که یا کافر است یا مشرک. آنهم کافر حربی، مشرک نظامی که از مکه کمر به قتل پیامبر بسته، به جنگ رسول الله آمده، به قصد تاراج مدینه آمده، در میدان جنگ اسیر شده، بیاید درب خانه فاطمه، درب خانه علی، درب خانه اهل بیت، در روز سوم اهل بیت به اسیر اطعام کند. این «علی حبه» ارزش کار را بلند می‌برد. اطعام طعام ارزش ندارد، اما «علی حبه» کار را با کیفیت می‌سازد.

کمیت‌ها خیلی مهم نیست، امروزه هم جهان، جهان کیفی شده است، مردم به کیفیت بیشتر می‌اندیشد، سعی می‌کنند هواپیماها از کیفیت عالی برخوردار شوند، کمپیوترها از کیفیت عالی برخوردار شوند، ساختمان‌ها از کیفیت عالی برخوردار شوند، میزان قیمت‌ها با کیفیت مقایسه می‌شود، کمیت خیلی مهم نیست، امروز مردم بسوی کیفیت روی آورده است.

در کار عبادی هم «کیفیت» اصل است و لذا می‌فرماید: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، «علی حبه» کیفیت را می‌رساند.

باید در نظر گرفته شود که اهل بیت با تمام اشتیاقی که به غذا داشت، اسیر را بر خود مقدم کرد، مسکین و یتیم که مسلمانند بهرحال، اما خانواده آنچنان عالی و متعالی و خدایی شده است که حتی نمی‌خواهد اسیری که پیش مسلمان‌ها اسیر شده است و مشرک و ملحد است از درب خانه اهل بیت ناامید خارج شود.

[مقاصد، غایات و اهداف]

چیز دیگری که می‌خواهم عرض کنم از کیفیت هم مهم‌تر است. کیفیت خودش از کمیت مهم‌تر است و آنچه از کیفیت هم به مراتب مهم و مهم‌تر است مسئله «مقاصد»، «غایات» و «اهداف» است. درست است غذا را اهل بیت (ع) دوست داشتند. نیاز به غذا داشتند، تشنگی بیداد کرده بود، از گرسنگی شکم به پشت چسبیده بود، چشم به گودی رفته بود. در حدیث خواندیم که «غارت عیناها» و «قد التصق بطنها بظهرها» اما به چه هدفی؟ به چه غایتی؟ به چه مقصدی این اطعام صورت گرفت؟ آیه بعد به مقصد اشاره میکند، می‌فرماید:

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

به کلمه «انما» توجه باید کرد، انما یکی از ادات حصر است مثل «الا» یعنی؛ منحصرأً، الاً، لابد، فقط، اینها در فارسی ادات حصر است یعنی اطعامی را که ما می‌کنیم، در عین حالیکه سخت به غذا تمایل داریم «لوجه الله» است فقط به خاطر خدا، «لانريد منكم» از شما مسکین، یتیم و اسیر پاداشی طلب نداریم حتی تشکر لفظی هم نمی‌خواهیم. کار ما مقصد ما، هدف ما، «لوجه الله» بوده است. لام، لام، غایت است.

یک قاعده است در اصول و بحث حوزوی، آن قاعده این است: «خذ الغایات و اترك المبادئ» فقط غایات را بگیرید، مقاصد را اخذ کنید، اهداف را بگیرید و مبادی را ترک کنید. مبادی چیست؟ چون در جلسه ما همه شرکت می‌کنند، با سواد، کم سواد، بی‌سواد، محصل، غیر محصل. اصناف و اقشار مختلف مردم، باید مطالب را توضیح بدهیم، مثال عرضه کنیم، که غایات چیست؟ مبادی چیست؟

مثلاً این مدرسه را که می‌سازیم غایتی دارد و مبادی، مبادی‌اش این است که آجر تهیه کنیم، سیخ و سمنت بگیریم و مصالح ساختمانی، این چیزها را تهیه کنیم، در و پنجره نصب کنیم، آجر و سیخ‌ها را بچینیم و استوار کنیم، کار فیزیکی که انجام می‌دهیم از تهداب، مصالح، بنا و کارگر همه‌اش مبادی است، مقدمات است و قاعده این است که «اترك المبادئ» آهن، آجر، سمنت و مصالحی که آوردی، آوردی، مهم نیست، ساختمان ساختی، ساختی، اما، «خذ الغایات»، از این ساختمان چه بهره برداری می‌کنی، در چه راستایی ساختی، به چه هدفی تاسیس کردی، این‌اش مهم است، غایت این ساختمان چه بوده است.

غایت‌اش این بوده که مثلاً در اینجا طلاب علوم حوزوی تحصیل کنند، اهل معارف کسب معرفت کنند، در اینجا «معارف اهل بیت (ع)» و «معارف الهی» و «معارف بشری» با هم آشتی کنند. معارف الهی از طریق معارف

اهلیت برای دستگیری معارف بشری ضرورت است. که در غایت این ساختمان اخذ شده است.

هدف از درست کردن مسجد این است که مردم خدا را عبادت کند، سر به پیشگاه عظمت او خم کند، مارکت به این هدف درست شده است که مردم در آن به خرید و فروش بپردازند، کالا مبادله نمایند. تا نیازمندیهای زندگی اش را مرتفع کند، هدف از ساختن کلینیک این است که مردم در آنجا مشکلات صحتی خود را حل کنند غایات واقعا مهم است.

هدف از ساختن کلینیک، مسجد، سرک، شفاخانه، نوشتن کتاب و امثال این ها به ملاک اهداف و غایات تمایز می یابد. با این سنگ و چوب یکی میشود مسجد و مدرسه، و به اندازه ای تقدس پیدا میکند که سنگ او بوسیدنی می شود، خشت او بوسیدنی می شود. حتی اگر این سنگ و خشت را از مسجد جدا کنند باز هم احترام دارد. و اگر این مواد سنگ و چوب میشود کلینیک، اکثر مردم مراجعه می کند اما بوسه نمی کند این مکان تقدس پیدا نمی کند.

چه فرق کرد؟ مواد همان مواد، یکی در نهایت تقدس مسجد الحرام می شود که حتی جنوب و حائض حق عبور را ندارد، دیگری مسجد ما و شما می شود که جنوب حق عبور را دارد ولی حق نشستن ندارد. دیگری بیت المقدس می شود. دیگری مدینه میشود.

اگر کلینیک را کسی نجس کند تطهیر او واجب، و تنجیس او حرام نیست. مارکت را کسی نجس کند کار حرام نکرده است، تطهیرش هم که واجب نیست. ولی مسجد تطهیرش واجب و تنجیس آن حرام است، چرا این تفاوتها پیش آمده؟ چون «غایت» متفاوت است، مبادی متفاوت

نیست. خشت، سنگ، آهن همه مبادی هیچ تفاوتی ندارند، سنگ در همه جا سنگ است، چوب در همه جا چوب است، اما یکی با آن قداست و دیگری با آن افتادگی چون غایات متفاوت است. یکی بیت المقدس می شود، مدینه مسجد رسول الله می شود. دیگری پل و کلینیک می شود و چقدر تفاوت احکام پیدا می کند.

پس مقدمات و مبادی مهم نیست، منظور اهداف است به چه هدف کاری انجام می دهی این مهم است، باید اهداف را دریابیم و مقاصد را پیدا کنیم. آقای وکیل می شود یا می خواهد وکیل شود، یکی به هدف عالی و متعالی خدمت برای مردم و ارزشهای دینی، جهشش برای مردم و ارزشها، دیگری برای تجارت و تلاش برای حمایت از مرکز تجاری اش یعنی می خواهد با وکالت خود تجارتي را احیا کند که او را از بقالی به سوپر مغازه ارتقا دهد، این هم وکیل شده، آن هم وکیل شده، اما، غایات متفاوت است، مقصد فرق می کند. این هم رئیس جمهور شده، آن هم رئیس جمهور شده، یکی فقط بخاطر اینکه بتواند خود را در حلقه تجاری جهان وصل کند دیگری به این منظور که وضع جامعه را بهتر کند. خدمات و رفاه را گسترش دهد. دلش برای مردم می تپد. پس «خذ الغایات»، اهداف را بررسی کنید، به چه هدف و «اترك المبادی»، مبدا مهم نیست.

با این دو مثال شاید توانسته باشم این که پنج قرص نان جو تهیه شده و انفاق شده در رابطه با این پنج قرص نان جو بیست و دو آیه نازل شده است، فقط بخاطر یک حرف و یک کلمه «لوجه الله» ما فقط برای خدا اطعام کردیم، این لوجه الله کار را برده بالا، مبادی مهم نیست، حالا جو بوده، گندم بوده، لباس باشد، غذا باشد، مبادی کارش تمام، اما غایات را اخذ کنید، «لوجه الله»

وجه الله هم لفظش منظور نیست در آیه، اینها الفاظ کنائی است، بعضی الفاظ قرآن لفظش عام است، معنی اش خاص، بعضی الفاظ، لفظش خاص است، معنی آن عام. بعضی آیات ناسخ است، بعضی دیگر منسوخ، بعضی اش محکم است، بعضی اش متشابه، بعضی اش مطلق است، بعضی اش مقید، بعضی اش مجمل است، بعضی اش مبین، بعضی اش ظاهر، بعضی اش مضمّر و هكذا. در این جا وجه الله ظاهرش منظور نیست، این از جمله الفاظ کنائی است.

الفاظ کنائی مثل «یمین الله» که در آیه حجر الاسود دست راست خدا خوانده شده، و دست راست خدا در مکه است، خدا که اصلاً دست ندارد. لفظ کنایی دیگر «عین الله» خدا که چشم ندارد. «وجه الله» خدا که صورت ندارد. خداوند که جسم نیست. این وجه به معنی صورت، معنی ظاهرش است، معنی لفظی اش است. وجه یعنی صورت، خوب در اینجا چون خدا جسم نیست این وجه به معنی خودش نیست به معنی کنائی اش است. چنانچه «ید» به معنی خودش نیست، ید به معنی قدرت، «یدالله فوق ایدیهم» یعنی قدرت خدا فوق قدرت شماست. یدالله، وجه الله، یمین الله، همه به معنی کنائی خودش به کار رفته است. در این مثال یدالله فوق ایدیهم، ید یعنی دست، به معنی خودش نیست، بلکه به معنی کنائی اش استعمال شده است. دست راست هم به معنی خودش و معنی اصلی اش استعمال نشده است. معنی ید و دست راست کنایه از قدرت است، چون خود دست سம்பول قدرت است. میگوئیم دستت درد نکند، یعنی قدرتت نشکند، دستت بشکند یعنی قدرتت بشکند.

[وجه الله، جمله کنایی]

«وجه الله» هم لفظی است که منظور و معنایش کنایی است. کنایه از ذات خداوند، وجه الله یعنی ذات الله، ذات الله می شود صفت ذاتی مثل: علم،

حیات، قدرت اینها صفات ذاتی است. ذات الله هم این ذاتی که ما داریم، پشت و کمر و استخوان این نیست. یعنی جوهر الهی، اصل خود «وجود» نه موجود، یعنی این خانواده اطعام کرده «لوجه الله» به خاطر ذات الله.

ذات الله چیست؟ آدم به نیتش استوار است. از باب مثال عرض می‌کنم آدم به فکرش استوار است. فکر را، اراده را، از آدم برداری می‌شود هیچ، انسان منهای اندیشه، و منهای اراده، میشود هیچ و پوچ. پس انسان اراده‌اش مهم است. جوهر آدمیت، نه دست، پا، چشم، گوش، رگ و استخوان. عقلش، اندیشه‌اش، جوهر آدمیت است.

در ذات الله آنچه مهم است «رضایت الله» مهم است. رضایت الله خشنودی خدا، خرسندی خدا، یعنی رضوان الله، وجه الله می‌رساند به ذات الله. ذات الله می‌خورد به رضوان الله. این رضوان الله است که ارزش دارد. برای این عمل، بیست و دو آیه نازل شده است، به خاطریکه این طعام و این عمل بسیار کوچک می‌رسد به آن حد از عظمت که بیست و دو آیه در شأن اهل بیت به خاطر این اطعام نازل می‌شود.

به تعبیر دیگر مطعم کیست؟ علی، فاطمه، حسن و حسین. اینان کسانی هستند که خودشان را فانی کرده‌اند در وجه الله. لذا شده وجه الله، چیزی که فانی شد در چیزی، حکم فانی از او سلب می‌شود. بعد حکم مفنی فیه، رویش حمل می‌شود. فاطمه، دیگر فاطمه نیست. علی، دیگر علی نیست. بلی هیکل هیکل خارجی است، جسم جسم انسانی است. اما، به لحاظ هدف، به لحاظ نیت، به لحاظ مقصد، خالص شده، ناب شده، ذلال شده، فانی شده در تمام زندگی‌اش آنچه می‌خواهد خداست، در هنگام خوردنش خداست. در خوابیدنش خداست. در راه رفتنش خداست. در جنگش خداست. در صلحش خداست. هر سو می‌رود رضای خداوند را می‌جوید، فانی که پیدا میکند حکم مفنی فیه را به چه معنی؟

ببینید! مواد ناخالص تبدیل می‌شود به نفت، مواد ناخالص فرض کنید گل است، خاک است، هرچه است تفاله‌های مختلف آمد سنگ شد، آنوقت حکم سنگ را دارد. سنگ جامد است ولی وقتیکه شد نفت حکم نفت را پیدا می‌کند، یعنی نفت مایع است، بعد این که ما او را به آتش تبدیل میکنیم، حکم آتش را پیدا می‌کند. آتش سوزاننده است، آتش نور دهنده است. آتش تولید انرژی می‌کند. بنزین یا بطول وقتی سوخت، حکم انرژی را پیدا می‌کند. انرژی حکم خودش را دارد.

زمانیکه این مواد خام تبدیل میشود به نفت، تیل ناخالص‌اش دیزل، خالص‌ترش پترول، باز خالص‌ترش برای هواپیماها، خالص‌ترش هم بکنید، به حدی خالص می‌شود که نیاز به کبریت زدن نیست، تا آتش را از دور نزدیک کنی، منفجر می‌شود. مشتعل می‌شود، هرچه خالص شد مشتعل‌تر می‌شود. تبدیل می‌شود به نور. تیل تا زمانی که آتش نشده بود حکم تیل را داشت. بعد حکم آتش را پیدا می‌کند، می‌شود آتش، تیل نمی‌سوختاند اما آتش می‌سوزاند. تیل نور نداشت، حالا نور دارد.

[فانی حکم مفنی فیه پیدا می‌کند]

آدم وقتی خدائی شد یعنی فانی فی الله، فانی در وجه الله به خاطر رضوان الله، دیگر حکم مفنی فیه را پیدا می‌کند. این جاست که دیگر می‌شود خدایی، فرقی نمی‌کند مسکین در خانه‌اش بیاید، یتیم در خانه‌اش بیاید، اسیر بیاید. حتی دشمن علی ابن ابیطالب در میدان جنگ، در چکاچک شمشیرها، اگر شمشیرش را طلب کند میدهد به او، اخلاقش این طوری میشود. ذاتش می‌شود سخاوت، ذاتش می‌شود علم، ذاتش می‌شود حیات، ذاتش می‌شود ارزش‌ها. بارها خودش گفت: اگر در میدان جنگ کسی از من شمشیرم را طلب کند برایش می‌دهم. این خاندان شده اینطوری:

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا، اینها فقط به خاطر خداوند کار را انجام می دادند.

پس بیائید ما و شما نیز کارها را مطابق کارهای این خاندان انجام دهیم تا اینکه مقدمات به نتایج منتج شود. کار که به خاطر خدا بود، خدا پشتیبانش است. خداوند میفرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبِّيَّ وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ ...» خدا ربا را نابود می کند، یعنی بنای خدا بر این است که ربا را نابود کند. بخواهید سود بخورید، بنای خدا بر این است که نابودش کند.

اما، «و یربى الصدقات ...» صدقات را خدا پرورش می دهد. یک کار بسیار اندک و ناچیز را بخاطر خدا خالصانه انجام دهید ولو برای یک دانشجو یک خودکار داده ای، صد افغانی کمک تحصیلی برایش داده ای، همین کار کوچک را، خدا گسترش می دهد، تربیتش می کند.

همین اطعام علی و فاطمه را خداوند این قدر گسترش داده است. خداوند گویا فرمود؛ شما به خاطر من کتمان کردید، من این کار را در جهان منتشر می کنم که ای مردم! بدانید علی و فاطمه بخاطر من اطعام کرده است. خداوند هم آشکار کرد و عالم و عالمیان تا قیامت خواهند دانست که:

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

خداوند گفته؛ فاطمه و علی اگرچه لساناً به مسکین، یتیم و اسیر چیزی نگفته که مثلاً ما از شما تشکر و پاداشی طلب نداریم، لکن خداوند باطن خاموش آنان را افشاء می کند و همه عالم را از نیت آنها باخبر ساخت. حالا همه عالم از فضیلت علی باخبر شده است. در حالیکه در آن شب جز خدا و خانه علی و فاطمه کسی نبود، زمانیکه آن نان را به مسکین و

یتیم و اسیر داد. کسی از نیت آنها آگاه نبود. ولی خدا خواست جهانی اش کند، جهانی اش هم کرد.

[قصه فانی فی الله در کربلا]

همین داستان در قصه کربلا است. حسین(ع) فانی در وجه الله شده است. دیگر حکم فانی از حسین سلب شده است که حکم مفنی فیه را پیدا کرده است. آن روز حسین ابن علی(ع) کاری کرد در کربلا که کارش به خاطر خدا بود. هزار و چند سال می گذرد محبت آقا از دل مردم زائل نمی شود.

ده روز در کابل می بینید که حسین حکومت دارد، ساز و موسیقی را نمی شنوی، هر سو بروی، سفره آقا پهن است، چای است، شربت است، خدمت است. هر سو بروی مهمان حسینی! همه مهمان حسین هستند نمی گویند تو که هستی؟ میگوید بنوش بنام حسین، شما بچه های حسینی و شیعه که می روید در دهمزنگ ایستگاه صلواتی باز می کنید. در کوتاه سنگی، کجا و کجا، از صبح تا شب سفره حسین را پهن می کنید و نمی گویند تو تاجیکی ننوش، تو ازبکی ننوش، تو پشتونی ننوش، تو گنهاری، نه، بنوشید بنام حسین که در مکتب حسین این بحث ها مطرح نیست.

امشب دعوت بودم دارالامان از کمپنی رفتم از راه چوک کمپنی تا کوتاه سنگی، از آنجا رفتم دهمزنگ، در هر مسیر دیدم که بالای هر پایه برق، پرچمی نصب شده است بنام «یا حسین»، با خود گفتم این چه عشقی است. آیا لباس حسین ابریشم بود؟ نه، لباسی بود که مادرش بافته بود. آیا زین اسبش طلا بود؟ نه، خیمه اش ابریشم بود؟ نه، شمشیرش نقره بود؟ نه، اما، کارش به خاطر خدا بود که امروز حسینی

شده‌ای، آدم وقتی شد حسینی، نمی‌گویند؛ تو کیستی؟ که به دروازه حسین آمدی، هرکه به دروازه خانه حسین وارد شود از خانه حسین ناامید نمی‌رود [گریه حضار]

عرض می‌کنم ای کسانی که حاجت دارید، مشکل دارید، از ما التماس دعا دارید. اگر می‌خواهید حاجت بگیرید، عرض می‌کنم. ما که یک عمر یا حسین گفتیم امروز درب خانه تو آمدیم، مریض داریم، خانه‌ی ما اولاد نمی‌شود. مسافر داریم، اعتماد داریم، آیا از همت حسین است که بگوید برو خدا حافظ؟! نه، چنین نخواهد بود، شیعیان حسین، در روز عاشورا، هندوها را، اروپائی را، آمریکائی را شیر می‌دهد، شربت می‌دهد، آیا حسین به ما شربت نخواهد داد؟! [گریه حضار] این است خانه حسین.

[مصیبت و داع]

یادی از حسین هم بکنم، عزیزم فرمود سخت‌ترین مصیبت، مصیبت و داع حسین است. واقعا سخت است در عرب رسم است می‌گویند: السلام علیک یا السلام علیکم، اما اگر بخواهند و داع کنند برعکس می‌کنند علیک را مقدم می‌کنند، سلام را موخر.

همین که حسین صدا کرد: علیکن منی السلام، همه‌ی اهل بیت فهمیدند که این آخرین خدا حافظی حسین است. دیگر شما صدای حسین را نمی‌شنوید، بیایید با حسین خدا حافظی کنید، زن‌ها ریختند شصت و شش زن دور اسب حسین را حلقه زدند، دو نفر از ملاقات با حسین محروم شدند:

یکی دخترش سکینه، به خاطر ضعف و ناتوانی از چپ و راست به حسین میل کرد نرسید چون زن‌های بزرگ رفته بودند، دست حسین را

بوسه میکردند، بعضی رکاب اسب حسین را، بعضی ها یال اسب حسین را، اما این دختر چون کوچک بود از هر طرف به حسین میل کرد نرسید. ناامید شد رفت کنار خیمه نشست.

خدایا! من نازدانه دختر حسینم، چطور می‌شود با حسین وداع نتوانم، در ذهنش آمد اکبر از این راه رفت، قاسم از این راه رفت، شاید حسین هم از همین راه میدان برود. رفت کنار راه نشست، دست‌های کوچک را به دعا برداشت، خدایا! حسین را از این راه بیاور که من هم خداحافظی کنم، من از ناتوانی نتوانستم با حسین خداحافظی کنم، وقتی حسین با اسبش آمد، دختر دوید پای اسب حسین را گرفت. [گریه حضار] از اسب پائین بیا، تا با تو خوب خداحافظی کنم.

یک نفر دیگر هم نتوانست خداحافظی کند. که از باب حیا بود، نه از باب ضعف و ناتوانی، آن شخص همسر حسین ابن علی یعنی رباب مادر علی اصغر بود چون حیا داشت، شرم کرد که برود دست حسین را ببوسد، حسین را ببوسد. چون حیا داشت رفته بود کنار خیمه گریه می‌کرد، اشک می‌ریخت خدایا همه با حسین خداحافظی کردند، اما من با حسین خداحافظی نتوانستم. [گریه حضار] این عقده به دل رباب ماند و ماند. کجا عقده‌ی رباب خالی شد، زمانی که دید سر حسین داخل تشت طلا است، رباب دوید سر حسین را از داخل تشت به بغل گرفت، سر را بوسید، زینب صدا کرد رباب چه کار کردی؟! جلوی چشم این همه نامحرمان سر حسین را گرفتی، رباب صدا زد! در کربلا نتوانستم با حسین خداحافظی کنم، امروز می‌خواهم با حسین خداحافظی کنم. تا حسین زنده بود حیا اجازه نمیداد بروم پیشانی حسین را بوسه کنم. خداحافظی رباب در شام صورت گرفت.

السلام علی الخدّ التریب، سلام بر صورت خاک آلودت حسین،

السلام علی الشَّیْب الخضیب، سلام بر محاسن از خون خضاب
شدهات حسین!

دعا

جلسه هشتم:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان
الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين،
خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و
العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و
على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقيّة الله فى
الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله
الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا
كَفُورًا (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَّ أَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَّ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَّ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَّ
يَتِيمًا وَّ أَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّ لَّا شُكُورًا (۹) إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۰) ...

امیدوارم با قرآن و عترت محشور باشیم صلوات زنده‌ای‌ی مرحمت
بفرمائید [صلوات حضار]

برای شادی ارواح طیبه شهدای کربلا، در رأس، آقا حسین ابن
علی(ع) و شادی ارواح شهدای دیروز^۱ و شفای مجروحان دیروز و
صبر و بردباری برای بازماندگان شهدا، صلوات دیگری را ختم بفرمائید
[صلوات حضار]

از خداوند می‌خواهم که به عظمت عاشورا و خون‌های پاک به ناحق
ریخته شده اهل‌بیت در سرزمین تف، کسانی که در قبال عاشورا و
عاشورائیان اعمال کینه می‌کنند و عاشوراییان را به جرم محبت این
خاندان به خاک و خون می‌کشاند، اینها را از ریشه بخشکاند صلواتی
ختم بفرمائید [صلوات حضار]

در رابطه با بحث سوره مبارکه هل اتی که منظورم آشنایی دادن شما
عزیزان و سروران است با آیات قرآنی، مخصوصاً آیاتی که در شأن
اهلبیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله نازل شده است. در این دهه
عاشورا بحث‌هایی داشتیم و عرض کردم که شما به این کتاب آسمانی،
به این قرآن تابنده و درخشنده و راهگشا و روح بخش از طریق اهل‌بیت
وارد شوید.

مفسران واقعی اهل‌بیت‌اند. حمله قرآن اهل‌بیت است، از دیگر دروازه‌ها
بخواهیم وارد شویم به شهر علم قرآن نمی‌توانیم نائل بیائیم. خدا را
شاکریم که در این مسیر درب خانه اهل‌بیت را پیدا کردیم که اینها «باب

۱- در عاشورای سال ۱۳۹۰ ه.ش به دسته‌های عزادار در ابوالفضل کابل حمله صورت گرفت که در
نتیجه دهها عزادار کشته و مجروح گردید و دولت بهمان مناسبت جاده‌ایی را به نام شهدای سال ۹۰
رسماً نام‌گذاری نمود.

الله» هستند، یعنی درب کلمات وحی الهی و بحمد الله غنای فکری که جامعه شما دارد، دیگران ندارند.

آنچه عرض میکنم از باب تعارف نیست که بخواهم دل شما را خوش کنم و عاری از واقعیت باشد. نه، واقعیت اینچنین است. این غنا و توانمندی و این زلالیت و خالصیتی که اسلام و اسلامیت شما دارد معلول و مرهون هدایت بزرگان ما بوده است. که ما را به راههای درست راهنمایی کرده‌اند. آدرس داده‌اند خانه‌ی امام الصادق را، امام باقر را، حسین را، علی و فاطمه را، که بر همه‌شان درود خدا باد. و این آدرس‌ها، آدرس‌های بسیار درست بوده است. اینها سبب شد که ما با تلاش‌های اندک و ناچیز به مقاصد بس بلندی دست پیدا کنیم، چون راه مستقیم، راه کوتاه است. راه کوتاه زحمت کمتر می‌خواهد. آدم زود به مقصد می‌رسد، راه طولانی معلوم است که زمان بیشتری می‌برد، آدم راه برود راه آخر هم ببیند که راه را گم کرده، یکی از فائده‌های صراط مستقیم و راه خدا این است که نزدیک است. و نزدیک‌ترین راه به مفاهیم عالی قرآنی راه اهل بیت است.

در سوره‌ایی، در آیه‌ایی که اهل بیت لب به سخن باز می‌کند، اصل منظور قرآن را، مقصد آیه را با یک کلمه روشن بدست ما می‌دهد. ما مجبور نیستیم که از پشت سر بخواهیم غذا بخوریم، جامعه اسلامی اکثراً اکل از قفا کرده است. از جلو صورتشان غذا نخوردند در حالیکه کوتاه‌ترین راه، مستقیم‌ترین و طبیعی‌ترین راه است. کسانی که در خانه کعب الاحبار رهنمایی کردند، گفتند از آن خانه علم یاد بگیرید، در خانه عبدالله سلام، در خانه علمای یهود، گفتند قرآن را از اینها یاد بگیرید، این آدرس، آدرس خیلی اشتباهی است.

و بحمد الله توانستیم امسال، پارسال، سال‌ها گذشته حداقل شمه‌هایی و لو کوچک از اصالت این راه و استقامت این راه به شما نشان بدهیم. و شما دیدید که دیگران چه قسم آیه را تفسیر می‌کند، اهل بیت چه قسم تفسیر میکند. در سوره هل اتی هم دیدید، ایراداتی که وارد کردند بسیار بی‌بنیان و بی‌اساس و واهی بود. کسی که به الفبای تفسیر آشنا باشد چنین اشکالی وارد نمی‌کند چه رسد از فحول، چه رسد از اعلام، چه رسد از آنهاییکه ادعای کلان دارند، که بلی ما عالمیم. یک اشکال را امروز می‌خواهم جواب بدهم. کوتاه و مختصر بعد انشاء الله برویم بسوی اذان و نماز.

[ایراد فخر رازی]

تفسیر فخر رازی را خدمت شما آوردم، در این تفسیر اشکالی که فخر رازی می‌کند. متن عبارت را می‌خوانم، می‌خواهم برایش جواب ارائه دهم، این طور نیست که خدای ناخواسته ما به یک عالم شیعه و یا سنی اتهام ببندیم العیاذ بالله، متن کلماتش را می‌خوانیم و توضیح می‌دهیم. ترجمه می‌کنیم که حتی بازاری‌های ما هم بفهمد که قضیه چیست؟ صلوات ختم بفرمائید [صلوات حضار]

اشکالی که ایشان می‌کند، هدف از اشکال بیان نکرده، اما مقصدشان در واقع این است که می‌خواهد شأن نزول را زیر سوال ببرد و بخواهد بگوید که؛ خوب یک سوره است مثل دیگر سوره‌ها، آیاتی است مثل دیگر آیات، شامل همه است. منقبت و مزیت برای اهل بیت نیست. می‌خواهد برجستگی علی، فاطمه و حسنین را زیر سوال ببرد. هدف این است.

در این جا می‌آید روی کلمه «ابرار» مانور می‌دهد:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا

این آیه پنجم است که واژه ابرار آمده است. از شاخه شکور، یعنی ابرار و نیکان کسانی هستند که از ظرف‌های عطرآگین می‌نوشند، وفای به نذر می‌کنند، اطعام طعام می‌کنند، به خاطر خدا اطعام میکنند، تا آیه بیست و دوم تا آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا، آمده می‌خواهد ابرار را، معنی بکند. هدفش اینطور نیست که این کلمه‌ی قرآنی را روشن کند تا همه بفهمد، هدفش فهماندن نیست. هدف این نیست که یک اجمال را برطرف کند، یک غموض را برطرف کند، تا کسی که نفهمیده، چیزی بفهمد. اصلاً تدریس برای این است. منبر رفتن برای این است. چیزی را که شاگرد نمی‌داند، می‌خواهد بداند. اما، ایشان به این منظور صحبت نمی‌کند، می‌خواهد در پوشش این بحث‌ها و این کلمات مطلبی که خودش می‌خواهد آن مطلب را اثبات کند.

ایشان چیزهایی نوشته می‌کند که یکروز عرض کردم که آدم از بازاری‌ها، عوام الناس، قصاب، نانوا، گلایه نمی‌کند، خوب عوام حرف می‌زند بدون تحقیق، بدون بررسی، از علما واقعا گلایه‌مند میشود. آن هم علمایی که در تفسیر اقدام میکنند. این یک کار مقدس است، بخواهیم یک بحث فیزیک را وارونه مطرح کنیم به دین بر نمی‌خورد، یک معادله ریاضی را واژگون مطرح کنیم به دین برخورد ندارد، اما، در بحث قرآن و تفسیر که ارتباط دارد با مرکز وحی، کار قرآن عظیم الشان، کاری نیست که آدم با قرآن و با کلمات قرآن و حروف بازی کند. طوری آدرس می‌دهد که آدم، راه را گم کند. راه را کج نشان دادن، آدم را به خلاف انداختن است.

متن عبارت فخررازی اینست: «و هذه صيغه جمع»، یعنی کلمه ابرار صیغه جمع است، جمع بر، خیلی خوب ما هم قبول داریم که ابرار جمع است، کسی انکار نمی‌کند که جمع نیست، منظور آقا چیست؟ می‌نویسد: «تتناول جميع الشاكرين و الابرار» شامل کل شاكرين و ابرار می‌شود. «و مثل هذا»، مثل کلمه ابرار که جمع است و شامل همه می‌شود. «لا يمكن تخصيصه بالشخص الواحد»، امکان ندارد اختصاص بدھیم به شخص واحد، این شخص واحد کیست؟ خوب علی ابن ابیطالب است دیگر، چرا؟ «لانّ نظم السوره من اولها الى هذا الموضوع»، می‌گوید: چون نظم سوره از اول تا این جا، «يقتضى ان يكون هذا بياناً» نظم سوره از اولش تا اینجا اقتضاء می‌کند که این کلمه ابرار بیان باشد. «لحال من كان من الابرار و المطيعين»، برای حال کسی که از ابرار و مطيعين باشد.

می‌گوید: این آیات بیان حال ابرار را می‌کند، بلی، درست است ابرار وفای به نذر می‌کنند، اطعام طعام می‌کنند، از خدای‌شان می‌ترسند، از قیامت می‌ترسند، ما منکر نیستیم که این بیان حال ابرار نیست. و کسی نمی‌تواند انکار کند که این طور نیست.

بعد می‌گوید: «فلو جعلناه مختصاً بشخص واحد»، اگر قرار بدھیم این را مختص به یک شخص، منظورش علی ابن ابیطالب است، «فسد نظم السوره» نظم سوره به هم می‌خورد.

ببینید! که از این قلم چه می‌بارد؟ و چه می‌خواهد بگوید؟ ابرار شامل هر شاكر و هر مطيع و شامل همه نيكو كاران است، خواهيم بگوئيم علی است، یا بگوئيم فاطمه و حسنین است، می‌گویند نظم سوره به هم می‌خورد، لذا امکان ندارد اختصاص این سوره به علی (ع) و به شخص واحد، اشکال اولش این است.

«و الثانی: ان الموصوفین بهذه الصفات» کسانی که به این صفات توصیف شدند، مثلاً شرب می‌کنند از ظرف‌های عطرآگین، وفای به نذر می‌کند، اطعام طعام می‌کنند، خوف از قیامت و خدا دارند، به مسکین، یتیم و اسیر اطعام میکنند، «لامذکورون بصیغه الجمع کقوله ان الابرار یشربون» ابرار می‌نوشند

«و یوفون بالنذر» وفای به نذر می‌کنند،

«و یخافون و یطعمون» خوف از قیامت دارند، اطعام می‌کند،

«و هكذا الی آخر الآیات، فتخصیصه بجمع معینین خلاف الظاهر» تا آخر بیست و دو آیه، پس در نتیجه صفات را به یک جمع معین، این جمع معین کیست؟ یعنی فاطمه، علی، حسن و حسین اختصاص بدهیم، خلاف ظاهر آیات است.

از یک طرف می‌داند که قضیه خیلی محکم است. چون می‌داند که اطعام مال علی است، مسکین درب خانه علی بوده، یتیم و اسیر درب خانه علی آمده، وفای به نذر، نذر فاطمه و علی بوده، حتی پیامبر نذر نکرده است تا چه رسد به سایر اصحاب، از یک طرف نمی‌تواند قضیه را انکار کنند، از درونش حرکت می‌کنند که قضیه با این بزرگی را نمی‌شود انکار کرد.

می‌گوید: «و لاینکر دخول علی ابن ابیطالب فیه» انکار نمی‌شود که علی ابن ابیطالب داخل این آیه نیست. خوب همین که علی (ع) را خارج نکردی، خانه‌ات آباد. اگر می‌گفتی که علی هیچ داخل در این آیه نیست ما که زور نداشتیم. می‌گوید انکار نمی‌شود، بلکه علی داخل است. «ولکنه ایضا داخل فی جمیع الآیات الدالة علی شرح احوال المطیعین» لکن، علی داخل است در شأن احوال همه مطیعین، یعنی هر جا مسئله اطاعت مطرح است

علی داخل است. ما هم می‌گوئیم که بلی، مگر در «یاایّها المومنون» و «یاایّها المسلمون» ما و شما داخل نیستیم؟ که هستیم.

می‌نویسد: «فکما انّه داخل فیها فکذا غیره»، همان طور که علی داخل در آیه است، غیرش هم داخل است. «من اتقیاء الصحابه» از صحابه‌های متقی، باز هم خانه‌اش آباد نگفته است مطلق صحابه، تا ولید و مروان را هم شامل می‌شد («والتابعین داخل فیها» تابعین هم داخل‌اند. تابعین به کسی گفته میشود که در زمان پیامبر نبودند و در زمان صحابه بودند، یعنی زمان پیامبر را درک نکرده بودند، فقط زمان صحابه را درک کرده بودند. هنگامی که صحابه داخل است، تابعین داخل است.

می‌گوید: «فحینئذ لایبقی للتخصیص معنی البتّه» پس در این هنگام برای تخصیص معنی باقی نمی‌ماند، البتّه، یعنی قطعاً و یقیناً، تخصیص اصلاً معنی ندارد که بگوئیم این سوره در شأن علی ابن ابیطالب است.

هم میدانند که ما در مقابل آفتاب ایستاده‌ایم. در مقابل روز می‌خواهیم، روز را انکار کنیم. انکارش خیلی مشکل است بعد می‌گوید: اللّهم الا ان یقال» بار خدایا! حضرت استاد آیت الله العظمی علوی دام ظلّه می‌فرمود: که اللهم دست به ریش کشیدن است. مگر اینکه این طور گفته شود، «السوره نزلت عند طاعه مخصوصه عنه» که سوره در موقع انجام یک طاعت مخصوص نازل شده است.

خوب، سوره نازل شده، در قبال یک طاعت مخصوص از علی ابن ابیطالب این مشخص است که اطعام را، علی کرده، وفای به نذر را علی کرده، پس سوره نازل شده است در موقع طاعت مخصوص از علی ابن ابیطالب(ع)، یک قدم این طرف‌تر به جاده آمد باز هم دوباره برمی‌گردد و

می‌گوید: «ولکنه قد ثبت فی اصول اللفقه» در اصول فقه ثابت شده است
 «ان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب»^۱

ملاک و عبرت عموم لفظ است، نه خصوص سبب، دیگر بحث را تمام کرده است. ملاک عموم لفظ است؛ یعنی ابرار لفظش عام است، ملاک، عموم لفظ است. نه خصوص سبب. سوره برای سبب خاص نازل شده است، اگر نذر علی و فاطمه و اطعامش نبود آیه نازل نمی‌شد. یعنی اگر مسئله اطعام، مسکین، یتیم و اسیر نبود آیه نازل نمی‌شد، اما ملاک، می‌گوید عموم لفظ است. یعنی ابرار عام است، نه خصوص سبب که سبب نزول آیات کار اهلبیت (ع) بوده است.

[پاسخ به ایراد فخر رازی]

اولاً: عرض می‌کنیم که عموم لفظه را دال می‌گیرید بر نفی شأن نزول و نفی تخصیص. می‌گوئید؛ که تخصیص ممکن نیست، درحالیکه هیچ جا این کار را علما نکردند شما هم در سایر جاها این کار را نکردید، فقط اینجا آمدید و می‌گوئید که ملاک عموم لفظ است. از اول قرآن تا این جا و تا حالا این حرف را نگفتید. فقط در اینجا، جایی که پای اهلبیت مطرح است این حرف را می‌گوئید. اگر ملاک عموم لفظ است همه جا است. اگر نیست این جا هم نیست. این یک موضوع.

ثانیاً: اصل قضیه را همه‌تان قبول دارید، ما می‌گوئیم که خیلی خوب، شأن نزول اصلاً و ابداً منافات ندارد با عموم لفظ. شأن نزول آیه، خاص است. مفهومش عام. بلی، ابرار، یطعمون، یوفون، عام‌اند. قرآن همیشه سخن را عام مطرح می‌کند، کلمات را عام مطرح می‌کند. ما مخالف مفهوم

۱- تفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۲۱۶، چاپ بیروت، طبع دوم، سال ۱۴۲۵ ه.ق - ۲۰۰۴ م

آیات نیستیم. مفسرین مفهوم و ملاک عام را دالّ بر نفی شأن نزول نمی‌گیرند، می‌گویند عموم لفظ منافی شأن نزول نیست. منافی خصوصیت سبب نیست.

عرض ما به آقای فخر رازی این است، آقای فخر رازی! نمی‌شود عموم لفظ را دلیل قرار بدهی بر نفی تخصیص بلکه تخصیص سبب هیچ منافات ندارد با عموم آیات، لحن قرآن همیشه عام است. نزولش خاص، نزول که نمی‌شود عام باشد، آیات در بیست و سه سال نازل شده است. مثلاً: در این ماه بوده، ماه بعد نبوده، این هفته بوده هفته بعد نبوده، این واقعه بوده، واقعه بعد نبوده، نزول که همیشه خاص است، اینطور نبوده که کل قرآن در ظرف یک روز و یک دفعه خوانده شده باشد، اگرچه نزول دفعی قرآن بر قلب پیامبر در شب قدر گفته شده است. لکن نزول تدریجی قرآن در ۲۳ سال بوده است.

بخواهیم مفاهیم آیات را بررسی کنیم، مفاهیم آیات عام است پس این طور نمی‌شود که شأن نزول را کاملاً محو کنیم، پس گفته نمی‌توانیم و باید نگوئیم آیات چون لفظش عام است جائز نیست تخصیص بدهیم، در حالیکه شما جاهای دیگر این کار را نمی‌کنید فقط آمدید در جایی که پای علی مطرح می‌شود، پای نذر فاطمه، حسن و حسین این بحث را مطرح می‌کنید. بدون شک این واقعه یک واقعه خارجی بوده، یک واقعه ذهنی نبوده، اطعام طعام بر کل اصحاب معلوم بوده که مال علی و فاطمه و حسن و حسین بوده، نذر مال علی و فاطمه بوده، مسکین درب خانه اینها آمده، نمی‌شود انکار کرد فضیلت و منقبت علی و فاطمه را، می‌گوئیم که شأن نزول آیه خاص است و مفهوم آیه عام. سوره درباره اهل بیت نازل شده است.

بحث امروزم تمام، بحمد الله توانستم عبارت این آقا را بخوانم که از اعلم علمای تفسیر در جامعه اهل سنت است. باز هم ما از ایشان گلایه نمی‌کنیم حداقل گفتند که علی ابن ابیطالب داخل است. اما از اعمال حگام جهان اسلام جدا گلایه‌مندیم و از گلایه هم بالاتر که ما اظهار نفرین می‌کنیم.

شما آمدید شهید کردید خود آقا را، خیمه‌گاهش را آتش زدید، لباس بدنش را بردید، ناخنش را قطع کردید، اهل بیتش را اسیر کردید، مگر در کوفه علی نبود؟ حسن و حسین نبودند؟ مگر در کوفه شما از زبان دختر بزرگ علی، درس تفسیر را نگرفتید؟ مگر شما مدت پنج سال تحت حکومت علی (ع) نبودید؟ نمی‌دانم انسان‌ها چگونه می‌شود که منقلب می‌شود، انسانیت خود را فراموش میکند. می‌شود عین درنده «بل هم اضل» از درنده هم پست‌تر می‌شود، حالا خواستید حسین را بکشید کشتید، دیگر بعد از کشتنش چه می‌خواهید و چه می‌خواستید. آمدید ناخنش را قطع کردید، لباسش، حتی پیرهن کهنه‌اش را بردید، خیمه‌هایش را آتش زدید. در حالی که این اموال، اموال قیمتی نبود.

هنگام ترخیص اهل بیت از شام، حکومت گفتند شما چه تقاضا دارید، زینب کبرا فرمود: یک تقاضای ما این است که سر آقایم حسین را بدهید. تقاضای دیگر این است، اموالی که از ما، در کربلا به غارت رفته‌اند را برگردانید، یزید گفت: امکان ندارد، آنجا لشکر زیاد بوده، هر که هر چه برده، برده. کی میتواند آنها را جمع کند. گفتند: ما از اموال خود گذشتنی نیستیم. یزید گفت: قیمتش را می‌دهیم. گفتند: نه، ما قیمت نمی‌خواهیم، دو برابر، ده برابر. خوب قبول نکردند. یک جمله زینب کبرا فرمود: اموال ما اموالی بود که نخ آنرا مادرم زهرا با دست خود بافته بود. زینب مجبور

ساخت، یزید دستور داد کسانی که در کربلا بودند هر چه تاراج کرده‌اند بیاورند. چون دستور پادشاه بود آوردند.

[ذکر مصیبت]

آه، آه، آه ... یک نفر کمر بند علی اکبر را آورد. دیگری مشک عباس را، یکی علم عباس را، یکی خلخال سکینه، یکی مقنعه زینب را آورد. یکی فرش علی سجاد را، هر لباسی را که می‌آورد صدای اهلبیت به آه و ضجه بلند می‌شد، یک مرتبه یک چیز از در وارد شد، زینب دوید در همان دهن دروازه او را گرفت و زیر بغلش محکم کرد، اهل مجلس دیدند که یک پیراهن سوراخ سوراخ، یک پیراهن غرقه بخون.

برادرم! از من پیراهن کهنه طلب کردی، گفתי شاید این قوم حیا کند و پیراهن کهنه را از تن بیرون نکند تا مکشوف نباشم، اما، این پیراهن را هم تاراج کردند، زینب این پیراهن را گرفت بصورتش مالید، قربان پیراهن پاره پاره‌ات حسین!

ام گلثوم دوید علم عباس را بغل گرفت، دختر دیگر کمر بند علی اکبر را، دیگری نشانی قاسم را، آن یکی قنداقه علی اصغر را، هر کدام یک چیزی از این اموال را می‌گرفت، چنان صحنه‌یی شد که گویا عرصه کربلا تجدید شده، وارث هر شهید بیاد شهیدش می‌افتاد و خاطره آنها تجدید میشد، تا اینکه بنابر روایتی سر پر خون آقا را وارد مجلس کردند، امام سجاد سر بابایش حسین را به سینه چسپاند، بابا جان کدام ظالم دندان‌هایت را ساقط کرده، کدام ظالم لب‌هایت را سیاه‌کوب نموده! ...

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدَ اللهِ وَ عَلَيَّ الْاِرْوَاحُ اللَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

دعا ...

جلسه نهم:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان
الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين،
خالق السموات و الارضين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و
العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و
على اهلبيته، الطيبين، الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى
الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله
الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (١) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (٢) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا
كَفُورًا (٣) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَّ أَغْلَالًا وَّ سَعِيرًا (٤) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (٥) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (٦) يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَّ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (٧) وَّ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَّ
يَتِيمًا وَّ أَسِيرًا (٨) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّ لَّا شُكُورًا (٩) إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (١٠) ...

امیدوارم با قرآن عظیم الشان و عترت طاهره محشور باشیم
صلواتی زنده‌ایی مرحمت بفرمائید [صلوات حزار]

برای شادی ارواح طیبه شهدای عزیز اسلام مخصوصا شهدای کربلا
در رأس سالار شهیدان حسین ابن علی (ع) و شادی ارواح شهدای
عاشورای سال جاری کابل صلوات زنده‌تری مرحمت بفرمائید [صلوات
حزار]

بحثی که در این عاشورا خدمت شما مطرح کردم تفسیر سوره
مبارکه هل اتی است، به شأن نزول پرداخته شد سپس به ایراداتی که
بی‌انصافان عالم ایراد کرده بودند دقت صورت گرفت و فی الجمله در
حد توان جواب ارائه شد، باز هم به نکات، ظرائف و لطائفش پرداخته
شد. امروز هم می‌خواهم به یکی دو نکته اشاره کنم و سپس به استقبال
اذان و نماز برویم.

[منظور از انسان در سوره]

در رابطه با توصیه‌هایی که حقیر دارم برای فردا موکول باشد. انشاء
الله تعالی که فردا ختم دهه عاشوراست. نکته‌ایی که در آیه اول وجود
دارد به آن نپرداختم، این است که آیه می‌فرماید:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا

یک نکته این است که برادران اهل سنت البته نه همه‌اش، در بعضی
تفاسیر انسان را به معنی حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا علیه السلام
معنی کرده است، عرض میکنم که این معنی خیلی به جا نیست و
نمیتواند منظور از انسان حضرت آدم باشد.

درست است حضرت آدم پدر همه است، اولاد بشر از او روئیده، ولی در این آیه منظور خود آدم نیست. منظور فرزندان آدم است. خواستم این نکته را هم نگفته نگذارم که اگر چنانچه به بعضی تفاسیر برخوردید که از انسان آدم معنی کرده باشد، نه اولاد آدم دلیلش این است که عرض کردم آیات را به هم ارتباط داده نتوانستند. جدا جدا معنی کردند. آیات که در کنار هم آمد دو آیه، سه آیه، ده آیه، یکی، دیگری را تفسیر می‌کند. یکی، قرینه میشود بر دیگری. یکی تخصیص می‌زند دیگری را. یکی تقیید می‌کند دیگری را، یکی بر میدارد اجمال دیگری را، لذا آیات را باید با هم جمع کرد.

آیات را جدا جدا، تکه تکه، نمی‌شود معنی کنیم. علیهذا توان جمع بندی و توان اینکه آیات را با آیات تفسیر کنیم، از یک آیه انرژی بگیریم سر آیه دیگر مصرف کنیم، این روش را مفسران شیعه دارند. بویژه علامه طباطبایی رحمت الله علیه امّا، مفسران اهل سنت از این روش استفاده نکردند یا کمتر استفاده کردند.

در آیه‌ایی که عرض کردم، منظور اولاد آدم است نه خود آدم، دلیل در خود آیه است:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُورًا

آیه دوم میگوید:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا

ما انسان را از نطفه مختلط آفریدیم، پس معلوم است، انسانی که در آیه اول مذکور است آدم نیست چون آدم از نطفه خلق نشده، بلکه آدم

از خاک خلق شده است. آیه دوم میگوید ما انسان را از نطفه مختلطه آفریدیم، اولاد آدم از نطفه خلق شده است. از نطفه‌ی آدم و حوا، ولی خود آدم از گل آفریده شده، ما میگوئیم به حکم این قرینه را منظور در اینجا فرزندان آدم است نه خود آدم. این یک نکته.

[نکته دیگر در سوره]

نکته دیگر؛ انسان اسم ظاهر است، تکرار اسم ظاهر درست نیست مگر اینکه نکته‌ای باشد. اینجا آمده است و تکرار شده است. اگر ضمیر می‌آمد به جای اسم ظاهر مناسب‌تر بود، قاعده هم این است، ضمیر کارائی‌اش این است. و برای اینست که جمله را کوتاه کند، کلمات را مختصر کند، کار را آسان‌تر کند. کار ضمیر همین است.

در فارسی هم همین طور است، در هر زبان که وارد شویم همینطور است، ضمایر کاربردش این است که به جای اسم استعمال میشود و از تکرار جلوگیری می‌کند. مثلاً: ما میگوئیم احمد وارد خانه شد. بعد بگوئیم احمد نشست. احمد غذا خورد. احمد میوه خورد. احمد بیرون رفت. به ما میگویند که تو فصیح نیستی بگو؛ احمد به خانه آمد. او نشست. او غذا خورد. «او» در فارسی ضمیر است، در عربی هم می‌گوئیم احمد دخل البيت. هو یأکل الطعام. «هو» ضمیر است که مرجع‌اش همان احمد است.

اما اگر اسم ظاهر تکرار می‌شود. فلسفه‌ایی باید داشته باشد. و الا بدون فلسفه، حکمت، فصاحت و بلاغت، تکرار لغو است از نظر ادبی. اینجا انسان تکرار شده است، هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُورًا، باز آمده است که: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»، اینجا قاعده این بود که باید می‌آمد «إِنَّا خَلَقْنَا مِنْ نُّطْفَةِ أَمْشَاجٍ»، «ها» بجای انسان، ما

آدم را از امشاج خلق کردیم. در آیه قبلی انسان ذکر شده بود، در ادامه ضمیر آمده است: فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا.

[انسان مورد توجه خداوند]

تکرار انسان به خاطر چه خواهد بود؟ فکر می‌کنم نکته‌اش این باشد که انسان مورد توجه خداوند است. از بین کل مخلوقات؛ فرشته، جن و انس، انسان را اهمیت داده است. از ملائکه برتر است. از جن برتر است. انسان گل سرسبد موجودات است. از میان موجودات، عصاره‌اش انسان است. ملائکه سمت خلیفه الهی ندارد. نمیتواند خلیفه خدا شود. جن هکذا. ولی در این انسان، این لیاقت است که بشود خلیفه الله، اسماء و صفات خداوند در انسان تجلی کند. انسان بشود مظهر صفات و تجلیات ملکات الهی، این قوه و استعداد در انسانها هست.

اگر بخواهد در تقدس از فرشته بالاتر می‌شود. فرشته‌ایی که اصلاً شهوتی ندارد. حیوانیت ندارد، انسانی که از چهار طرف دام‌ها در مسیرش گسترده و پهن شده، از چهار طرف خطرات تهدیدش میکند. از چهار طرف سیاهی‌ها، چاله‌ها و لغزش‌گاه‌هاست، سالم عبور کند. برود از ملائکه هم بالاتر شود، لیاقت انسان است. که این ظرفیت در ملائکه نیست، این ظرفیت در جن نیست.

تکرار کلمه انسان یا به این معنی است که شاهد هم داریم. پیامبر گرامی اسلام بشر است، آدم است، نه جن است. نه فرشته، شبی که معراج می‌رفت به جایی رسید که براق از رفتار ماند، حالا براق هر موجودی است، ما نمی‌دانیم چیست. اگر گرفته شده باشد از برق، یعنی موجودی سریعتر از برق، او هم از رفتار ماند. رفرر از رفتار ماند.

جبرئیل همراهی میکرد پیامبر را، جایی رسید که جبرئیل هم گفت یا رسول الله دیگر من حق رفتن از این پیشتر ندارم. لو دنوت انملةً لاحترقت، بند انگشتی، بیشتر بروم، میسوزم.

جبرئیل رئیس ملائکه هاست. از ملائکه‌های مقرب است. با این چهار فرشته که شوخی نمی‌شود: حضرت جبرائیل، اسرافیل، عزرائیل، میکائیل. این چهارتا ملک مقرب. جبرئیل یکی از این چهار تاست. قدرت جبرئیل به اندازه‌ایی است که آمد قوم عاد را، قوم ثمود را به امر خدا عذاب کند. می‌گوید: شاه پرم را به زمین زدم از هفت طبقه‌اش برداشتم، بردم بالا به اندازه‌ای که قوم عاد و ثمود صدای خروسان آسمان را می‌شنید نگهش داشتم تا صبح، صبح به امر پروردگار عالم سرازیرش کردم.

جبرئیل، کسی است که دستور گرفت، بیاید آب نیل را شق کند. آب دریای نیل را ایستاده کرد تا اینکه موسی و موسائیان به سلامت از دریا عبور کردند. جلو دریا را سد کرد. حضرت موسی و بنی اسرائیل قومش کلا از این آب نجات یافتند. وقتی که فرعون و فرعونیان آمدند غرق نیل شدند.

جبرئیل کسی است که تورات را آورده برای حضرت موسی، انجیل را برای حضرت عیسی. آتش را به امر پروردگار عالم برای ابراهیم تبدیل به گلستان کرده است. این جبرئیل می‌خواهد دوشادوش یک بشر پرواز کند، نمی‌تواند. پیامبر رفت، جبرئیل ماند. رفت تا قاب قوسین. این بشر بشری است که حتی از جبرئیل سبقت گرفته و جبرئیل خادم دروازه او شده، حتی گهواره بچه‌هایش را تکان داده، می‌آید بعنوان یک

خدمتگذار، خانه زهرا و پیامبر، به حسن و حسین لالایی میخواند. بشر اینطور یک بشر است.

[انسان محبوب خداوند]

معنی دیگرش این است که انسان را خدای متعال بینهایت دوست دارد، چون دوست دارد از دوستی می‌خواهد نامش را تکرار کند. این هم در فصاحت و بلاغت درج شده است، چون این موجود را دوست دارد، علاقه دارد. به اندازه‌ایی که خداوند انسان را دوست دارد، هیچ موجودی را دوست ندارد، از دوستی تکرار می‌کند. از باب محبت سخن را طولانی و تکرار می‌کند. خدای متعال فرمود:

«و ما تلک بیمینک یا موسی» این چیزی که بدست راستت داری چیست؟ حضرت موسی چوپان بود یک عصا به دست داشت. فرمود: «هی عصای»، این عصای من است. همین جمله کافی بود. اما، می‌بیند با خدا سخن می‌گوید، سخن را طولش میداد: «قال هیَ عَصَايَ اَتَوَكَّلُ اَعْلِيهَا و اَهْشُ بِهَا عَلٰى غَنَمِي و لِيْ فِيْهَا مَنَارِبٌ اُخْرٰى»، به او تکیه می‌کنم. با او گوسفندانم را می‌چرانم. فایده‌های دیگر را هم دارد. تا اینکه گفتگو را ادامه دهد.

کسی اشکال کند و بگوید این همه سخن! فقط میگفتی «هی عصای» این عصای من است. فصحا و بلغا در جواب می‌گوید: موسی می‌خواست با محبوب خود سخن بگوید. با خدا حرف بزند. اگر کسی به ملاقات شما بیاید ولی سخن نگوید شما را ملالت می‌گیرد. می‌گوئید؛ ما را احترام نکرد. اگر با شما سخن گفت، دل شما خوش می‌شود.

اینجا هم، خدا اقدام کرده به اسم ظاهر در حالیکه حقش بود که در آیه دوم بجای کلمه انسان، که ظاهر است، ضمیر می آورد. به خاطر اهمیت انسان است، استعداد انسان، قوای انسان. یا بخاطر این است که خداوند سخت به این موجود محبت دارد، اما انسان بالمقابل به خدا محبت ندارد.

[انسان، موجود مرکب]

نکته دیگر این است که خداوند انسان را از نطفه مختلط آفرید. لذا انسان موجود مرکب است. ترکیب، نیازمندی خلق می کند. یعنی یک جزء نیازمند جزء دیگر، پس انسان در ذاتش نیازمندی است، چون مرکب است. مرکب فقیر است. این جزء بدون جزء دیگر کامل نمی شود. آن جزء بدون این جزء کامل نمی شود. در ترکیب و در ماهیت انسان، تعدد است. در ذات انسان کشش های عجیب و غریب وجود دارد. کشش روحانی، کشش شیطانی، همه این کشش ها جذبات در وجود آدم هاست. بخواهید درون آدم را بشکافید دنیای عجیبی است. خدا خواسته زن را محتاج مرد خلق کند، مرد را محتاج زن. دست را محتاج پا و پا را محتاج دست، هر چیز را محتاج دیگر. نه تنها انسان بلکه کل کائنات اینگونه است فقط ذات خدای متعال بسیط است. ماسو الله هر چه تصور میتوانی مرکب است. بسیط نیست و لذا نیازمند همدیگر است.

پادشاه نیازمند رعیت، رعیت نیازمند پادشاه. کارگر نیازمند ارباب. ارباب نیازمند کارگر است. قصاب نیازمند مشتری. مشتری نیازمند قصاب. معلم محتاج معلم، معلم محتاج متعلم. اگر در کنار هم نیایند. نیازمندی برطرف نمی شود. بخواهند جدا شوند همان لحظه در فقر و فلاکت و نیازمندی می ماند.

سیبی را از وسط نصفش کنم، به این نصف سیب که نگاه کنی، میگوید؛ نصف من کم است. دنبال گم شده‌اش می‌گردد تا نصفش را پیدا کند. یک کچالو را ما پیدا می‌کنیم نصفش می‌کنیم. به این سیب می‌چسبانیم. می‌گوید؛ این نصف من نیست از خودم نیست. در تکاپو و تلاش است تا نصف گمشده‌اش را پیدا کند. لذا آدم با حوا انس گرفت. و حوا با آدم. زن و شوهر چون کنار هم آمدند، آن وقت کامل میشوند: «هَنْ لِبَاسٍ لَّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لِّهِنَّ» همین که آمد در کنار هم آرام می‌شود. کامل می‌شود. و لذا اسلام می‌گوید: ازدواج نصف ایمان است. چون زن مجرد و مرد مجرد وقتی که از نظر تکوینی نیم بود معلوم است که اخلاقی کامل نیست. نماز هم که می‌خواند فکرش جای دیگر است. خدا می‌توانست آدم را تنها خلق کند بدون ترکیب. خواست تا نیازمند هم باشند. تا کنار هم نیایند نیاز خود را برطرف نتوانند.

[انسان، نیمی از یک سیب]

باز هم از اینجا که بالاتر برویم انسان نصف یک سیب است. نصف دیگرش کجاست؟ خدای متعال، تا به خدا نرسد و نچسبد کامل نمی‌شوید. در حقیقت «انا لله» از آنجا جدا شده‌اید «و انا الیه راجعون» تا آنجا برنگردی کامل نمی‌شوی. هرکس از خدا فاصله بگیرد. نیمه گم شده‌اش را هیچ گاه پیدا نخواهد کرد. چنانچه مردی که سالها ازدواج نکند، هرگز آرام نخواهد شد، زنی که بخواد سالها ازدواج نکند، هرگز آرام نخواهد شد. انسان هم اگر بخواد با خدا ارتباط نگیرد هیچ آرامش پیدا نمی‌کند،

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک آدم آورد در این دیر خراب آبادم

دختر و پسر نامزد شده، وقتی تلفنی به همدیگر می‌کنند، دلشان آرام‌تر می‌شود. حداقل شب و روز پنج بار به خدا یک تلفن کنیم، نماز چیست؟ ارتباط با خدا. ارتباط هم خودش لذت دارد، آخر ما که اینجا ماندنی نیستیم، رفتنی هستیم. اینجا هم نبودیم، از جای دیگر آمدیم، باید به جای دیگر هم برویم. از آن جهت است که وقت نماز همه چیز به آدم حرام است.

آنچه که علایم دنیا است میشود حرام. حرف زدن حرام، حرکت بیجا حرام، محرمات را بخوانید چه چیز است. فقط چیزی که حلال است، اینست که اتصال و ارتباط با خدا را قطع نکند. بین کلمات فاصله نیافتد. بین افعال فاصله نیافتد. همینکه گفتی الله اکبر، همه چیز بر تو حرام شد. فقط ارتباط خودت را حفظ کن. فکرت، قلبت و زبانت. همه‌اش باید آنجا باشند.

بشریت امروز، نیمه‌ی سیبی هستند که از خدا جدا شده‌اند ولی دنبال نیمه‌ی گم شده‌اش نیستند. تا به خدا نرسند، آرامش فکری ایجاد نخواهد شد. آرامش روحی ایجاد نخواهد شد. جنگ است، کشتار است. درگیری است به خاطر این که خدا نیست. خدا که آمد دیگر حسد نیست، کینه نیست، نفاق نیست، بدی نیست. و این اثرات ترکیب است.

جامعه هم همین طور است. تا کنار هم نیایید نمی‌توانید بر نیازات و احتیاجات خود فایق شوید. باید در کنار هم بمانید. زن در کنار مرد، مرد در کنار زن. اگر همه در کنار هم بودیم کل مشکل حل می‌شود. نبودیم، نفاق است، اشدّ بلا. اینکه من تو را بکشم و تو مرا بکشی، معنی‌اش این است که این نصف سیب، نصف دیگر خودش را نابود می‌کند. پس خود را تنها کرده است.

آمدند حسین بن علی را کشتند، به کی آسیب رساندند؟! ملائکه ضرر کرد؟! جَنّی ها ضرر کرد؟! بشر ضرر کرد. این جامعه، که نامتان را جامعه اسلامی می‌گذارد و می‌گذاشتید با کشتن حسین بن علی و یاران و اصحابش به کی آسیب زدید؟! این دستی که بریدید دست کی بود؟! نفاق در مقابل همدیگر، بدگویی از همدیگر یعنی تخریب کردن نصف خودتان.

وقتی بی‌اعتمادی خلق شد، همه جدا جدا می‌شود. وقتی که جدا جدا شد دیگر نیازمندیهای اجتماعی بدون همکاری اجتماعی برطرف نمیشود. در هر مکتبی که معلم درگیر شاگرد و شاگرد بر ضد معلم باشد، درس پیش نخواهد رفت. مجبور است یک معلم دیگر بیاورند. چاره نیست. همین طور حاکم اگر رعیت را بکشد و رعیت حاکم را. هر کسی بخواهد همدیگر را نفی کنند. خلاف خلقت خود عمل کرده است.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ

یعنی؛ شما را از نطفه مختلط خلق کردیم. تا در کنار هم نیابید مشکل حل نخواهد شد. یعنی شما «هم سرنوشت» هستید. منتها در ظاهر بلی که خانه‌های شما، قدم زدن‌های شما جداگانه است. ولی باید هم فکری ایجاد شود. همکاری ایجاد شود. در این صورت کار پیش می‌رود.

در زندگی «همزیستی» بایست. من در کنار تو، تو در کنار من، این طور که شد کارها پیش خواهد رفت، وگرنه هر کسی «من» گفت و استقلالیت را شعار داد که مستقلم، نیاز به هیچ کس ندارم، اشتباه کرده است. هیچ کس بر هیچ کس منت هم ندارد. کارگر پول می‌خواهد، چرا ارباب را ممنون کند؟! که من بودم برای شما کار کردم. ارباب کار

می‌خواهد، نمی‌تواند ممنون کند کارگر را که من بودم به تو پول دادم. خدا خواسته از طریق وسایل و اسباب نیاز را برطرف کند.

جهان جهان اسباب و وسائل است. خدا خواسته نیاز کارگر را از طریق کارفرما حل کند. نیاز کارفرما را از راه کارگر. نیاز معلم را از راه شاگرد و نیاز شاگرد را از راه معلم. این می‌شود.

[جهان، جهان وسایل]

خدا خواسته نسل آدم را ادامه بدهد. از طریق ازدواج «و ابتغوا آلیه الوسيله» بسوی خدا هم وسایل تهیه کنید. جهان جهان اسباب و وسیله است. و الا خدا می‌تواند بدون اینکه ازدواج شود، او را اولاد دهد. وقتی حضرت عیسی را خلق کرد، مریم شوهر نداشت. نمی‌تواند زن‌های دیگر مثل مریم، بدون شوهر اولاد بزاید. الا اینکه خدا بخواهد. آدم که پدر و مادر نداشت، حوا از او خلق شد. خدا قادر است، اما نخواست است. بلکه خواسته است از طریق وسایل و اسباب تکثیر نسل نماید. اگر بخواهی نسلت ادامه پیدا بکند باید ازدواج کنی.

خداوند می‌تواند شفا بدهد نیاز به دکتر نیست. اما این طور اراده نکرده است. خواسته باید بروی پیش دکتر، تو را شفا میدهم. مستقیم پیش خدا بروی، می‌گوید نه، برو پیش دکتر، برو داروخانه، من شفا میدهم. نیاز مریض را خداوند برطرف میکند. شفا می‌دهد، شفا دهنده اوست. اما، از طریق دکتر. خدا به ما یاد می‌دهد، معلم حقیقی اوست. اول راه را باز میکند. ما چیزی را یاد نداریم، اما، گفته مستقیم به تو الهام نمی‌کنم، برو پیش معلم. این‌هاست که کلاس‌ها رنگ می‌گیرد. این در امور تکوینی است.

در امور معنوی هم همین طور است. چون خدا گفته است پیش من بیا، از یک راهی، از راه پیامبر، از راه امام، از راه حسین بن علی و لذا کار شیعه مطابق فطرت، مطابق تکوین، مطابق قانون و قاعده خداوند است. جهان، جهان اسباب است. اسباب و وسایل مغفرت انبیاء و ائمه (ع) هستند، وسایل برکات و عنایات آنها هستند.

خدا می‌تواند گندم را برویاند بدون دهقان، بدون آب، اما می‌گوید که من گندم را سبز می‌کنم به شرطی که آب بدهی، لذا امور معنوی همین طور است. خداوند فرموده است؛ خواستید سمت من بیایید سلام بگویید بر آل یاسین. ما این بزرگواران را به حکم خود خداوند واسطه‌های فیض می‌دانیم. می‌گوییم حسین شفیع ماست، عباس و شهدا شفیع مایند. علما، اولیا و انبیاء شفعا می‌باشند. چون خداوند خواسته جهان معنویت هم بدون اسباب نباشد.

فرزندان یعقوب خواستند گناهان‌شان بخشیده شود، و خدا هم می‌توانست گناهان آنها را ببخشد. اما، دستور داد بروید پیش پدرتان، بروید پیش یعقوب از او بخواهید برای شما استغفار کند. بچه‌ها هم رفتند پیش پدرشان.

قرآن می‌گوید: «... یا اَبانا اسْتَغْفِرُنا ذُنوبنا ...»، پدر! برای ما استغفار کن. از خداوند بخواه که خداوند ما را ببخشد. یعقوب هم گفت که: «سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»، من هم به زودی به شما استغفار می‌کنم.

خدا قادر بود بدون واسطه‌ی یعقوب هم، ببخشد. چرا یعقوب را واسطه قرار داد؟ خدا می‌توانست بدون واسطه پیراهن یوسف چشم یعقوب را بینا کند. آیا قادر نبود؟ قادر بود ولی فرمود نه، باید پیراهن یوسف مالیده شود به چشمان یعقوب چشمش بینا شود. خدا بینا کرده،

واسطه پیراهن یوسف شده به حکم خود خدا، کدام کار شیعه شرک است؟

ما می‌گوئیم به عظمت حسین مریضان ما را شفا بده، کجا شرک است؟ شما که می‌گوئید شرک است، کجا را شما مطالعه کردید، یا حسین ما، یا علی ما، یا فاطمه‌ی ما، شرک نیست. زیارت ما، دعای ما شرک نیست. اگر شرک است فرزندان یعقوب هم مشرک بودند، العیاذ بالله. چون واسطه ساخته بودند بین خدا و خودشان پدرشان یعقوب را.

عرض کنم که آیا پیراهن یوسف با عظمت بود یا پیراهن یوسف زهرا؟! [گریه حضار] به خدا قسم یوسف زهرا به مراتب از یوسف یعقوب با عظمت‌تر بوده است. ما که در این ده، دوازده روز خانه حسین آمدیم، گنهکار هستیم اما شاید آن قدر گنهکار نباشیم، که مثل فرزندان یعقوب پیامبری را به چاه انداخته و فروخته باشیم و دل پیامبری را خون کرده باشیم. از سر تقصیرات فرزندان یعقوب گذشتید، از تقصیرات ما هم بگذر.

فرزندان یعقوب وقتی رفتند در مصر ساکن شدند، پدرش یعقوب یوسف را خلوت کرد فرمود: پسر من! آن لحظه که برادرانت تو را به چاه انداخت بگو چطور شد. گفت: بابا دنبال قصه نگرد، تمام شد و رفت حالا چه میکنی. پدرش اصرار کرد فرمود: نه، پدر جان گذشته را صلوات. یعقوب اصرار کرد. یوسف یک مقداری صحبت کرد. فرمود: لحظه‌ایی که خواستند مرا به چاه بیندازند رفتم پیش برادر کلانم التماس کردم که مرا به چاه نیندازید آخر من برادر شما هستم، کوچک‌ترین شما هستم، از خون من کلوخ تر نمی‌شود، هرچه گفتم مرا با ضرب و شتم پیش یکدیگرش انداختند. پیش همه‌شان عذر کردم، قبول نکردند. گفتم: حالا که

مرا به چاه می اندازید لباسم را از تنم بیرون نکنید. من حیا می کنم. مرا شرمنده نسازید. من آخر پسر پیامبرم، حیا دارم، نشد. مرا برهنه کردند گفتم برادران! یک پیراهن ارزش ندارد. اگر مردم کفنم باشد، اگر زنده ماندم ستر عورتم. قبول نکردند. اینجا سوال میکنم! یوسف زهرا کجا و یوسف یعقوب کجا. [گریه حضار]

تفاوت هایی است بین این پیراهن و پیراهن حسین ابن علی، پیراهن یوسف یعقوب تکه تکه و پاره پاره نبود، اما، پیراهن فرزند زهرا تکه تکه و پاره پاره بود. از بس نیزه خورده بود. از بس شمشیر خورده بود. پیراهن یوسف با خون کاذب آغشته بود. اما پیراهن فرزند زهرا با خون نازنین بدنش آغشته بود. [گریه حضار]

عرض می کنم! یعقوب کجا و زینب کجا! یعقوب کجا و علی العابدین کجا! عرض می کنم! یعقوب! تو فقط قصه پیراهن را شنیدی و غش کردی، بمیرم به حال زینب کبرا که دید پیراهن برادر، غرقه در خون، هر جا شمشیر و نیزه رسیده، پیراهن پاره پاره شده. [گریه حضار]

این پیراهن در روز قیامت اسباب شفاعت خواهد شد. وقتی که خواستند زینب (س) و سایر اسرا را از کنار قتلگاه عبورش بدهند دیدند گل های خاندان علی پرپر افتاده، هر گلی در یک گوشه ای افتاده است، اهل بیت حسین، خود را به زمین انداختند، هر کسی دنبال یک گلی می گشت، دنبال شهیدی می گشتند. یکی برادر می گفت، یکی پدر میگفت، یکی عمو می گفت، هر کس صدایی می کرد، یکی دنبال جنازه اکبر. دیگری دنبال جنازه قاسم. اما زینب دنبال جنازه حسین، برادرم حسین کجایی! خواهرت می خواهد خداحافظی کند. اما هر سو میگردد جنازه حسین را پیدا نمی تواند.

گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را
 به هر گل می‌رسم می‌بویم او را
 اگر یابم گلم را در گلستان
 به آب دیدگان می‌شویم او را
 گل من یک نشانی در بدن داشت
 یکی پیراهن کهنه به تن داشت

ولی خبر ندارد که بدن آقا در یک گودالی زیر شکستگی سنگ و کلوخ و شمشیر شده است. از قرائن فهمید بدن حسین کجاست، آستین را بالا زد سنگ و کلوخ را یکطرف کرد، بلی، تشخیص زینب درست است، بدن حسین‌اش نمایان شد. ولی سر در بدن نیست. دست زیر جنازه برد بلند کرده از عمق دل صدا کرد خدایا! این قلیل قربانی را از آل رسول قبول کن. [گریه حضار]

خواست آخرین بوسه‌های خداحافظی را بگیرد، اما، جای سالمی نیافت که ببوسد، سرانجام لب‌ها را آورد پائین، جائی را بوسه کرد که نه علی بوسیده بود، نه زهرا و نه پیامبر. لب‌هایش را گذاشت به رگ‌های بریده‌ی برادر [گریه حضار]

صدا کرد برادرم حسین! اکنون خواهر می‌رود طرف کوفه و شام خداحافظت. یک آقایی نتوانست خداحافظی کند. امام سجاد روی ناقه‌ایی سوار بود و دستش بسته، پایش هم بسته است. چشمان علی به گودی رفته، رنگش زرد شده صدا کرد عمه جان همه‌تان رفتید خداحافظی کردید، اما من علی روی ناقه سوارم. دستها و پاهایم بسته است. چگونه

بابایم را زیارت کنم. سلام مرا به بابایم حسین برسانید. بگو فرزندان را اجازه زیارت و خداحافظی نمی دهند. از کنار حسین عبور کردند اما دلهایشان با حسین باقی مانده بود.

صلى الله عليك يا بن رسول الله و على الارواح التي حلت بفنائك عليك
منى السلام ابدأ ما بقيت و بقى الليل و النهار

دعا ...

جلسه دهم:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، الصلّاة و السّلام على النّير الاعظم، فخر العرب و العجم، سيّدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد(ص) [صلوات حزار] و على اهلبيته، الطّيبين، الطّاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقيّة الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لثراب مقدمه الفدا

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله الحكيم فى كتابه و قوله الحق:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
 مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا
 كَفُورًا (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَ أَغْلَالًا وَ سَعِيرًا (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن
 كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ
 بِالَّذَرِّ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ
 يَتِيمًا وَ أَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَّا شُكُورًا (۹) إِنَّا
 نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۰) ...

امیدوارم با قرآن عظیم الشان و عترت طاهره محشور باشیم،
صلوات زنده‌ای مرحمت بفرمائید [صلوات حضار]

برای شادی ارواح طیبه شهدای عزیز اسلام، مخصوصاً شهدای
صحرای کربلا و در رأس آقا اباعبدالله و شادی ارواح شهدای سال
جاری و شفای مجروحان صلوات بلندی ختم بفرمائید. [صلوات حضار
]

گرچه امروز مراسم تجلیل از شهدای عاشورای سال ۱۳۹۰ در
مصلی رهبر شهید(ره) اعلام گردید و چون اینجا قول داده بودم و اعلان
کرده بودم، آمدم تا عزیزانم سرگردان نباشد لذا ما در این جا هم از
شهدای زیادی کردیم و درودی فرستادیم، خداوندا! کسانی که در جهت
تخریب جامعه دینی دست و پا می‌زنند و تقلا می‌کنند را اولاً اصلاح، در
صورت فقدان لیاقت از صفحه روزگار برانداز.

[تشکر و سپاس]

امروز لازم می‌بینم که در ختم جلسات امسال از عموم شما عزیزانی
که در این ایام تشریف آوردید، مدرسه را زینت دادید. از کوچک و
بزرگ، زن و مرد تشکر کنم، زیبایی هر محفلی بستگی دارد به افراد
شرکت کننده آن، اطلاعیه هم نداده بودیم، اطلاع رسانی ما اصلاً صفر
بود مع الوصف عزیزان ما استقبال بی‌نظیری کردند و از کسانی که
خدمت کردند چه در بخش مردان و چه در بخش زنان، خداوند
خدمات‌شان را قبول بفرماید و اسم همه ما را در دفتر عزاداران حسینی
ثبت نماید. ارزش کمی هم نیست. ارزش بسیار زیادی است.

علیهذا اگر کاستی مشاهده فرمودید به بزرگواری خودتان مدرسه را ببخشید. ما سعی خود را کردیم که در جهت خدمت رسانی تلاش داشته باشیم. نظم دوستان عزادار را فراهم کنیم هر کدام عزیزان به سهم خود تلاش کرده‌اند. باز هم نواقص وجود داشته، کم‌رسی‌هایی وجود داشته، عزیزان به بزرگواری شان مدرسه را عفو کنند.

ما دائما از مردم خویش سپاسگذار بودیم که هرگاه مدرسه فراخوان داده در هیچ فراخوانی، ما را تنها نگذاشته‌اند. و چیزیکه عرض میکنم این است که:

[صحبت‌های راهبردی]

ما در این عاشورا و عاشوراهای پیش خواستیم صحبت‌های «راهبردی» داشته باشیم. مخصوصا در امور رسالتی و بنیادی، نخواستیم در مسائل غیر ضروری صحبت کنیم.

مسیری که انتخاب کرده‌ایم با راهنمایی‌های خردمندانہ علما و بزرگان ما، که واقعا مسیری درست است در همین راهتان ثابت قدم باشید. و هیچ گونه تبلیغات سوء بر شما اثر نگذارد. زرق و برق این عالم و ذخارف دنیای جدید بر شما کارگر نیفتد. مسیر شما بهترین مسیر، ائمه شما بهترین ائمه منصوص از جانب پیامبر گرامی اسلام به اذن خداوند و راه شما هم بهترین راه. این مسئله، راهبردی‌ترین مسئله است.

علیهذا اهتمام داشته‌ام که ثابت کنم ائمه ما چگونه از راه آیات قرآن به ما تفسیر ارائه می‌دهد و خود متوجه شدید که اتقان که در تفسیر اهل بیت (ع) است، واقع‌بینی‌هایی که وجود دارد در هیچ جای دیگر نیست و

درد بشریت را عموماً و نقائص جهان اسلام را خصوصاً همین راه اهل بیت دوا خواهد کرد و کامل خواهد نمود.

عرض کردم که تمام درد ما این است که ما از قرآن و اهل بیت کنار رفتیم و فاصله گرفتیم. مادامیکه جامعه اسلامی به این دو منبع وثیق و به این دو چشمه ناب و زلال وصل نشوند به امنیت، آرامش، نجات و فلاح نخواهد رسید. و مادامیکه قرآن را از مجرای اهل بیت عصمت و طهارت مورد فهم و دقت قرار ندهند و اشتباه شان را ادامه بدهند باز هم به بیراهه خواهند رفت. به جای اینکه راه منتهی بشود به کعبه، به هندوستان خواهد برد.

[قرآن و اهل بیت (ع)]

تمام عرض ما، تقاضاهای ما، التماس‌های کوچکانه ما این است که برگردیم به دامن قرآن و اهل بیت، جز این دو راه راه دیگری برای ما نیست، ما که فعالیت‌های بشری را نفی نکردیم، ما که «معارف بشری» را کتمان نکردیم، ما که مانع فعالیت‌های بشری نیستیم، مانع تحصیل نیستیم، مانع تحقیق و پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی نیستیم، مانع تکنولوژی و پیشرفتهای علمی نیستیم، اما اینها را کافی نمی‌دانیم.

علوم بشری را کودک می‌دانیم، کودک باید دستش به یک انسان بزرگ وصل شود. تلاش‌های بشری را ناقص می‌دانیم. علوم تجربی و حسی را ناقص می‌دانیم. زمانی اینها به کمال می‌رسند که به دو منبع مطمئن وحی و سنت وصل شود. تمام هدف ما همین است. اگر جای دیگر بحث‌های می‌کنیم، در مدرسه تمرکز ما این جاست.

در این ایام عاشورا سوره مبارکه هل اتی را به بحث گرفتیم و بحمد الله قسمت اعظم مطالب این سوره را باز گو کردیم البته مدعی نیستیم که آنچه ما گفتیم تمام معانی قرآن است. نه، و حتی مدعی نیستیم که آنچه ما گفتیم معنی عمده قرآن است. ولی ما به تفسیر اهل بیت اطمینان داریم، تفاسیر اهل بیت واقعیتهای قرآنی را برای ما می‌نمایاند.

ما چون برداشت خود را از اهل بیت گرفتیم و متکی بر روایات هستیم تا جایی می‌توانیم اطمینان کنیم که این روش تفسیری از بین سایر روش‌های تفسیری بهترین خواهد بود. علی‌هذا کاستی هم که قبلا در جامعه شیعه احساس می‌شد و آن کاستی این بود که ما با تفسیر قرآن عظیم الشان و مفاهیمش کمتر آشنا بودیم چون کمتر کار می‌کردیم.

گرچه بحمد الله علمای بزرگ ما متقن‌ترین تفاسیر را نوشته‌اند. تفسیر المیزان از ماست، تفسیر نمونه، تفسیر اثنی عشر، تفسیر نور، تفسیر صادقین، تفسیر برهان، تفسیر هدایت، تفسیر تسنیم، تفسیر بصائر و سایر تفاسیر شیعی که نمی‌شود همه را بیان کرد. ولی باز هم می‌گوئیم کم است، آنها بیشتر با قرآن کار کردند. ما حافظ نداشتیم، قاری نداشتیم. اما، جامعه اهل سنت حافظ و قاری داشتند لکن با مفاهیم و محتوا و نکات قرآنی فاصله داشتند و دارند، فقط به الفاظ و ادبیات و تجوید، صورت و لحن چسبیده بودند بهر حال هر دو نقص، از هر دو جامعه باید برطرف شود. باید به بحث‌های موضوعی در قرآن، آشنائی با مفاهیم اساسی قرآن پرداخت تا کم کاریهای قبلی ما جبران شود. نقص جامعه شیعه این بود که حتی برای مراجع تقلید تفسیر قرآن یک کار غیر ضروری حساب می‌شد به جز آیات احکام. حتی در نجف اشرف که حوزه کهن شیعه بود و سابقه هزار ساله دارد. خواستند یکی از مراجع تقلید در ماه رمضان درس تفسیر شروع کنند منعش کردند،

گفتند: آقا جان! شما مرجع هستید، مجتهد هستید شما باید فقه و اصول درس بگوئید. تفسیر کار دیگران است این آقا را منصرف کردند، درس تفسیر را تعطیل کردند در حالیکه اگر یک مرجع تقلید درس تفسیر ندهد کی درس تفسیر دهد؟ این نقائص وجود داشته.

اما بحمدالله برخی از علمای ما در مقابل این اندیشه ایستادند مثل آیت الله العظمی مکارم شیرازی که در ماههای رمضان و تعطیلات تابستان تفسیر می‌گفتند. تفسیر نمونه را بیرون دادند، مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه صاحب تفسیر المیزان که ۲۰ سال تمام کار کرد و برایش مایه گذاشت تا صاحب تفسیر المیزان شد. و همینطور سایر بزرگان ما از جمعه مرجع دانشمند شیعه حضرت آیت الله العظمی مدرسی تفسیر ۱۸ جلدی هدایت را نوشت که کتاب سال شد. ما و شما هم کاری کنیم که کلاس‌های قرآنی را تقویت بخشیم، هم کلاس‌های ترجمه و تفسیر را، و هم کلاسهای تجوید، صوت و لحن را، تفسیر و حدیث را فعال کنیم.

بعد در رابطه با تفسیر و اخلاق جدی کار کنیم، هنوز هنوز نتوانیستم گام‌های اولیه را برداریم، از خدا می‌خواهم که در این دو بخش ما را موفق کند که هم بتوانیم تفسیر و اخلاق را آغاز کنیم و هم بتوانیم «قرآن و حدیث» را، هم در بخش خواهران و هم در بخش برادران پایه‌گذاری کنیم. انشاء الله کار را آغاز می‌کنیم تا حافظ تحویل دهیم مفسر تحویل دهیم. این آرزو را داریم ولی چه کنیم که امکانات ما محدود است.

[فضیلت سوره‌ی هل اتی]

اما، در رابطه با فضیلت سوره مبارکه، در این رابطه دو حدیث را انتخاب کردم یکی از رسول گرامی اسلام دیگری هم از امام محمد باقر فرزندش، پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «من قراء سورة هل اتی کان جزاؤه علی الله جنّة و حريراً»^۱

هر کس سوره هل اتی را بخواند جزایش بهشت و حریر است.

بعد حدیثی که از امام محمد باقر داریم، ایشان می‌فرماید:

«من قراء سورة هل اتی فی کل غداة خمیس ... کان مع محمد(ص)»^۲

هر کس سوره هل اتی را صبح‌های پنج شنبه قرائت کند با پیغمبر محشور می‌شود. فضیلت کمی نیست.

[ادامه بحث ترکیب]

دیروز عرض شد که انسان مرکب آفریده است، نه تنها انسانها، بلکه همه موجودات مرکب آفریده‌اند، گیاهان مرکب‌اند، از نر و ماده آفریده شده است. توسط باد یا حشرات یا زنبور عسل این گرده‌های گیاهی نر به گیاه ماده میرسد. و باردار می‌شود کسانی که با خرما سر و کار دارند، خرماهای نر را در مسیر باد می‌نشاندند تا از طریق باد به درخت‌های ماده برسد، بعضی درخت‌هایی هستند که تلقیح نمی‌شود،

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۲، چاپ اول، سال ۱۴۰۶ هـ. ق. - ۱۹۸۶ م، دارالمعرفه بیروت

۲- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۸، چاپ اول، سال ۱۴۰۶ هـ. ق. - ۱۹۸۶ م، دارالمعرفه بیروت

خود باغبان گرده درخت نر را می‌گیرد و با دست خود به درخت ماده می‌آورد و اینها باردار می‌شوند.

همین طور تمامی موجودات مرکب آفریده شده است، انرژی برق را که دیدیم مرکب است، مثبت و منفی، تمام هستی مرکب است، فقط خدای متعال بسیط است. اتم که کوچک‌ترین ذره در عالم است، مرکب است از الکترونها، پروتون‌ها و نیوترون‌ها، یکی بار مثبت دارد، دیگری بار منفی، تنها آدم‌ها نیستند ولی آدم‌ها گل سرسبد عالم هستی است.

[شاهدهی در نطقه]

نکته‌ایی درباره «نطفه» عرض کنیم که روش قرآن این است، هر جا بحث معاد را مطرح می‌کند، بحث قیامت را مطرح می‌کند، بحث ابتدای خلقت را هم مطرح می‌کند، تا انسان بنگرد که ابتدای ما چه بوده در نهایت چه می‌شویم. نهایت ما معاد و قیامت است. از یک نقطه بسیار ساده و بسیط و نقطه تاریک به دنیا آمدم و آخر چه خواهیم شد. لذا در این سوره مبارکه، ما را به ابتدای خلقت آشنا کرده است:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا

آیا روزگار بسیار طولانی بر انسان نگذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟ این انسان که صد سال عمر میکند قبل از صد سال هم که نبوده، بعد از صد سال هم که نیست، وقتی مقایسه کنیم این صد سال را با قبلش و با بعدش، مدت‌های طولانی را نبوده، صد سال بوده، اما هزار سال قبل نبوده، هزار سال بعد هم که نیست. تا میشود روز قیامت، پس شما اول نبودید، هزار سال بعد هم که نیستید. خودتان را فراموش نکنید

که نبودید، شما را خدا به وجود آورده، به شما هستی داده، شما اصلاً عدم بودید.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ

ما شما را از «نطفه» آفریدیم، نطفه چیست؟ آب بی مقدار، هم از لحاظ حجم بی مقدار است، آب بد بو و آب گندیده، آبی که هیچ کسی به او رغبت ندارد، این منشا خلقت شماست، این مایه اصلی شما، اولتان را دریابید، آخرتان را هم باید دریابید. شما اینطور جوان که نبودید، این طور زیبا و با طراوت، ناطق، شنوا و بینا که نبودید، پس باید هیچ گاه غرور ما را نگیرد، خیال می‌کنیم که ما از طلا خلق شدیم، نه، از نطفه آفریده شدیم و این نطفه یک دنیائی است.

نطفه‌ی زن با نطفه مرد یکجا میشود، جای انسان در رحم مادر است واقعاً یک دنیا است، حجمش خیلی کوچک است. به اندازه چهار مغز، اول جای ما در داخل یک چار مغز است، خیلی تاریک و بسیط بعد «علقه» شدیم، خون بسته‌ای که به درد هیچ چیزی نمی‌خورد، خون شریان نبودیم تا ما را در شفاخانه‌ها می‌خریدند، علقه را کسی نمی‌خرید. بعد «مضغه» شدیم، گوشت کوبیده، گوشتی که به درد خوردن هم نمی‌خورد، آن گاه استخوان بندی، و گوشت روی استخوان آمد. بعد خداوند در وجود شما، روح دمید، آیه اشاره می‌کند به اینجا که شما از کجا حرکت کردید و به کجا آمدید.

حکمت خدا در نطفه این است اگر بخواهد همیشه بارش منفی باقی بماند و اصلاً مثبت به او نزدیک نشود احتیاج و تکاپو باقی است. همین که تلقیح شد مثبت، منفی میشود، بقیه را رد و همان یکدانه را تربیت میدهد. رحم هم به گونه‌ای خلق شده است که باید بزرگ شود به اندازه

یک توپ والیبال، چون در حال انبساط است، رگ وجود ندارد تا بکشد. و خون به شکل ناودان می ریزد تا انسان کامل شود. بعد اطراف این جنین یک آبی وجود دارد که اطراف جنین را حلقه میکند، این آب چند کار را میکند.

اولاً: طفل را از صدمات و ضربات نگه می‌دارد، مادر هر گونه حرکات بکند یا ضربات ببیند این آب در واقع مانع آسیب به این طفل می‌شود.

ثانیاً: بچه را از سردی حفظ می‌کند. دائم گرم نگه می‌دارد، ولو مادر هم سرد شود جنین سرد نخواهد شد.

ثالثاً: جنین را در یک بی‌وزنی قرار می‌دهد، می‌تواند مادر راه برود و احساس سنگینی نکند، اینها حکمت‌های الهی است. قلب طفل تا زمانی که در بطن مادر است، دهلیز چپ و راستش با هم وصل است و یک سوراخ دارد، همین که به دنیا آمد در یک لحظه، پرده او یخته می‌شود یعنی دهلیز چپ و دهلیز راست از همدیگر جدا می‌شود. و همین که سیستیم تنفسی فعال شد دهلیز دو تا می‌شود.

وقتی اول وجود و خلقت خویش را در نظر داشته باشیم و رفتن خویش را هم در نظر گرفته باشیم، دیگر غرور اصلاً معنی ندارد، تکبر معنی ندارد که بگوئی: «أنا ربکم الاعلی»، من پروردگار بزرگ شما هستم، در حالیکه پنجاه سال پیش نبودى، حالا ادعای خدایی داری؟! پس معلوم است که ما از اول خود خبر نداریم، یا خود را به جاهل و تغافل می‌زنیم.

بعد می‌فرماید:

فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا

ما شما را سمیع و بصیر ساختیم، شما اول بینا و شنوا نبودید، کسیکه از ابزار ادراکات حسی محروم باشد به درجات علمی نمی‌رسد. اگر خدا این دو ابزار تکامل را، یکی گوش و دیگری چشم را از تو سلب می‌کرد پوهاند می‌شدی؟ اصلاً و ابداً، حالا که پوهاند شدی، دکتر شدی می‌گویی خدا نیست؟! چون من خدا را در زیر چاقوی جراحی ندیدم؟! عجب،

بعد می‌فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ

ما راه هم به او نشان دادیم، که صحرا این است و دریا آن، نور این است و ظلمت آن،

بعد می‌فرماید:

إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

این انسانها یا شاکرند یا کافر، کافرش مستحق عذاب است. و شاکرش مستحق پاداش.

خدایی که این همه لطف کرده است برای ما، باز هم می‌گوییم خدا یعنی چه؟

[کلمه استغفار]

یکی از نویسندگان نوشته کرده که شمر و حسین دو شخصیت لجوج عرب بودند. الله اکبر؟! نوشته کرده که ما چکار داریم به شمر و حسین!! می‌گوید شمر و حسین دو شخصیت لجوج عرب بودند، اینجا خدا حق دارد بگوید: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ» کشته باد انسان.

به نظر اینها فرقی بین شمر و حسین نیست، این هم شد نویسنده، این هم شد دانشمند، ما باید عزا بگیریم که در جا معه ما درس می‌خواند، از دوازده فارغ می‌شود، میرود پوهنتون، می‌رود خا رج، بعد می‌گوید که شمر و حسین دو شخصیت لجوج عرب بودند.

یهود به حسین احترام قایل است، نصارا به حسین احترام قایل است، ولی این بچه درس خوانده، خارج رفته می‌گوید؛ حسین یک آدم لج باز بوده است مثل شمر، بعد نوشته میکند که شمر برای حکومت جنگید، حسین برای امارت، بروید سایت انترنتی را باز کنید خودتان بخوانید. حق دارد خداوند بگوید: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ» کشته باد انسان «ما أكفره» چه چیز تو را کافر ساخت؟! شایسته است استغفار به زبان جاری کنیم. استغفر الله ربی و اتوب الیه.

اگر دانش به این جا منتهی شود، شانزده سال درس بخواند فرقی بین شمر و حسین نشود، این دانش نباشد بهتر است، این درس نباشد بهتر است، دیگران بر بدن نازنین حسین گریه می‌کنند، ما بر این جمله‌ها باید گریه کنیم. که در عصر حاضر از جامعه شیعه نامش هم دانشمند این طور نوشته می‌کند. و در وب سایت انتشارش می‌کند، وقتیکه اینترنتی شد جهان مطالعه می‌کند، بگوید این را که نوشته؟ بگوید؛ یک بچه هزاره و شیعه نوشته است.

[ذکر مصیبت]

ای حسین! پدران ما این قدر بی معرفت نبودند، ما اینطور بی معرفت نبودیم، که تو را العیاذ بالله با پست‌ترین آدم؟ ... چه عرض کنم.

ما از شمر، از عمر سعد، از خولی گلایه می‌کنیم، آن آدم‌های بی‌سواد فریب خورده بودند. حالا از متمدنین چگونه شکایت کنیم؟! آنها بدن حسین را اسب تازی می‌کردند، اینها عظمت حسین را، کور خواندند، خواستند قبر آقا را آب بگیرند، نشد. خواستند زوار حسین را کم کنند، نشد. خواستند نام حسین را به فراموشی بنشانند، نشد. حسین حسین است درود خدا بر او باد. اگر یزید را همه می‌شناسد به خاطر حسین می‌شناسد.

این لشکر کوفه و شام حسین را شهید کردند، اما کسی نبود آقا را و شهدای کربلا را دفن خاک کند، از بین شهدای کربلا یک نفر دفن خاک شده است، او حر ابن یزید ریاحی بود چون قوم و خویش داشت اما، کسی نبود بیاید حسین ابن علی را دفن خاک کند، علی اکبر و عباس را دفن خاک کنند، جبرئیل از این غصه به رسول خدا ذکر مصیبت می‌کند: «لَيْلَةُ تَسْفِي حَسِينًا بِمَسْفَاةِ السَّرِيِّ غَبْرِ التَّرَابِ» جبرئیل می‌گوید: به کشته‌ایی می‌گیرم که سه روز باد بر بدنش می‌وزید و خاکها را می‌آورد به بدن حسین، ولی کسی نیست در این سه روز بدن نازنین را دفن خاک کند.

همین غصه را علی ابن الحسین داشت، وقتی کنار بدن شهدا رسید و دید کشتگان دیگران دفن خاک شده است. اما کسانی که مانده‌اند و دفن نشده‌اند شهدای بنی هاشم‌اند، حسین و یارانش هستند، علی العابدین صدا کرد، عمه جان! یک سوال می‌کنم، آیا این مردم ما را مسلمان

نمی‌داند که شهدای ما را دفن خاک نکردند؟! هیچ کسی پیدا نشد بدن نازنین حسین و شهدای ما را دفن خاک کند. آخر زنان بنی اسد پیدا شدند.

عرض کنم خواهران! مادران! این افتخار در تاریخ نصیب شما شده است مردان روزگار غیرت نکردند بدن حسین را به خاک بسپارند، زنان بنی اسد بیل و کلنگ برداشتند، آمدند کربلا، گفتند ما بدن‌ها را دفن خاکش می‌کنیم، شما مردان که هراس دارید، ترس دارید، ما می‌رویم بدن‌ها را دفن خاک می‌کنیم.

بدن شهدا تکه تکه گردیده، سرهای شهدا از بدن جدا شده است، اینها شهدا را اصلاً نمی‌شناسد که بدن علی اکبر کدام است، بدن قاسم و بدن ابوالفضل کدام است، بدن حبیب کدام است متحیر بودند، آقایی پیدا شد فرمود: زنان بنی اسد مطمئن باشید، من خوب می‌شناسم، این بدن علی اکبر است، این بدن قاسم است، این بدن حبیب است. همه را یکی یکی دفن کردند بالاخره نوبت رسید به بدن پاره پاره حسین، دیدند که این بدن خیلی تکه تکه است، صدا زد ای زنان بنی اسد یک حصیر و بوریا بیاورید، بدن حسین را داخل بوریا گذاشتند، بردند به طرف قبر [گریه حضار]

زنها باید افتخار کنید. امروز مثل اینکه خواهرانم به تأسی از زنان بنی اسد، تابوت حسین ابن علی را درست کردند.^۱

۱- در مدرسه روز سیزدهم که روز دفن شهداست، اختصاص به خواهران داده شده است، گروه از زنان با چادرهای گل آلود و حمل بیل و کلنگ تابوت حصیری اباعبدالله(ع) را از جلسه عبور دادند.

ای بی کفن حسینم

خونین بدن حسینم

ای جسم پاره پاره

زخم تو بی شمار است

دعا ...

فهرست مطالب

جلسه اول

- ۶ نام های سوره
- ۷ آدرس های سوره
- ۸ ترتیب نزول
- ۹ وجه مکی نوشتن
- ۱۰ ضرورت تاریخ اسلام
- ۱۱ شأن نزول
- ۱۵ تفاسیر و شأن نزول
- ۱۶ شعراء و شأن نزول
- ۱۸ ذکر مصیبت

جلسه دوم

- ۲۲ مروری بر گذشته
- ۲۳ تعمد فخر رازی
- ۲۵ برخی به کمک فخر شتافته
- ۲۵ اتفاق کجاست؟
- ۲۶ واقعه چه نشان می دهد

- ۲۸ معنی خودساخته برای اسیر
- ۳۱ ترجمه حدیث شأن نزول
- ۳۴ ذکر مصیبت

جلسه سوم

- ۳۹ مروری بر گذشته
- ۴۰ دلیل‌های کمکی و پاسخ
- ۴۲ بافتن شأن نزول
- ۴۴ تواتر حدیث شأن نزول
- ۴۵ قصه سید هاشم
- ۴۶ متن حدیث شأن نزول
- ۴۹ ترجمه حدیث شأن نزول
- ۵۴ نحوه رفتار و دعای پیامبر (ص)

جلسه چهارم

- ۷۴ روش تطبیقی آیات

جلسه پنجم

- ۷۸ مروری بر گذشته

- نکات، ظرائف و لطائف ۷۹
- اسیر کیست؟ ۸۱
- عظمت کجا آشکار میشود ۸۴
- شاهدی بر عظمت ۸۶
- تلاش‌های دیگر ۸۸
- برنامه روز هفت محرم ۹۰
- حرکات سمبولیک در اسلام ۹۱
- ذکر مصیبت ۹۲

جلسه ششم

- ایراد بسیار واهی ۹۶
- نکته‌یی در کفور، شاکر و شکر ۱۰۰
- نکته دیگر لوجه الله ۱۰۳
- ذکر مصیبت ۱۰۷

جلسه هفتم

- مشکوریت بخاطر چیست؟ ۱۱۳
- مقاصد، غایات و اهداف ۱۱۴
- وجه الله، جمله کنایی ۱۱۸

- ۱۲۰ فانی حکم مفنی فیه پیدا میکند
- ۱۲۲ قصه فانی فی الله در کربلا
- ۱۲۳ مصیبت وداع

جلسه هشتم

- ۱۳۰ ایراد فخر رازی
- ۱۳۵ پاسخ به ایراد فخر رازی
- ۱۳۸ ذکر مصیبت

جلسه نهم

- ۱۴۰ منظور از انسان در سوره
- ۱۴۲ نکته دیگر در سوره
- ۱۴۳ انسان مورد توجه خداوند
- ۱۴۵ انسان محبوب خداوند
- ۱۴۶ انسان، موجود مرکب
- ۱۴۷ انسان، نیمی از یک سیب
- ۱۵۰ جهان، جهان وسایل

جلسه دهم

- ۱۵۸ تشکر و سپاس
- ۱۵۹ صحبت‌های راهبردی
- ۱۶۰ قرآن و اهل بیت(ع)
- ۱۶۳ فضیلت سوره هل اتی
- ۱۶۳ ادامه بحث ترکیب
- ۱۶۴ شاهدی در نطفه
- ۱۶۸ کلمه استغفار
- ۱۶۹ ذکر مصیبت

فضیلت قرائت سوره‌ی هل اتی

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «من قراء سورة هل اتی کان جزاؤه علی الله جنّةً و حريراً»

هر کس سوره هل اتی را بخواند جزایش بهشت و حریر است.

بعد حدیثی که از امام محمد باقر داریم، ایشان می‌فرماید:

«من قراء سورة هل آتی فی کل غداة خمیس ... کان مع محمد(ص)»

هر کس سوره هل اتی را صبح‌های پنج‌شنبه قرائت کند با پیغمبر

محشور می‌شود.

سوره مبارکه هل اتی:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ بِالْأَنْذَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (۹) إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا غَیْبًا قَمَطِيرًا (۱۰) فَوَقَّعْتُهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّعْتُهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا (۱۱) وَجَزَّعْتُهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا (۱۲) مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا (۱۳) وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَلْفُوفُهَا تَذَلِيلًا (۱۴) وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَّةٍ مِّنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (۱۵) قَوَارِيرًا مِنْ فَضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا (۱۶) وَيَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (۱۷) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (۱۸) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا (۱۹) وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا (۲۰) عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَنَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (۲۱) إِنَّ هَٰذَا كَانَ

لَكُمْ جَزَاءٌ وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا (۲۲) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (۲۳)
فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا (۲۴) وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ
أَصِيلًا (۲۵) وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۲۶) إِنَّ هَؤُلَاءِ يَحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ
يَذَرُونَ رِءَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (۲۷) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا
أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (۲۸) إِنَّ هَازِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۹) وَمَا تَشَاءُونَ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ
الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۱)

التماس دعا

آثار چاپ شده مؤلف:

-
- ۱- تفکّر و تعقل پاسخگوی پندار خرافات
فارسی
 - ۲- المختصر - تلخیص اصول المظفر(ره)
عربی
 - ۳- افغانستان در آزمون زمان
فارسی
 - ۴- در کلاس عقاید
فارسی
 - ۵- نیمرخی از حادثه عاشورا
فارسی
 - ۶- دروس فی علم الرجال
عربی
 - ۷- دروس فی علم الدرایه
عربی
 - ۸- مهدی، خویشاوند جهان
فارسی
 - ۹- جایگاه اهلبیت(ع) در سوره هل اتی
فارسی

آثار در دست چاپ مؤلف:

-
- ۱- ده سخن فارسی
 - ۲- اخلاق اجتماعی اسلام (تفسیر سوره‌ی حجرات) فارسی
 - ۳- قریه‌های ظاهره فارسی
 - ۴- گوهر و حقیقت دین فارسی
 - ۵- قلمروهای دین فارسی
 - ۶- وصایای امیرالمؤمنین (ع) فارسی
 - ۷- شرح خطبه‌ی غراً فارسی
 - ۸- جغرافیای افغانستان فارسی
 - ۹- فقه الاحکام در ۵ جلد (کتاب الصلوة) عربی
- (تقریرات خارج فقه، مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی دام ظلله العالی)
- ۱۰- نصوص عاشورا در ۲ جلد فارسی
 - ۱۱- جایگاه اهل بیت (ع) در آیه تطهیر فارسی
 - ۱۲- جایگاه اهل بیت (ع) در آیه نور فارسی
 - ۱۳- جایگاه اهل بیت (ع) در آیه مباحله فارسی

- ۱۴- نظام فکری و عملی شیعه
فارسی
- ۱۵- سیره‌ی رسول اکرم(ص)
فارسی
- ۱۶- درس‌های اخلاق
فارسی
- ۱۷- شرح خطبه اشباح
فارسی
- ۱۸- شرح خطبه متقین
فارسی
- ۱۹- شرح خطبه قاصعه
فارسی
- ۲۰- شرح خطبه‌ی مسجد فاطمه(س)
فارسی
- ۲۱- شرح خطبه‌ی فدکیه‌ی فاطمه(س)
فارسی
- ۲۲- نظارت عمومی جامعه (امر به معروف و نهی از منکر)
فارسی
- ۲۳- توسّل
فارسی
- ۲۴- شبهات مدرن در بستر عاشورا
فارسی